

حکایت بیست و یکم در راست گردابین اوران در و قره و مار و گز و ۲۸۷
پساره و قنیز و تلار و غیرها

یکدیگر گواهی^۱ بدروع^۲ دادندی که فمیز عدلست و تشارها که بلشگر و
ساوری دادندی و می‌بایست که صد من قنان باشد هفتاد^۳ من یا شصت من
و کمتر بزر می‌آمد و قوی‌دستان بر خم چوب تمام و زیادت نیر می‌ستند و
مردم سبب آن^۴ همواره در گفت و گوی و منارعت می‌بودند^۵ پادشاه
اسلام^۶ حلد سلطانه و سود که تمامت^۷ ممالک در تحت فرمان ماست چه
^۸ ضرورت که این اختلاف باشد آرا ضعیفی فرمائیم که در همه مواضع
متساوی باشد و چنان ساریم که در بازارها^۹ و ولایات و دیهها اوران
مختلف نماید تا آن واسطه دزدی نتواند کرد و در آن باب اندیشه مبارک
فرموده یرلیغ^{۱۰} فرموده مشتمل بر وسعوه اصلاح و تدبیر و ترتیب آن بموجب
که سواد آن اجتاح و بیان آن معانی را^{۱۱} در قلم می‌آید^{۱۲}

سواد

یرلیغ در باب عبار^{۱۳} رد و قره که فرموده است^{۱۴} سر و حقی که بهترین همه
اصب

۱۴	بسم الله الرحمن الرحيم	شجگان و ملوک و بستکچیان و بواب	
	مقوة خدای ۱۱ تعالی	و قضاء و سادات و ائمه و صدور و	
۱۵	و میان ما محمدی ۱۲	اعیان و مستعرا و مشاهیر و عموم	
	فرمان سلطان محمود غاراں ۱۳	۱۵	سکان و مسافران و تجار ممالک ندانند
			که همگی نظر و همت

۱۶ پادشاهانه ما بر ترفه حال رعایا و عموم خلق و عدل^{۱۴} و راستی میان ایشان
و سیاد کارهای خیرات^{۱۵} و می‌خواهیم^{۱۶} که دفع ظلم و جور و بدبختها و ناراستیها
که بدبختهای مزید در میان خلق منتشر گشته و بدان سبب همواره^{۱۷} عموم

— اسلام حلد سلطانه ۳ W om — بود ۷ B, L., P, W — بدروع ۱ P
— معنی ۶ W — یرلیغ ۵ P — ۴ L, W om —
— که فرموده است ۹ L om — ۸ P om — قلم می‌آورد والله التوفیق ۷
— الله ۱۱ L, P, W — بهترین همه ۱۰ P —
— ائمة المحدثين ۱۲ L, P, W —
— غاراں-ظن W, سلطان S فرمان غاراں محمود جان ۱۳ T = L, P —
— غیر است ۱۵ L — ۱۵-۱۶ — et om و عدلست ۱۴ P

حلق در زحمت و محمل اعتراض و گفت و شنید و دعاری باطل و جنگ و
 خصومت از میان عالمیان مرتفع گردانیم و انواع^۱ ترور و مظلومه از گردن
 ایشان پاک کنیم تا درین دنیا از تنه و رحمت و در آن عالم از عقوبت^۱ و
 آتش دوریم^۲ خلاص یاسد درین وقت چون تفحص امور ملک و مصالح حلق
 میفرمودیم و قانون هر کار مایید می‌گفتم^۳ چنان معلوم شد که در نازارهای
 آورد و شهرها هر کس جهت مصلحت و مسفتت خود ورنی از سنگ و
 کلسج^۴ و آهن و غیره می‌سازید و بهر وقت بدل خود زیادت و نقصان
 می‌کشد و خرید و فروخت ایشان مبادست^۵ و درویشان معیون و ریآن
 رده^۶ میشود این معنی مناسب رای جهان آرای ما بوده و بایستیده داشتیم
 El fol 224 v. فرموده شد که در تمامت ممالک از آب آمویه تا مصر زر و
 نقره و زر و کینه و گز راست کسد و تمامت آن از آهن سارید^۷ و مهری و
 صطلی^۸ که ما آرا بمحصور معین فرموده ایم در تمامت ممالک بدان^۹ موجب
 پیش بگیرد و از آن تجاوز^{۱۰} نباید و تفصیل و بیان آن مرین موجب است که شرح
 داده می‌آید اول ورن زر و نقره می‌باید که در تمامت^{۱۱} ممالک موارن و
 مساوی^{۱۲} ورن ترور باشد تا هر کس کم و بیش نکند^{۱۳} و مظلومه حلق برید
 و بر خود را بواسطه تفاوت^{۱۴} ورن از ولایتی بولایتی نقل نکند^{۱۵} و چنانکه
 عیار زر و نقره در ملک مساوی شد اوزان نیز مساوی باشد بدان^{۱۶} سبب
 استادان^{۱۷} هجرالدین و بهاءالدین خراسانی را حسب فرمودیم تا سنگهای زر و
 نقره شکل مشمن سارید و در^{۱۸} هر ولایتی ده معتمد از قبل خود حسب کسد
 و یک امین از قبل قاضی^{۱۹} آن ولایت تا محصور محتمس سنگها راست کسد^{۲۰}
^{۲۱} و ترتیب صسط آن چاست که سجات زر را بموجبی که نمودار آن هجرالدین
 و بهاءالدین خراسانی^{۲۲} شکل مشمن ساخته و مهر^{۲۳} کرده اند در هر ولایت
 هر کس که سنگ احتیاج داشته باشد هم^{۲۴} بدان شکل^{۲۵} جهت خود از

۱ - رده ۲ & om - ۳ P om - حقوقات ۴ L

۵ - بر آن ۶ P - مهری بر آن چند و صسط کسد ۷ P ph. v. ۸

۹ - کسد ۱۰ S. W. ۱۱ - نکند ۱۲ W. - مناسب و موارن ۱۳ L. P. W.

۱۴ - نقل قاضی ۱۵ P. om - استاد ۱۶ T = L, P., W., S

۱۷ - محتمس روان کسد ۱۸ T. = P., S., L., W

۱۹ - معین ۲۰ P. add. ۲۱ - ۱۲ v ۱۱ - ۱۲ - ۱۱ - et om گوید ۲۲ P. int

حکایت بیست و یکم در راست گردانیدن اوزان زر و قمره و مار و گمر و ۲۸۹
 پیمانه و قیصر و تشار و غیرها

آهن ساده ۱ مسارید و ۲۰ بعد از آن پیش چهار یکی ۲ معتد مذکور که در هر
 ولایتی ۳ صب گشته روند تا احتیاط عیار راست کرده سکه بر آن بهند و
 ۲۱ تسلیم ایشان کنند و هیچکس دیگر کائما من کان آن سکه نساورد و بر
 سنگ مهند هر کس که بدل خود ۴ سکه سازد و بر سنگ ۵ مهند گله کار و
 کشتنی باشد دیگر می باید که هر کس که سنجحات سکه بدو دهد ۶ نام آن
 کسان بر دهان ثبت می کنند ۷ تا دیگران بدل خود دعتل ۸ نتواند ساخت ۹
 و بهر ماه تمامت سنجحات عموم حلقه را احتیاط و موازنه کنند ۱۰ اگر کسی
 ریادت و نقصان ۱۱ کرده باشد یا پیمان بدل خود سکه ۱۲ بهاده یا سوزنی
 دیگر که آن مهر و سکه نداشته باشد خرید و فروخت کند ۱۳ یا دغلی بر
 آن اوزان ساخته باشند ۱۴ آسکارا گرفته پیش شصه برید تا ایشانرا بموجب
 حکم برلیح میاست کند ۱۵ دیگر سنگهای نار همین حکم و ترتیب و سیل
 دارد ولیکن مقرر چاست که مهر موصع که وزن آن کمتر ۱۶ از وزن ترمزست
 مناسب و موازی ترمز کند و آنچه تا عایت ریادت از وزن ترمز بوده بر
 همان قرار احتیاط ۱۷ وزن سنجحات آن ۱۸ ولایت کرده نگذارند لیکن باید
 که تمامت آن اوزان بموجب نمودار از آهن شکل مثنی ساخته و احتیاط
 ۱۹ کرده و سکه بر بهاده همه آن ۲۰ معتد بدان صط و ترتیب پیش گیرند
 و باید که وزن نار از ده من تا یک درم ۲۱ بزرده قطعه مسارید بدین تحصیل
 ده من بیج من دو من یکمن بیس چهار یکی بیج چهار یکی ۲۲ ده درم بیج درم
 دو درم یک درم و هر چه بزرهای گران یکباره باشد تمامجان شهرها باید ۲۳ که
 قنار هر یکی ۲۴ معتد علیه مسارید و نار بدان می کشند چنانکه ریادت و نقصان
 در وزن باشد دیگر ۲۵ سب آنکه در هر ولایتی کیله و قیصر و حریر و تشار
 گندم و جو مختلف و اصطلاحات سیارست و در آن ۲۶ کیله زیاده و نقصان
 می کنند ۲۷ و هر کس بدل خود کیله و پیمانه می سازد ۲۸ و ضبط آن مشکل

— آن ۱ P om. — ۲ P om. — ۳ L. P — ولایت — ۴ W ma
 — سکه — ۵ L. p h v a — سنجحات سکه بهاده بدو قصد
 — ۶ L. om — حلقه را مار سبید — ۷ L. p h v a — ساختند
 — سنجحات ۱۲ S, L, W ins. — باشد ۱۳ L — کر ۱۴ L. om, P
 — همان ۱۵ L. P — ۱۶ P, W om — ۱۷ S, W — کیله
 — میسارود ۱۷ L. P — میکند ۱۶ L

است و هر کسی آرا فهم نمی‌کند^۵ و بخصوصیت چریک مغول و تاجار و عربان هر ولایت که می‌رسد در قبض کردن تعار دیوانی و خریدن آن^۶ تا رعایا مقالت می‌آیند و هر کس که غالب و قوی دست است زیاده از معهود برور^۱ می‌ستاند^۲ و کسانی که ضعیف^۳ خالد کمتر از معهود بدیشان می‌دهد و موجب قصان و حسران و رحمت و قال و قیل ظلمیان است ندان^۴ سبب فرمودیم که^۵ در تمامت ممالک کیله متساوی باشد و هر کیله وزن تریز ده من که هر یکمن از آن دوپست^۶ و شصت درم است و ده^۷ کیله از آن یک تعار و بیرون ازین کیله و تعار مذکور هیچ پیمانه و اصطلاح دیگر میان S fol. 825 r. حلق باشد تا معامله و حساب راست بود و میان یکدیگر حیله نکنند و بوقت تعار دادن بدان پیورده^۸ می‌رساند^۹ تا در تعار زیادت و قصان باشد و چون حیوانات از گنم و حور و پرنج و نعود و اقلان و کنبج و کاورس و غیرها^{۱۰} معنی از بعضی سبکتز و سنگین ترست باید که جهت هر یک از آن حیوانات کیله علی حده مخصوص بدان حد^{۱۱} سازند چنانکه راست^{۱۲} ده من^{۱۳} باشد و هر کیله ترا بر چهار جانب سوپسد که کیله فلان حسب است و از دار القضا این کار بهمان معتد که جهت^{۱۴} سنگ زر و قهرة و بار نصب کرده باشد^{۱۵} حیوانات کنند تا اتفاق محاسب آن کیله را احتیاط کنند و بر کسارهای آن میر^{۱۶} یک نشان از آن^{۱۷} خود نکند چنانکه هیچ نور و کم^{۱۸} و پیش بدان نتوان کرد و بهر ماهی در شهر و ولایت احتیاط کند^{۱۹} هر کس که کیله بی نشان ساخته و داشته باشد آنکس را بگیرد و مشجه بسپارد تا گناهکار کرده دست آن شخص^{۲۰} برود و حرم و خنایت ستاند و من بعد بهیچ نوع و علت در تمامت ممالک از آب آسوده تا مصر بیرون از کیله ده منی^{۲۱} و تعار صد منی هیچ کیله و قفیز و حریب باشد و اگر باشد^{۲۲} احتیاط دهند و پیمانه و اندازه دیگر سازند و اگر خواهند که^{۲۳} پیمانه آن کیله پنج منی سازند شاید چنانکه از آن بیست و نیم^{۲۴} کیله یک تعار باشد

— در ۴ — L. P. W — می‌ستاند ۲ — L. om — ۱

تورر ۷ — P. Mld. — حسب ۶ — پیمانه ۲

— از آن ۹ — P. W. om. — کرده باشد ۸ — S. L. W

— می ۱۱ — هیچ مرور کم ۱۰ —

— بیست هم ۱۳ — و خریدار ۱۲ — L. P. om

حکایت بیست و دوم در ضبط فرمودن در کار برلیع و پاره مردم دادن ۲۹۱

و دیگر پیماه شیره و سرکه و ^{۱۱} روشن باید که علی حده معین کنند و هر پیماه ده من نوزن تبریر و اگر خواهند بپیمایند چنانکه نوزن تبریر بیخ من باشد ^{۱۲} و حیک شیره آنچه جهت آتش آورده و ساوری آورده ^۱ بیخ پیماه باشد بجهت من و آنچه جهت طوی آورده ^۲ چهار پیماه چهل من دیگر ^۳ تمامت گرها که قشاشات بدان می پیماید ^۳ ماگر تبریز مناسب کنند بیرون گر روم که آن تفاوت سیار دارد لیکن ^۴ بر مس تمامت گرها مهربی که استادان فخرالدین و بهالدین حراسانی ساخته اند و نمودار بدیشان داده بر هر دو ^۵ سر گر نهند و ضبط آن بر مجموعی که شرح داده شد معتمدان مذکور در تمامت شهرها میکنند ^۶ هر آنچه دیده که ^۷ تفسیر و تبدیل کند گناهکار و کشتی باشد ^۸ ایزد تعالی رکات چنین ^۹ عدل و اصفرا نایم همایون رسا داد ^{۱۰}

حکایت

بیست و دوم در ضبط فرمودن در کار برلیع و پاره مردم دادن ^۱

^۲ در باب برلیع فرمود که هر سخن که باشد در حالت هشجاری هرصفت عرضه دارید هر چند پادشاه اسلام حلد ملکه ^۳ در وقتی بر که شراب نوشیده ^۴ باشد هیچ آورنده سبیل حیل ^۵ و تلیس و تلیط ^۶ اطارت نکته نبوجه و بی صرفه حاصل تواند ^۷ کرد و ممکن ^۸ که نکته ناموجه ^۹ که در آن صرفه نباشد یا کاری سبیل تعجیل ارو صادر گردد اطارت فرمود ^{۱۰} که در آن حال سعی ^{۱۱} عرصه دارید و فرمود که بعد از عرصه داشتن سواد برلیع امر ^{۱۲} کنند که مصالح ملک و صرفه ^{۱۳} هر کاری داد و اگر ناموجه ^{۱۴} و دور از کار باشد نامتاس ^{۱۵} هر کس موسد ^{۱۶} و بر سی مهمات باشد که با دهات ^{۱۷} دیوانی و ذکر موصح و مطلع رجوع باید کرد و باید که

۱ — باشد L, P, W ۲ — آورده S.

۳ — P om ۴ — P om ۵ — پیماه S, L, P, W

۶ — نه و کره و السلا W نه و حوره P نه و حوله العیب L add ۷

۸ — حیل W ۹ — حوره P — مردم نانی W om ۱۰

۱۱ — سعی که باشد W ۱۲ — ناموصح P ۱۳ — و تلیط W om ۱۴

۱۵ — ناموصح P ۱۶ — ناموصح P ۱۷ — (p ۲۹۲) ۳ v ۱۶ — آخر P ۱۷

احتیاط کرده سواد کند آنکه با اتفاق یتکچیان مفعول لفظاً^۱ بلفظ بر خوانده
بمحل عرض رسانند تا اگر اصلاحی باید بقلم مبارک فرماید یا^۲ بلفظ
ملوک معدار آنکه میسر کنند دیگر^۳ «ماره عرضه دارد و بعد از آن^۴
بال رسانند^۵ و مگویند که فلان برلیع است که جهت فلان^۶ در فلان
روز عرضه افتاد^۷ و فلان روز بر خوانده آمد تا احارت نماز ردن
بدان بیویدد و پیش ازین کلید تماهای^۸ زرگ در دست یتکچیان^۹ بودی
و این زمان در قاضوقای مبارک است و بوقت حاجت می دهد^{۱۰} تا یتکچیان
با اتفاق نماز ده بار سپارد و چهار^{۱۱} امیرا از چهار کریک معین فرموده
و هر یک را قرآنی علی حده داده تا چون برلیع را تما رسد بر ظهر آن بهند
تا هرگز مگر^{۱۲} B fol. 328 v. بتواند شد که معرفت ما بوده و بعد از آن دیگر
مار موزاء و اصحاب دیوان نمایند تا احتیاط کنند که هیچ تحلیلی رفته
است یا به^{۱۳} و ایشان میر تمای دیوان بر ظهر آن بهند و تسلیم شخص کنند
و یتکچی را معین فرموده که هر برلیع^{۱۴} که مال رسد^{۱۵} سواد آن بر
دوهر^{۱۶} نویسد لفظاً و ذکر کند که کدام^{۱۷} روز نما زدند و که^{۱۸}
بوست و که عرضه داشت و بعد از تمام^{۱۹} سال دقتری دیگر از نو بیاید بحد^{۲۰}
و از آن^{۲۱} آن سال مو^{۲۲} ر آن می نویسد^{۲۳} چنانکه هر سالی دقتری علی حده
باشد و مقصود آنکه تا تحلیلی میسر نگردد و هیچ کدام مگر عرضه
داشتن^{۲۴} و نوشتن و نماز ردن تواند شد و سیر اگر برلیعی بکسی داده
باشد^{۲۵} و دیگری یابد^{۲۶} و خواهد که بخلاف آن^{۲۷} معنی حکمی حاصل
کند^{۲۸} رجوع نا آن کرده صورت حال معلوم گردد و بر خلاف آن عرضه
یابند و اگر از صاحب^{۲۹} برلیعی تشبیهی رسد از آن دقتر معلوم توان کرد
که ریادت از آنچه راه اوست منجلی ساخته یا نه و بر مقتضی آن^{۳۰} او را یا

۱ - آنکه B ۲ - تا W. ۰

۳ - E om. ۴ - E om. ۵ - رسد از آن. L. om. ۶ - (p ۲۹۱) P om. ۷ -

۸ - برلیع را L. P. W ۹ - می دهد B ۱۰ - تمای W. ۰

۱۱ - تمام W ۱۲ - ۱۳ - W om. ۱۴ - رساند L. P. W

۱۵ - نویسد L. P ۱۶ - W om. ۱۷ - بحد P. نهاد L. ۱۸ -

۱۹ - شاید L ۲۰ - بعد د. E. باشد B. ۲۱ -

۲۲ - L. P. W. گرداند

حکایت بیست و نهم در ضبط فرمودن در کار یرلیغ و پایره مردم داد ۲۹۳

مشتمل را بارخواست رون تا کار احکام همواره منتظم باشد و ابواب اعتراضات
ناسوجه مسدود گردد^۱ و فرمود^۲ که آلتیان بعلت آل زدن هیچ چیز از
کس ستانند و راستی آنکه نسبت آنچه پیش ازین طمع می داشتند بسیار کم
گردیدند و جهت هر مهتی معظم تمنای معین ساخته جهت حکومت
سلاطین و امراء و ملوک معظم و^۳ معظمت امور^۴ ممالک تمنای^۵ بزرگ
یشم و جهت قصاص و اثم و مشایخ یکی دیگر^۶ از یشم اندکی کوچکتر و جهت
متوسطات امور تمنای^۷ بزرگ از زر فروز از آن از یشم^۸ و جهت
رشدن و فرو آمدن لشکر تمنای^۹ مخصوص از زر بهمان خط و شش مهور
لیکن بر حوالی^{۱۰} آن صورت کمان و چاق و شمشیر کرده و هرمان چاکه
لشکر تا آن تنها بیدند^{۱۱} سخن امراء و هیچ آمریده رشیدند و فرو بیاید^{۱۲}
۱۳ ماز قراولان که مهمات نفور را لشکری اندک احتیاط راههارا^{۱۴} سخن
امراء خود رشیدند و فرو آید^{۱۵} و التون تمنای کوچک ساخته^{۱۶} که بر
روای حراه و ولایت^{۱۷} و یافه و معاضات^{۱۸} و مکتوبات دیوانی که جهت
معاملات و آب و زمین بویسند زهد بعد از آنکه^{۱۹} آنها را بموجب پروانه
پیشگیان دیوان نوشته باشد و معلمات رسیده مختصری محط مغولی بر ظهر
آل بویسد تا آن تنها بر آن^{۲۰} رند و این زمان بهر وقت که بروای و مکتوبات
سیار جمع میشود عرصه داشته کلید می ستانند و وررا و ابواب دیوان^{۲۱} محصور
تصاچی می رند و ذکر آن بر دهتری که هم در آن صندوق می باشد ثبت
میکنند تا پیدا باشد که در کدام^{۲۲} وقت کدام شخص تنها زده و با وجود
چین ضبط و ترتیب سکا محال آن مانده که مدامکی زر زی پروانه سارک براتی
توان نوشت و چون این سوانط مقرر شد و جاری گشت اندیشه سارک
فرمود که چون مهمات و مصالح ملک و ملتسمات^{۲۳} مردم زیاده از آنست
که فرصت بر حوالیدن تمامت سواها دست^{۲۴} دهد تدبیری می باید اندیشید

۱ T = L; ۲, P, W nos — ۲ W om — منتظم و

۳ L, P, W — تمنای — ۴ W — تمنای — ۵ S — از آن یشم

۶ — ۷ W — تمنای — ۸ — از یشم

۹ — راههارا — ۱۰ L, 180 A — ۱۱ — رشید و فرو بیاید

۱۲ P — ۱۳ — معاملات — ۱۴ P — ولایات

که مهمات خلق موثق نمایند^۳ و ارباب حاجات را بدان واسطه رحمت رسد و نیز چون جهت^۴ هر مهتی^۵ سوادی کند^۶ هر آیه بیتکیچان را گاهی^۷ آن را^۸ خاطر نماید و موت دیگر در عسارت تفاوتی افتد و اختلافی در آن احکام که جهت یک مصلحت نوشته باشند ظاهر^۹ شود و دفع این معنی را فرمود تا قیاس و اندیشه انواع مهمات و ملتسمات مردم که ممکن الوقوع باشد در ضبط آرند^{۱۰} و جهت هر یک از آن سوادی که مشتمل باشد بر جنگی شرائط و دقائق آن مهم^{۱۱} هکر تمام سوسد چون تمامت را^{۱۲} در قلم آورند^{۱۳} ۶^{۱۴} امر را حاضر گردانید^{۱۵} و فرمود که احکام که اصنام می یابند فرموده من است و عرضه داشته شما و چون^{۱۶} ۸^{۱۷} باید که هیچ آفریده بسبب تلوی و بی ثباتی نتواند کرد لازم است که این مسودات را با اتفاق مطالعه کنیم و در آن ابواب هر^{۱۸} یک و سکر تمام کرده آنچه روی نماید بگوئیم و ر رحمی اصلاح کنیم که هیچ دقیقه از دقائق احتیاط^{۱۹} مهمل و مامرحی نماید^{۲۰} و باشد و موافق رای ما و از آن^{۲۱} ۱۱^{۲۲} شما باشد و آرا دستور ساخته بعد ازین تمامت قضایا را از آن وجه قطع کنیم و بدان موجب^{۲۳} B. fol 328 c حکم فرمائیم^{۲۴} تا همه کارها را یک راه و یوسون جاری باشد و هیچ اختلافی سخن ما راه نیامد می باید که مسودت^{۲۵} ۱۳^{۲۶} کرده^{۲۷} از سر احتیاط آرا اصلاح کنید^{۲۸} ۱۴^{۲۹} چنانکه^{۳۰} ۱۵^{۳۱} شما بجهت^{۳۲} از آن قرار گیرید^{۳۳} ۱۶^{۳۴} و بعد از آن بحضور شما دیگر باره مطالعه رود^{۳۵} و اگر دقیقه روی نماید کسگاج کرده اصلاح رود و ر آن مقرر باشد بر وفق فرموده مجموع آن مسودات را بعد از^{۳۶} اصلاح با اتفاق و دقتی نوشتند و آرا قانون الامور مام نهاد^{۳۷} ۱۷^{۳۸} و فرمود که بجا بعد احکام را از آن مسودات نویسد^{۳۹} بی دریاده و قصاص و اگر صادر صورتی افتد که مذکور باشد آرا سواد کرده عرضه دارند و اگر احیاناً^{۴۰} مجلس شخص و

۱ L om — ۲ L — مهتر را — ۳ L — کند —

— آورند. B. ۶ — تمام را B. L. ۵ — صورت آن L. P. 108 ۴

— کرده W. 120 ۹ — چنان L. P. W. ۸ — گرداند W. ۷

— و از آن P. om ۱۱ — نام L. P. ۱۰

— مشورت W. ۱۲ — و بر آن وجه حکم توایم P. pbr ۱۲

— جمله رای W. om ee hao ins رای L. om ۱۵ — کند W. ۱۴

— کرده L. ۱۷ — گیرد L. ۱۶

حکایت بیست و دوم در وسط مرموزن در کنار برلیج و پایزه مردم دانس ۲۹۰

موضوع و اقتضای حال و وقت ^۱ اندک مایه اضافی ناید کرد آن ^۲ چند
لفظاً جداگانه ^۳ نویسند و عرضه دارند و چون چنین ضبط که در هیچ
عهدی بوده فرمود ابواب گفت و گوی و سازطت که بواسطه ^۴ اختلاف
عبارت احکام می افتاد مسند گشت و سرگردانی ارباب حاجات بجهت اظهار
فرست مدفع شد و حلائق ^۵ آسوده گشتند و همکارا وثوق تمام نکام احکام
پیدا آمد و حرمت و عظمت برلیج در دلها منشست و عنافص و ^{۱۰} مقالات
مفسدان و فضولان که بر وفق هوا خویش احکام می ستند از مایه برحاست
و مراتب ^{۱۱} حواص و عوام ^۲ حاکم و محکوم ظالم و مظلوم پیدا گشت و مباح
این ضابطه ریاضه ار آست که در وصف گنجد ^{۱۲} و ترتیب و تدبیر پایزه
دان بر وجهی فرمود که جهت سلاطین و شخصگان و ملکان پایزه زرنگ
سارید مانند ^{۱۳} مر شیر ^{۱۴} و نام آنکس بر آن نویسد و در ده تریث کند
و مدّة العمل در دست او باشد و حد از عزل بازسپارد چه آن پایزه جهت ^{۱۵} آن
ولایتست تا سالهای بسیار باشد و قطعاً آرا جهت ملک دیگر ^{۱۶} مکس
دهد و پیش ازین معتاد بود که اگر در بیست ^{۱۷} سال بیست ^{۱۸} حاکم بولایتی
میرستاد هر یک را پایزه میدادند و هر یک حد از عزل آرا از آن خود
داسته بجهت ^{۱۹} جهت مهمات حدود بهر حاجی میرستاد و رای شخصگان و
ملکان متوسط پایزه از آن کوچکتر معین فرمود بقشی مخصوص ^{۲۰} و نام
آنکس ^{۲۱} بر آن می نویسند ^{۲۲} ضابطه مذکور و آنچه پیش این مکتوبات
میدادند تا در ولایات پایزه رند ^{۲۳} مع فرمود و زرگری را معین گردانیده ^{۲۴}
تا سالارم آورد و باشد و پایزه می رند ^{۲۵} و بوقت تسلیم سکه که از پولاد
ساخته ^{۲۶} و نقشی بر آن که هر کس آسان ^{۲۷} تواند کرد بر آن می دهند در
سدگی حصرت و مطرقة رند تا بر آن ناست میشود ^{۲۸} و مقصود آنکه پایزه
مرور بواسطه آن نشان پیدا گردد و بجهت اینچنانی که ناولاغ برشیند ^{۲۹} پایزه

— و حکام و L. ۱۹۶. ۳ — این W. ۲ — حال وقت L. P. ۱

— و کرد W. ۱۹۸. و L. ۱۹۹. ۴ — T. P. N. L. W. om ۵۵ S. L. ۱۹۹

— W. om ۱ — جهت هیچ ملکی L. P. ۵

— مرموزن W. ۹ — کسد W. ۸ — مذکور L. P. W. add ۷

— همین L. ۱۹۸. ۱۲ — S. W. om ۱۱ — مرموزن W. ۱۰

گرد^۱ مضمین است و بر آن می نویسند پایزه خضرانه و نام ایلیچی بر دفتر می نویسند و بوقت^۲ مراجعت بازمی سپارد اما بجهت ایلیچیان^۳ که بنجیک یام روند پایزه دراز فرموده بر سر آن شکل ماه کرده و هم برین قاعده میدهد و می ستانند و چون امراء سرحدترا فرستادن^۴ ایلیچیان سحیک یام ضروری می باشد بزرگان ایشانرا بیع عدد پایزه چنان از مس رده اند و متوسطارا سه عدد تا ایلیچیان^۵ برالتو می دهد و پیش ازین پیش هر شهزاده و حاکم و امیررا^۶ انواع پازها بود و متواتر جهت هر کار که میخواستند^۷ بولایت می دوا میداد و همگسارا معین و روشنیست که اثر این تدبیر متین چگونه ظاهر گشته و حلائق بجهت^۸ نوع آسایش یافته اند حق تعالی برکات این عدل و انصاف بایم همایون پادشاه^۹ ملحق گرداناد^{۱۰}

حکایت

بیست و سوم در تدبیر برلیعها و^۱ پازهای مکرر^۲ که در دست مردم بود^۳ مقتضی طبیعت عالم است که در عهد هر پادشاهی طائفه که مسلس شیوه و عادت او باشد^۴ مقدم اقوام گردند^۵ و مهمات^۶ ۸ fol. 328 v. ۲ ملک و ولایت^{۱۰} ایشان معوض شود و بر طریقه آن پادشاه رفته عدلاً و جوراً احکام نافذ گرداند و برلیعها و فرمانها^۲ مردم دهد و چون پادشاهی بدگری منتقل شود هر آینه خواهد که آن مهمات^{۱۱} نکسانی حوالت کند^{۱۲} که بر عادت^۳ و رسم او روند و احکام بر وجهی فرماید که مناسب طبیعت عهد او بود چه اقتضای هر عهدی موافق بود^{۱۳} و پیش ازین در عهد^۴ آنا و احداد^{۱۴} پادشاه اسلام^{۱۵} حلد ملکه^{۱۶} آنچه مشاهده کرده شد^{۱۷} بهر وقت که

۱ P om — ۲ L, P, W. بکام — ۳ B, W

۴ P add اسلام غاران خان W. add.

۵ L add — نو رساند و السلام W. بحق محمد و آله علیهم السلام P. بته و کره

۶ B, W om — ۷ L om. و پازها مکرر — ۸ B, W om

۹ L — مهمات ترا — ۱۰ P. — ولایات — ۱۱ L. — گرداند

۱۲ T = P, L, B, W. — کند — ۱۳ P, L, W

۱۴ L add — و حوشان — ۱۵ L. om; W add

۱۶ W. om. — خلد ملکه — ۱۷ P, L, W

حکایت بیست و سوم در تعبر برلیتها و پایزهای مکرر که در دست مردم بود ۲۹۲
 پادشاهی خواست که برلیتها و پایزهای^۵ پیشینه که بحق یا باطل در دست
 مردم بود جمع گرداند ایلچیان مستورا با برلیتهای محکم عظیم مخالفت باطراف^۶
 روانه داشت و فرمان را آنجمله که هر آمریده که بهمان و پوشیده دارد
 گناهگار باشد و آن ایلچیان در راه^۷ و ولایات چندان خرج^۸ می انداختند
 که در حس و حساب نگنجد و آنکه برلینی داشت و آنکه نداشت^۹ جمله را
 می گرفتند و می زدند و حلافتها می کردند^{۱۰} و صاحب برلیع هر چند نکار
 او می آمد محافظت ناموس را تا^{۱۱} در نظر مردم حوار نگردد حرجی تمام
 میکرد تا آرا باز بوی^{۱۲} می دادند و بدان واسطه او را حرمتی مایید^{۱۳} می آمد
 و از آن پایزه همچین و ایلچیان همواره گرد عالم می گشتند و بدان^{۱۴} بهانه
 مال حاصل میکردند^{۱۵} و از صد برلیع یکی نمی توانست آورد و مع خدا هم
 در آن سالها همان برلیعها می آوردند و بیستگچیان یکی دیگر^{۱۶} در باب تهورت و
 تمشیت آن ایشان می دادند و با وجود آنکه برلیتهای باطل باری مستند بسیار
 برلیع مختلف^{۱۷} متضاد بهر کس می دادند چه شیوه آن رهاها در باب برلیع
 دادن چنان بود که حلقی عالم هر یک نامیری^{۱۸} التجا می کردند و بر حسب
 ارادت خویش برلیعی می ستند و بواسطه اختلاف^{۱۹} متارکان و تعصب حامیان
^{۲۰} متواتر و متعاقب چندان برلیع متضاد و پرواه می داشتند که شرح نتوان داد
 بر آن طریقه^{۲۱} روزگار سر^{۲۲} رده همان حصان و همان امرا در می گذشتند
 و فرزدان ایشان بهمان شیوه مشمول^{۲۳} می شدند و هر یک را پنج برلیع
 متضاد در دست چنانکه اگر بیارغوی حاضر شده بودی ده روز^{۲۴} صورت حال
 ایشان و کیفیت ستدن برلیع سال سال^{۲۵} بهم رسیدی و چون مفهوم گشتی
 معلوم شدی^{۲۶} که تمامت بی نیاد و باطلست و سار تعصب نوشته اند یا
 باوراسون^{۲۷} عرضه داشته یا بی امرا و اشارت^{۲۸} پادشاه و بی بسیار بودی که
 امراء بزرگ متفق گشته برلیعی معین^{۲۹} مقرر جهت شخصی عرضه داشته
^{۳۰} پرواه دادندی و سواد باسایشی سوشقی و آن شخص چند لعل مختصر^{۳۱}

۱ P. L. W — اغراضات — ۲ L. W — بیکرد — ۳ B. P. L — وی
 ۴ L. — — ۵ L. — بیکرد — ۶ L. — حلاف — ۷ L. om —
 ۸ P. W — سال — ۹ W — شد — ۱۰ B — باوراسون —
 ۱۱ L. om. — ۱۲ ۲ ۱ (p ۲۹۸) —

کچون یرلیغ در آید آن حکم کلی که مبین^۱ کرده امر است متغیر گردد^۱ جهت مصلحت خود پدید کردی و^۲ بجهت در سواد آوردی یا چیزی نیک^۳ نویسنده^۴ دادی تا در آن بوشی و آرا دست آویز ساخته آن مهم را محط گردانیدی و بسیار بود که ینکچیان کوچک^۵ فرصت نگاه داشته بی کساج امراء بزرگ هر کس را بموجب دلخواه یرلیغ میدادند و نیز اگر یرلیغی^۶ محکم پادشاه یکی می دادند چون دیگری راه و صحت ماند او می بود ینکچیان آرا دست آویز کرده^۷ هم بدان موجب آن شخص دیگر را نیز یرلیغ دادندی و در ضمن آن هزار قصیه منافی که بواسطه آن قضایا^۸ صد هزار مقاله^۹ و فقه میان خلق ظاهر شدی و چون همه حصوم صاحب یرلیغ می بودند چندانکه یارشوچیان و^{۱۰} حکام و قضات^{۱۱} حواستندی که یک قضیه بقطع رسانند حال آن چنان مختط و بهم برآمده بودی^{۱۲} و چندان یرلیغ و پازنه در دست هر یک که قطعاً فیصل توانستندی رسانید و منازعات بجائی توانستندی^{۱۳} رسانید^{۱۴} & fol. 327 z^{۱۵} و منازعات بجائی رسید که هر سال بدان^{۱۶} سب چند^{۱۷} کس بکدیگر را می کشیدند و بغیر از آنکه جمع آن^{۱۸} یرلیغها و پازنه های مکرر میسر نمی شد هر سال مبالغی دیگر هم ر آن^{۱۹} طریقہ مردم میدادند درین وقت که پادشاه^{۲۰} جلد^{۲۱} ۱۲^{۲۲} ملکه^{۲۳} تدارک آن حلال اندیشه مبارک کرده فرمود تا ثنات ممالک یرلیغ روانه داشتند جمله یک صورت^{۲۴} مشتمل ر آسکه اسحاقان و ملوک و حکام ولایات نیز^{۲۵} یرلیغ و پازنه قدیم و حدیث^{۲۶} که در دست مردم است^{۲۷} و^{۲۸} پیش ایشان^{۲۹} آید قطعاً مسموع ندارد و اعتبار نکند که حکم جمله^{۳۰} باطل فرموده ایم و یرلیغها نیز^{۳۱} که ما داده ایم^{۳۲} آنچه در مدت سه سال اول^{۳۳} صادر

— که مضمود حکم کلی او روی exhibit — ۱ P. pro ۱۲ [p ۲۹۷] —

— ۳ L om. — ۴ S om. — ۲ P om — پدید کردی و

— بدین ۷ L — فواستنی ۳ P — و قضات ۶ P om —

— بدان ۱۰ P — چندین ۸ P, L — ۹ L om —

— الله ۱۲ P add. — اسلام هارون خان ۱۱ W add. —

— در باب ۱۳ L ins و نور الله قره — ۱۲ W pro his verbis exhibet —

— ۱۷ L om — ۱۶ L om. — حدیث ۱۵ L — هر ۱۴ L —

— پیشتر ۲۰ P — ۱۹ L om — ۱۸ L —

حکایت بیست و سوم در تدبیر برلیجها و بایرهای مکرز که در دست مردم بود ۲۹۹

گفته^۱ که هنوز بتدبیر و ترتیب لشکر و رفع^۲ خرابیها و یونخاتها که افتاده مشغول^۳ بودیم و مجزویات امور برداشته و بیامضای احکام متقدم فرمودن جهت تطیب حواطر^۴ خلق ضروری بود^۵ تا امور منتمی گردد و بدان سمع و نوز و صدرالدین و دیگر نواب بر حسب مراد و هوای خویش برلیجها مردم داده آمد^۶ جمله ناطل است تا این تاریخ که^۷ شش حوش بصبط و ترتیب امور ممالک مشغول گشتیم و مقرر فرمود که برلیج^۸ عرضه داشته و سواد را ما خوانده مردم دهند می باید که هر آنچه بعد ازین تاریخ مذکور باشد معتبر دانسد دیگر^۹ برلیجهای ما و از آن متقدم هیچ کدام بشود تا نجات بندگی حضرت آید^{۱۰} و آنچه مصلحت باشد بمضی داریم و لا شک^{۱۱} بسیاری از برلیجهای پادشاهان پیشین بیکو و براه باشد و یا آنکه اعضا دهیم باید که استظهار و مسد و ناموس و مبارکی را^{۱۲} در خاندان مردم باشد^{۱۳} و چگونگی روا داریم که مارگیریم تمسای معین بر طهر آن رده بجدایندمان باز دهیم تا در دست^{۱۴} ایشان می باشد و مؤکدتر بود و پاره بر شکلی^{۱۵} دیگر حواطم زد هر که پاره دارد تا مدت شش ماه بیارد و سپارد تا هر آنکه^{۱۶} راه داشته باشد او را پاره^{۱۷} بر دهیم و بعد از شش ماه هر آمریله که پاره کهنه داشته باشد او را بگیرد و گناه کار^{۱۸} کرده او را بماند چون چنین فرمود همگارا ضرورت شد برلیجهای خویش آوردن^{۱۹} و مجدد گردآیدن^{۲۰} آنچه براه بود امضا می پیوست^{۲۱} و آنچه بی راه بود ناز می گرفتند و بدین واسطه حقیق از ناطل و راست از دروغ ظاهر گشت^{۲۲} و ارباب بوامیس از غار حسنة الشریکا خلاص یافتند^{۲۳} و چون برلیجهای کهن خصوصاً مکرز را اعتساری نماید اگر در دست^{۲۴} کسی بر مانده اظهار نمی توانست کرد^{۲۵} چه بغیر از آنکه مسموع بختند در گناه آید و پاره بر^{۲۶} همچین و تا این حکم معاذ^{۲۷} پیوسته مجموع آن برلیجها و پارهها باید دید گشته چه بعضی را عوض محدد

۱ L om — ۲ L — ۳ L — ۴ L om — ۵ L om — ۶ L om — ۷ L om — ۸ L om — ۹ L om — ۱۰ L om — ۱۱ L om — ۱۲ L om — ۱۳ L om — ۱۴ L om — ۱۵ L om — ۱۶ L om — ۱۷ L om — ۱۸ L om — ۱۹ L om — ۲۰ L om — ۲۱ L om — ۲۲ L om — ۲۳ L om — ۲۴ L om — ۲۵ L om — ۲۶ L om — ۲۷ L om —

۱۰ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۰ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ —

۱۰ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۰ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ —

۱۰ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۰ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ —

۱۲ P, L om —

ستده آمد و معضی را باز نمی یارید نمود چون این معنی^۱ شهرت یافت در هیچ
 عهدی آنها را اعتبار نکند^۱ چه محقق دانسد که اگر معتبر بودی در عهد
 چنین پادشاه عادل بار محمود مدی^۲ و^۳ این طریقه دستور جمله پادشاهان و امرا و
 حکام هر زمانی باشد و اگر بازه زر یا^۳ نقره در دست کسی مانده و میداند
 که اگر بار نماید^۴ عوض بار^۵ بدهند اگر عاقبت اندیش است^۶ باز می سپارد
 و الا می گذارد و محسوس^۷ میکند و یقین که عن قریب بجنائی رسد^۸ که از
 تمامت یازها که از^۸ مدت هفتاد^۹ سال هر یک بهائت و عطی ماموسه ستده
 اند یکی نماید پادشاه اسلام^{۱۰} خالد سلطانه^{۱۱} و چنین کاری^{۱۲} معظم باندک
 تدبیری^{۱۳} که از سر کیاست^{۱۴} فرمود متمشی^{۱۵} گردانید ایرد^{۱۶} تعالی سایه
 معدلت او را^{۱۷} پاینده^{۱۸} داراد و السلام^{۱۹}

حکایت

بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی لشکر معول
^{۲۰} پیش ازین رسوم لشکر معول را مرسوم و جامگی و اقطاع و تعار بود
 معضی بزرگان قدر تعار می ستدند و بیشتر به^{۲۰} و پیش ازین که رسوم عادت^{۲۱}
 و رسوم ایشان بر قرار بود از تمامت لشکر هر سال قویچور اسپ و گوسفند و
 گاو و عمد و فرویت S fol. 827 v. و غیره جهت آوردنها و لشگری که درویش
 شده بود مدی بیرون میکردند بعد از آن در عهد پادشاه^{۲۲} جهت لشگری^{۲۳} که
 نزدیکتر بودند باندک تغاری میدادند و تدریح^{۲۳} پادشاه اسلام خالد ملکه^{۲۴}

- نماید L. ۴ — و P. ۳ — عودی P. ۲ — کند W. ۱
 — شرح L. ۷ — بود L. ۶ — P. L. om. ۵
 — هزاران خلی: W. add. ۱۰ — هفت W. ۹ — در P. L. W. ۸
 — کار L. ۱۲ — بوز مراده W. pro his veribus exhibet ۱۱
 — متمشی T = L, W, S, P. ۱۵ — که L. insert ۱۴ — تدبیر L. ۱۳
 — معدلتش را L. او, P. S. om. ۱۷ — سخته و تعالی P. add. ۱۶
 — تا و L. ۱۹ — و باقی L. add. و مستدام P. add. ۱۸
 — اسلام L. om. P. add. ۲۲ — عادت W. ۲۱ — و بیشتر به P. om. ۲۰
 — خالد ملکه W. om. سلطانه L. ۲۴ — ریادت می شد S, L, P. lms ۲۲

حکایت بیست و چهارم در اطلاع دادن مواسم در هر ولایتی لشکر مغول ۳۰۱

مبلغ^۱ زیادت فرمود و چون آن^۲ تعارها بر ولایت حوالت می رفت و متصرفان
بدادن او^۳ مختال معولان بر سر ایشان می رفتند و بعلت مطالبه تفرار
ولایات را^۴ روز می رسانیدند^۵ و باولاع و علقه و علوفه احتیاجات می انداختند^۶
و بیرون از آنکه حکام و متصرفان را رحمت می رسید^۷ رعایا که تعار بر ایشان
می بوشتند از دست ایشان بجان می رسیدند^۸ و مع هذا زیادت تغاری لشکر
نمی رسید و بعضی^۹ نسبت بدادائی^{۱۰} متصرفان و بعضی بجهت آنکه
بوکولان^{۱۱} خدمتی می گرفتند و اعمال می نمودند^{۱۲} و بعضی بواسطه آنکه
بیتکیجان ایداجی بهنگام حوالت نمی کردند و لشکر^{۱۳} از تحصیل غنم
می ماند و ایداجیان سیمه بها با خود می خریدند و همواره^{۱۴} لشکر یارا را
در دست بودی و با ایداجیان در مبارعت و مقاتل می بودند^{۱۵} و بیوسته آن
حال عرصه داشتندی و مسامع^{۱۶} مبارک پادشاه از آن در رحمت و عاقبت الامر
اکثر^{۱۷} مسکس^{۱۸} شده با دقاوی کهنه افتادی و بسیار^{۱۹} روان و حوه^{۲۰} سته
میر داشتندی پادشاه اسلام^{۲۱} مدت چهار پنج سال این احوال مشاهده
فرمود و فرمان داد تا در هر ولایتی از قشلاخ^{۲۲} و یابلاخ بهنگام ارتفاع^{۲۳}
در^{۲۴} ابار ریزند و شحنه ولایت سپرده نگاه حوالت از اسار نقد بدهند و
بوکولان خدمتی^{۲۵} ستاند و میر^{۲۶} تعار و علوفه نخواهند بدین^{۲۷} موجب
حوالت می رفت و بعضی را زر نقد از حراجه میداد چنانکه^{۲۸} در سچهار
سال هیچ يك نتواند گفت که یکمین تعار بر دیوان مانده و بعد از آن در
اوائل شهور سنه ثلث و صحفانه اندیشه^{۲۹} مبارک فرمود که چندین تعار که
جهت لشکر معین است از هر ده ضرند و ضر ریادت نمی رسد و میخواهم که انعام ما
بهنگام^{۳۰} ۲۱ تمام باشد و بر لشکر بوقت چریک^{۳۱} ۲۲ بر نشتر^{۳۲} ولایات را

— رساند W. ۴ — ولایت را L. ۳ — W om ۲ — مالی L., P. ۱

— یداری P. ۷ — می آمدند L. ۶ — می انداخت L. ۵

— لشکریان P. ۱۰ — می نمود W. ۹ — بوکولان P. ۸

— مکر W. ۱۳ — تعار L. add. ۱۲ — B., L., P., W om ۱۱

— سندی (سلطانه) L. ملکه L., P. add. ۱۰ — سیاری P., W. ۱۴

— W om ۱۷ — ادراک از تمام P. ۱۶ — اسلام W om.

— مرین L., P., W. ۱۹ — (مر) P., S., L., W. ۱۸

— همکارا P. بر همگان L. ۲۱ — چندانکه P. ۲۰

— نشتر B. ۲۲ — بچریک P., S., W. ۲۲ T. = L., P.

زحمت می‌رساند و نیز هر يك محقق یا باطل^{۱۸} میگوید که چیزی ندارم و بار ماند که حاصلست^۱ و بواسطه سرما و یورت^۲ و دیگر آفتها چهارپایان ما سقط شده اند^{۱۷} و بهر وقت ضرورت میشود مالی جمع کردن و بایشان دادن چه عالم از وقایع حالی بیست و وقت می‌باشد^{۱۸} که تشجیل تحصیل مال میسر می‌شود و همواره بتدبیر و ترتیب وجوه لشکر و تعاریف ایشان مشغول می‌باید بود^{۱۹} مصلحت در آنست که از ممالک و ولایاتی^۳ که راه گذر^۴ لشکر و یابلاغ و قشلاخ ایشان افتاده و دائما در آن ولایات^۵ می‌راهی میکنند و بتعلب دیهها و رعایا^۶ بدست فرو میگیرند^۶ تمام باقطاع بلشگر هیچ و حصه هراره^۷ معین^۸ گردانم تا^۸ متصرف^۹ ایشان باشد^{۱۰} و از آن خود دانند و چشم و دل ایشان سیر گردد و چون درین عهد بیشتر لشکریان^{۱۱} هوس املاک و زراعت دارند چون ملکی اقطاعی ستاند بتقصود رسند و هر مال مخربانه احتیاج یفتد که محصلش ایشان^{۱۲} صرف شود چه هر يك حصه^{۱۱} و همیشه خسویش از آن حاصل کند^{۱۲} و بسیار عمارت دیگرها^{۱۳} کوتلجیان و گاو و تخم^{۱۴} خرمش ایشانرا دست دهد و چون گاو و جو مرتب داشته باشد اگر نیز یورت باشد هر يك دوسه سرا سب^{۱۵} تواند ست که فر به بکار دارند تا نگاه احتیاج رود تر بر تواند نشست چه لشکر مارا اکثر حلال ار سقط شدن^{۱۶} چها پایانست که درین زمان بجهت تمام آرا ناب و تلف می‌رساند^{۱۴} چون ولایات بوجه بلشگر^{۱۵} داده باشیم و وجه^{۱۶} پامهای^{۱۶} ضروری و آتش شهراذگان و خفواتین و دیگر وجههای ضروری را^{۱۷} ولایات در وجه بهاده ایم و بایشان^{۱۸} داده و تمامت متصرف اند ما را احراعات کمتر باشد و متقاضیان و مانعسان اندک شوند و ولایاتی چند که^{۱۹} بر^{۱۹} و مقام لشکر

— ولایتی ۳ L. — و یورت و ۲ L. om — (p ۳۰۱) ۴۰ ۱۷

— مرو گرفته ۶ L. — و رعایا ۷ L. — ۸ L. om

— متصرفان ۹ L. — یا ۸ W. — ۲ L. om

و هیچ هراره و سده بر اقطاع دیگری ربانند تواند و بدین واسطه آن ۱۰ L. om

روز رسایین خوی بار کند و هر طایفه حامی رعایا و مواضع خویش گردند و حرایبهای

— و تزار ۱۱ L. om — آن ولایت معور گردانند و از آن خود دانند

— (p ۳۰۳) ۲۲ ۱۴ — امرا ۱۳ P — ۱۶ — ۱۲ P om ۱۲

— پامها ۱۶ L. — لشکر ۱۵ P

حکایت بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایت لشکر محول ۳۰۴

بیست وجه احراجات حاصله را بارماید بی رحمت مضبوط توان داشت و مالی که از آنجا^۱ B. fol 328 r. حاصل شود کفاف باشد و کارهای بزرگ لشکر و غیره بدین^۲ موجب مضبوط باشد و بسا بعد برین قاعده^۳ مرتب نماید^۴ و فائده آن عموم پادشاهان و امرا و وزرا و لشکریان و رعایا شامل بود برین نظم اندیشه فرمود^۵ و از آب آمویه تا مصر تمامت لشکرها در مدت دوسه ماه اقطاعات معین فرمود و متصل گردانیده و در آن باب^۶ حکم برلیع سفاه بیوست و سواد آن درین فصل اثبات می‌یابد تا چون مطالعه کنند بر دقتی که در آن^۷ باب رعایت فرموده اطلاع حاصل آید^۸ انشاء الله العزیز

سواد

برلیع در باب اقطاع دادن لشکر محول

بسم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى

و میامن ملة محمدی

فرمان سلطان محمود^۹ غازان

^{۱۰} مادران و ترکمان و حاتومان و پسران و دختران و دامادان^۷ و امراء تومان و هزاره و صده و دهه و سلاطین و ملوک^۸ و بیکیچیان و عموم اهالی تمامت ولایات از آب آمویه تا^۹ حدود مصر نداسد که بقوة حدای تعالی و تقدس حد بزرگ ما چنگیزخان در بدو فطرت^{۱۰} شایید الهی و الهام ربانی مخصوص بود و یاساق خود را از موی بزرگتر رعایت می‌کرد و هیچ امری را از می آدم محال^{۱۱} نداد که سر از رقیه^{۱۲} امرا او نماید^{۱۳} یا پای از حاده^{۱۴} راستی بیرون نهد لا حکم بدین وسیلت با لشکرها می‌سوز^{۱۵} حدود سیط زمین و عرصه^{۱۶} گیتی مشارقها و معاربها مستحاصل و مصنی گردانید و مخالف روزگار را مام^{۱۷} حاودانه بگاشت و در ریادت گردانید^{۱۸} عرصه و مساحت و

درین موجبت واللام ۳ L add. — ۲ — (p ۳۰۲) ۱۴ — ۲ P. om — برین ۱ L —
— سلطان محمود ۵ B, W om — حدای ۴ L — —
— کردن ۷ W — P. om — رقیه امرا برتاند : ۱ L

ملکیت متحمل هر گونه مشاق و شدائد گشت^{۱۴} و اولوس و بمالکتها مستقیم
 و مرتب سفر بردان و اوروغ خود^۱ میراث و یادگار گذاشت و اجداد و
 پدران نیک^۲ ما آن مملکت را بر همان ترتیب و قاعده فروردان خویش
 سپردند و بعد از آن فرزدان ایشان هر کدام که^۳ یاساق و آیین ملک
 مضبوط داشتند و در تکفل^۴ جهانداری جیدامیسی کرده ذکر جیل او ر
 صفحه روزگار^۵ مانده و آنکسان که اوس را محافظت^۶ نموده و ظلم و تعدی
 ورزیده نام بد^۷ ایشان لا شکک باز مانده^۸ آن آثارهم تدل علیهم
 فاطروا بعدم الی الآثار^۹ و چون صدق این معانی مقرر و معین است و
 داسته ایم که نقای اندی و جلود حیوة درین دنیا همگام را^{۱۰} ممکن بست^{۱۱}
 و ازین جهان بجز ادخار نام نیکو مانده متصور نه اندیشیدیم که درین چند
 روز معنود که سوت پادشاهی^{۱۲} ما رسیده است در ادخار نام نیکو سی و
 اجتهاد غایب و مجموع اولوسی^{۱۳} که سوت ما رسانیده اند^{۱۴} باسایش و رفاهیت
 مشمول^{۱۵} گردانیم تا ذکر جیل و ثواب که رنگانی باقی و حیا جانوانه^{۱۶}
 عاریت از آمنت و اوراق روزگار مرقوم فرموده باشیم^{۱۷} وصیت معدلت ما ر
 روی ایام دائم و موثدا^{۱۸} و محلد ماند والله یوقضا بلفظه و یؤیدنا نصره
 اکنون^{۱۹} در همگان پوشیده بست که پیش ازین در زمان پدران نیکوی ما
 اولوس مشول بهر گونه مطالبات^{۲۰} و مزاحمت چون قویچور موامشی و ستی
 یامهای رنگ و تحمل اعصا یاساق محبت و قلاوات که این زمان یکسارگی
 رفیع فرموده ایم مخاطب و مطالب می شدند و اکثر ایشان از انار و تفار
 محروم بوده^{۲۱} و ما وجود آن تکالیف بدل^{۲۲} راست کوچک داده^{۲۳} و سدگی
 قیام نموده^{۲۴} و تحمل مشقت سفرهای دور میکردند^{۲۵} و قانع می بوده^{۲۶} لا
 شک تا عایت B. fol 328 v لشکر معول را مکتبی و مالی زیادت حاصل

— کار L. P. ۳ — P. ۲ — خوش W. ۱

— شر W. ۶ — L. ۵ — بوجه L. P. W. ۲

— الوسی را A. L. ۸ — ممکن است W. نام ممکن بست L. P. ۷

— حیات باقی و رنگانی جانوانه W. ۱۰ — رسیده L. ۹

— دامن B. W. ۱۳ — مانده L. ۱۲ — و باقی W. ۱۱

— می کشیده اند P. می کردند L. ۱۵ — نمودن P. می نمودند L. ۱۴

— می بودند J. ۱۶

حکایت چست و چهارم در انقطاع دادن مواضع در هر ولایتی لشکر معول ۳۰۰

نشد^۱ درین وقت چون حق تعالی^۲ اولوس و ممالکی که پدران ما داشته اند^۳ تا سیورغامیشی فرمود و سر بر جهانداری و تختگاه زرگه ایشان تا ابرائی داشت کتی همت و همگی بهمت پادشاهان^۴ ر آن موقوف^۵ داشته ایم تا امور مصالح اولوس بسیار را بر روی مستطم و مرتب فرماییم که من بعد تمامت چریک معول امداً ما توالدوا^۶ و تاسلوا هیچ گونه یادامیشی نشود و در رفاهیت و رفاهت^۷ روزگار گذارد^۸ و بعد از ما چون فوت دیگری رسد^۹ مملکت^{۱۰} و لشکر را چنان ایشان سپرده باشیم که ایشانرا اعتراضی رسد و وصی گردد^{۱۱} که موجب استقرار استقامت^{۱۲} امور مملکت و اولوس و حلول ذکر حیل و دوام یک نامی و اردیباد امداد دعوات خیر باشد و بر همگان پوشیده^{۱۳} است که تمامت چریک معول از آب آمویه تا حدود مصر بعضی را چند تفار میداده اند^{۱۴} و در حق بعضی علی سبیل النذرة^{۱۵} * بهر وقت اعلام میگردند و اکثر ایشان از آن محروم و بی نصیب مانده درین وقت فرمودیم که تمامت چریک معول را^{۱۶} مسمول تا طفت و عطیه در یک سلك کشد^{۱۷} تا هیچ کدام از اعلام ما بی بهره نمانند و در وقت کوچ دادن و لشکر^{۱۸} رنشتان قدرت و یسار و استطاعت داشته باشد^{۱۹} که مملکت محافظت کند چه مدار و استقامت و انظام^{۲۰} امور مملکت ایشان موقوف است ساری مقدمات^{۲۱} فرمودیم تا در^{۲۲} ممالک و دیهها آب^{۲۳} و زمین مواصی که هر یک نزدیک^{۲۴} و مناسب ایشان باشد از ایجو و دالای^{۲۵} و مراعی آبادان و حراب ابلاغامیشی کرده موحی که در دفاتر و قواین مشت است^{۲۶} نام افطاع در هر هزاره معین گرداند و تسلیم ایشان کند تا متصرف آن شود اگر در هر هزاره فلاں برین موحی^{۲۷} که متصل میگردد معین شد و احکام و شروط این اقطاعات و چگونگی هر قسمی از اقسام آن موحیست که مشروح میشود^{۲۸} اول از^{۲۹} مواضع آنچه بایجو و دیوان تعلق داشته باشد جماعت رعایا که

۱ - سبطه و ۲ P nial - مانی حاصل شد ۱ I.

۳ - W om - کنراد ۴ P - مرات ۲ P

۵ - موت ۸ W - ۶ W om - ۷ -

۸ - فاصه ۱۱ P - ۹ - کشید ۹ W

۱۰ - دیوای ۱۴ W - ۱۱ - ۱۲ L - ۱۳ - مر ۱۲ S, ۱۱

۱۴ - ۱۵ I.

از قدیم ائزمان مار رعیت آن موضع بوده اند^{۱۸} و رعایت میکردند هم بر آن
 قاعده زرع کنند و بهره آن^۱ راستی چریک رساسد و مال و قویچور و
 متوختها دیوانی^{۱۹} و موجب مؤامره و تفصیل که ذکر رفت ریادت و قصان
 ما کرده لشکر رساسد دیگر باید که^{۲۰} جماعت چریکیان ما املاک^۲ و
 زمین ملاک^۳ و ارباب و اوقاف تعلق سازند و در بهره آن تصرف نمایند
 و مال و قویچور و متوختها دیوانی آن^۴ بموجب دفاتر قانون و تفصیل
 مذکور راستی رساسد دیگر دیهها و مراعی و مواضع دیوانی که حراب باشد
 و داخل یورت ایشان شده و رسیهای آن که مرعزار^۵ شده^۶ آرا بشکافد
 و دیگر را^۷ ناسیران و غلامان و گاو و حفت و تخم خود رعایت کند و
 مجموع ارتجاع ایشان بردارند اگر آن موضع حراب را^۸ مالکی ظاهر شود و
 دعوی کند ملکیت یا تنولیت و قیمت و مدتها تصرف نموده باشد و بر موجب
 شرع مظهر حقیقت^۹ او ثابت گردد و این چریکیان رعایت آلخا ناسیران
 و غلامان خود کرده باشد ده یکی از آنجمله بنا رسانند و باقی ایشان^{۱۰} ما
 مزراغان خود بهم بردارند دیگر رعایای دیههای آادان و حراب که مدیشان
 داده شده و از مدت سو سال^{۱۱} مار متمرق شده^{۱۲} و شماره و قانون دیگر
 ولایات در سامند پیش هر کس که باشد^{۱۳} مار گرداند و اگر رعیت دیگر
 ولایت بز پیش ایشان باشد ایشان نیز آن جماعت را مار گرداند و البته هیچ
 وجه رعایای دیگر ولایت^{۱۴} و مواضع خود راه ندهند^{۱۵} و ملک آنکه رعایای
 ولایات دور اند ما ترافی تعلق سازند و هیچ وجه^{۱۶} ایشانرا جمع نگرداند
 و حمایت نکنند و بدیههای خود راه ندهند و مردم چریک رعایای
 دیههایی که بابشان داده شده است از دیه^{۱۷} هویچاور و بدیههای دیگر ندرند
 و نگویند که هر دو مزرحه و دیه اقطاع ماست و ایشان رعیت ما اند و
 رعایای^{۱۸} fol 329 r هر دیه در موضع خود زراعت کنند و نگویند که
 رعایای این مواضع باقطاع ما داده اند اسیر ما اند لشکر یارا بر رعایا^{۱۹} ریادت

۱ S. om. — ۲ L. om. — ۳ L. om. — ۴ S. om. —

۵ W. گفته — آن مرعزار گفته باشد ۶ P. — ۷ L. —

۸ W. — گفته ۹ W. — ۱۰ L. P. — دیگر ۱۱ L. P. —

۱۲ W. — ۱۳ L. P. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. —

حکایت بیست و چهارم در ارتفاع نادر مواضع در هر ولایتی بلشگر مول ۳۰۷

از آن حکم بیست که ایشان را رزراحت دیههای خود دارند و بهره مال و متوجهات دیوانی راستی ایشان ستاند^۱ و رعایا را نیز از آنکه هر یک در موضع خود زرع کنند بدیگر کار مشغول نگردانند و رعیتی که رزراحت نداند^۲ یا نکند^۳ چون مال معین که در دیوان مقررست مدیشان داده باشد ایشان را بصف رزراحت نهرماید و زور رساند و بیکو^۴ اسرامیشی کند دیگر مردم چریک یا دیهها که در حدود و حوار دیههای ایشان باشد تعلق نسازند و رزراحت نکند^۵ و علت یورت آب و زمین را قوریمیشی^۶ نکند و آن مقدار علف حوار را که چراگاه گاو و گوسفند و درازگوش ایشان باشد مانع^۷ نشود دیگر چون اعام در حق ایشان ازرانی داشتیم و این مواضع مذکور را نام اقطاع معین گردانیده سیورغامیشی^۸ فرموده ایم و عرض از آن آسایش عموم خلایق و ذکر جیل و یاساق و عدلست^۹ و ایشان حله مدین موهبت و سیورغامیشی^{۱۰} مستظهر و شادمان اند و اسراء تومان و هراره و صده و دهه و چریک بسیار خط موحلگا داده که بقدرت^{۱۱} در صفا عدل و نشر راستی کوشند و من بعد ذراهی و تعنی نکند و زور رساند و انواع ظلم و تطاول که پیش ازین^{۱۲} می ورزیده اند اقدام نباید که مسخر خود برسد و علت ترغو و علوه و تعار و غیره چیزی طلبند دیگر^{۱۳} مقرر چساست که از دیوان هیچ علت رات ر اقطاعات^{۱۴} سویسد و اصلا حواله نکند و ایشان موحی که مقرر شده^{۱۵} هر یک بر چریک بجایمان مور^{۱۶} تبریز ناسار خاص می رساند و غیر از آن ایشان هیچ وجه چیزی طلبند دیگر^{۱۷} فرمودیم که درین وقت که این اقطاعات از آب و زمین حراب و آادان موحی که مفصل گفته^{۱۸} در میان هراره مقسوم گرداند^{۱۹} جماعتی از آن ولایت^{۲۰} که اهل حریت باشند با این ببتکیچی فلان که نصف فرموده ایم حاضر شوند و بده محش کرده^{۲۱} تارزانه قرعه رسد و بعد از آن در میان صده و دهه بلوک کرده تارزانه قرعه رسد و این ببتکیچی را که نام^{۲۲} عارسی نوسامیشی کرده ایم حصه^{۲۳} هر یک صده و دهه مفرد و

۱ - عدل P ۲ - اورامیشی P ۳ - و تواند L ۴

۵ - گفته است L P ۶ - سنگ L ۷ - ایشان L ۸

۹ - ولایات L ۱۰ -

مستی حراب و آندان و دفتر شت کند^۱ و نگاه^۲ دارد و یک نسخه
 بدیوان بزرگ و یکی بامیر هزاره سپارد و دفاتر صدها امراء صده دهد^۳ و
 صد از آن بینکچی عارض^۴ هر سال تفحص کرده اسم آنکسی که در رعایت
 اجتهاد نموده و یا آنکس که تفحص کرده باشد^۵ و حرای و آنادامی هر هفته
^۶ معین نوشته نما عرصه دارد تا آنکس که اجتهاد نموده باشد سیورعامیشی
 مخصوص شود و آنکه تفحص ورزیده^۷ و حراب^۸ کرده نگاه ملحوظ گردد^۹
 و این اقطاع را^{۱۰} که دادیم هرورشند^{۱۱} و سحشد و مابدا و قودا و اقا و ایلی
 و حویشاوند و کالین^{۱۲} و قلنک^{۱۳} دهند و کسی که رین حرکت اقدام نماید
 گناه کار گردد و نمیرد و کالین و مقتضی حدیث بوی چمانکه^{۱۴} پیش ازین
 علی حده در آن باب یرلیغ نافذ گردانیده ایم^{۱۵} و ورده دیار و سیم^{۱۶} مقرر
 گردانید دیگر ندانید^{۱۷} که این اقطاع بر مردم چریک که بقلان در آمده اند
 و کوچ دهد مقررست و چون از آن جماعت کسی وفات^{۱۸} یابد از پسران و
 اقا و ایلی او^{۱۹} یکی را^{۲۰} قائم مقام او گردانیده اقطاع بتوقی بدو دهند و
 شت کند و اگر اوروغ نداشته^{۲۱} باشد و غلام قدیم او مقرر گردانید و اگر
 غلام بر سود در میان صده کسی را که شایسته دانید بدو دهد^{۲۲} و اگر در
 میان صده و دهه کسی باساق دیگرگون کند امراء هزاره و صده او را در گدلا
 آورده اقطاع او بدیگری^{۲۳} دهد که کوچ تواند داد و باسم او شت کند
 و هر سال دفتر عرصه دارند و فرمودیم که اگر مردم چریک مال^{۲۴} و
 قویچور و شیره بیرون از آنچه مفصل گشته است و دفاتر^{۲۵} قانون و مؤامره
 در آمده چیزی طلبند عارض^{۲۶} B fol. 329 v. نگذارد و اگر مصفا و روز
 بستاند عارض پنهان ناکرده نامش نویسد نما عرصه دارد دیگر وقت^{۲۷} و
 شستن این^{۲۸} چریک چون عرصه دهند^{۲۹} بموجب حکم یرلیغ این فلان
 بینکچی دفتری مستی شسته اول بامیر صده^{۳۰} صد از آن بامیر هزاره صد از آن

۱ - صده و دهه - ۲ T. - P, S, L, W. - کند - ۳ W.

۴ - P om : ۳ - ۴ - ورزیده (باشد) - ۵ L, P

۶ - هرورشند - ۷ W. - اقطاع - ۸ W. - شود - ۹ L.

۱۰ - کرده ایم - ۱۱ W. - فلک - ۱۲ W. - فطک - ۱۳ L.

۱۴ - درواشی - ۱۵ L, P om - L, W. add. - بود دیار سیم - ۱۶ W.

۱۷ - L. - ۱۸ T, P om - ۱۹ W. - عذر - ۲۰ W. - یکی - ۲۱ W.

حکایت بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی لشکر مغول ۳۰۹

امیر تومان^۱ نماید و مواضعه کند و عرض دهد و حد از آن^۲ امیر چریک
قول نماید و مقرر چاست^۳ که چون اقطاع امیر هراره معین و مقرر^۴ است
در اقطاع چریک تصرف نماید^۵ و همچنین عارض را معینی^۶ از دیگر ولایت
داده ایم^۷ ر اقطاع چریک راه سوید^۸ و حواله نکند چون چنین فرموده
ایم و اقطاع چریک بموجب مد کور سیور عایشی فرموده^۹ اگر مردم چریک
بیر زیادت از آنچه بدتر قانون در آمده و مفصل نوشته شده از رعایا چیری
ستاند و رعیتی را^{۱۰} که چریک نداده ایم و رعایای دیگر ولایت را حمایت
کند و محدود راه دهد و مواضع آب و زمین را که در حدود^{۱۱} دیههای ایشان
باشد معترض شود و زمینهای زراعت و طلع حوارهای گاو و گوسفند و
درار گوش قور عیشی کند^{۱۲} و هر سال شاره و حصه خود را نماید^{۱۳} و
بارماید و عدد آید و عوض خود دیگری را چریک فرمشد ایشان نیز^{۱۴}
گاه^{۱۵} شود^{۱۶} فلان که جهت بتکلی این هراره معین شده^{۱۷} اقسامی
که درین یرلیغ ذکر رفته تمامت را بنگو ضبط کند^{۱۸} و مواضعی^{۱۹} که
داخل آن شده و هر کس که در یورتها آبادان^{۲۰} کرده^{۲۱} و آنچه بائر کنی
شده^{۲۲} علی حده مستقی و معقل سوید^{۲۳} و با دیوان آرد^{۲۴} تا در دهابر ثبت
کرده^{۲۵} اصوات جمع شود و این یرلیغ را در هراره فلان دادیم تا من بعد حکم
آن مؤتمد و محلد شمرد و^{۲۶} تسیر و تبدیل بدان راه بدهد^{۲۷} من بدله بعد
ما سمعه فاتبا ائمه علی الدین ینتکوه^{۲۸} ان الله سمیع علم

یرلیغ در فلان ماه و فلان سال هلال

مقام نوشته شد^{۲۹}

- ۱ v. ۲ — ۲ F. om. ۱-۲ — ۳ B, W معرد —
۴ S, L om — ۵ T = P, W معین — ۶ شاید W — ۷ شاید W —
۸ L om — ۹ شاید W — ۱۰ سوید — ۱۱ شاید W —
۱۲ کند — ۱۳ L, P — ۱۴ شاید W — ۱۵ سوید — ۱۶ L, W —
۱۷ شاید W — ۱۸ شاید W — ۱۹ شاید W — ۲۰ شاید W —
۲۱ شاید W — ۲۲ شاید W — ۲۳ شاید W — ۲۴ شاید W —
۲۵ شاید W — ۲۶ شاید W — ۲۷ شاید W — ۲۸ شاید W —
۲۹ شاید W —

حکایت

بیست و پنجم در نقره آنکه لشکری علی حده بجهت^۱ خاصه چکوه^۲

ترتیب فرمود

^۳ پیش ازین لشکر معول بسبب این زمان اندک تر بود پادشاه اسلام حله^۳ ملکه^۴ تدبیر و کفایت لشکرهای معول^۵ و تازیان را ریادت گردانید^۶ و فرمود که سرحدات و ثور مالک ما حرامان و فارس و کرمان و بغداد و دیار بکر^۷ و روم و درسدست و اریک دیگر بایت دور افتاده و هر چند در تمامت آن مواضع لشکرها علی حده^۸ جهت سومه معین نشده اند نگاه احتیاج اگر ار حاجی مدد حاجی دیگر^۹ می رود بواسطه بعد مسافت دیر^{۱۰} می رسند و بعد از آنکه در راه^{۱۱} گرسه و رهه میگردند و چهارپایان ایشان لاهر و تلف^{۱۲} میشود قطعاً نتیجه^{۱۳} می دهد بدان سبب فرمود تا در هر خانه^{۱۴} که در پسر و برادر^{۱۵} و کوتاهی^{۱۶} داشتند يك در پسر ریادت معین کردند^{۱۷} و مجموع ایشانرا لشکری جداگانه ساخته عمده اطراف نامزد فرمود تا ملازم دیگران نباشند و جهت^{۱۸} در سدها و مواضع سخت مرحت که پیاده نگاه توان داشت لشکرهای تازیان معین فرمود^{۱۹} و همه را حامگی و اقطاع داد و پیش ازین لشکر تازیان با آنکه^{۲۰} حامگی معین می شدند صبطی نداشتند و امراء ایشان بهانه^{۲۱} معبودی چند حامگی سندی و هیچ لشکری در میان^{۲۲} درین وقت فرمود ناهاراها و صدهای ایشانرا^{۲۳} معین گردانیدند و اسامی و حلیه بر دفتر نوشتند^{۲۴} و هر^{۲۵} ۱۴ سه^{۲۶} ماه عرض ناز میخواستند و سلاح و عدد^{۲۷} ایشان^{۲۸} باری بسند از سوار و پیاده خوب صبطی و قانونی که حکم یرلیغ بر آن نافذست و ترتیب لشکر معول بر آن^{۲۹} معط فرمود که در فصل^{۳۰} ۱۷ سابق و یرلیغ اقطاعت ایشان نوشته

۱ - حله ملکه W om سفاوه L. ۲ - B, W om - ۳ - جهت W.

۴ - در راه - T = L, P, W., B om. ۵ - B, W om. ۶ - سرگردانید W.

۷ - L om. ۸ - ۹ - ۹ P om. ۱۰ - ۱۱ -

۱۲ - L, P. ۱۳ - هر معین ریادت کردند T = L, S, P, W. ۱۴ - کوتاهی L.

۱۵ - T = L. ۱۶ - B, P, W om. ۱۷ - با آنکه P.

۱۸ - T = L, P, S, W om.

۱۹ - حله L, P om. ۲۰ - عددت و سلاح P. ۲۱ - سلاح و عدت و عدد L.

۲۲ - صبطی L.

حکایت نیست و پنجم در تقریر آنکه لشکری علی حده بصفت خاصه چگونگی ترتیب فرمود ۲۱۱ شد تکرار چه مخضاج و مهر سرحدی آن B fol 830 z. مقدار لشکر معین فرموده که آنرا ۱ کافی است و از لشکرها که در میان ولایات یورت و مقام دارند هر ۲ کدام که سرحدی نزدیکتر آمد ۲ معین فرموده که نگاه طاحت کچیکه ایشان باشد ۳ و چنان ساخته ۴ که در هیچ وقت لشکر طرفی بمدد طرفی نباید رفت و ریادت از محمود لشکری دیگر مرتب گردانیده ۵ که ملارم باشد بدان طریق که کریکتانان و امرارا امپالت فرمود تا از هر يك از راداران و فریدان ۶ که در شماره بودند يك دو هر معین گردانیدند چنانکه در هر هزاره صد و دویست نفر ریادت شد ۷ و جمله را در مدت یکسال حاضر کرده ۸ بار فرموده و پادشاه اسلام ۹ حلد ۷ ملکه ۶ در حق ایشان انعام و حاجتی ۷ و اقطاع فرمود و تمامت با هزاره قول که تدریج دو سه هزار شده اند بتفاهق کریکتانان ملارم می باشد و از ۸ چند سال بار که میان اوروج جوچی و حنتلی و اوکتای که عمزادگان پادشاه ۸ حلد ملکه اند مخالفت ۹ و مارتت واقع است لشکرهای ایشان هر وقت اشروقه های یکدیگر را غارت کرده فریدان ۱۰ یکدیگر را اسیر می ردمد ۹ و شجار می فرودهند ۱۰ و بر سبزی ایشان جهت درویشی فریدان خود را ۱۱ می فرودهند پادشاه اسلام حلد ملکه ۱۱ از آن معنی غیرت کرد و فرمود که چگونگی شاید چگونه اقوام معمول بیشتر ۱۲ از سل امرام زرنگد که در زمان چینگیرخان کوچ داده اند و این زمان اوروج آن ۱۲ امرا پیش قآن و یش ۱۳ دیگر پادشاهان معتبر حویشان ایشانرا بسدگی تاریکان فرودند یا بیشتر ننگدانی افتند رعایت حقوق ۱۴ آن حمايت و محافظت ناموس را دفع این معانی لازم است چه بدین واسطه سلامت و هیئت لشکر معمول که بصوق رسیده ۱۵ بود می شکند و در نظر تازیك حقیر می شوند و بر اکثر ایشانرا نولایات یاعی می رند بدان سب فرمود ۱۳

۱ - آید T - P, L om. B, W
 ۲ - آں طرفی را L, P, ۱۶
 ۳ - عاران خان W add.
 ۴ - گردانیده L
 ۵ - باشد S, W
 ۶ - حلد ملکه W om, سلطان L
 ۷ - الله P om
 ۸ - فرید S, L, W
 ۹ - حلد ملکه om, اسلام W add
 ۱۰ - می فرودند P
 ۱۱ - فرودان همدیگر باسیری فرود
 ۱۲ - B, L, P. om
 ۱۳ - حلد ملکه W om, سلطان L, P
 ۱۴ - بدان سب فرمود P om.
 ۱۵ -

تا چندتا که از مغول^۱ پسران^۲ بسیار به جهت بدنگی حضرت بچهرند و زر نقد بپا دهند تا یک نامی و ثواب حاصل آید و ارایشان کیتولان^۳ لشگری خاص ملازم باشند و درین دو سال بسیاری خرید و وجه معاش و تعار ایشان معین فرموده ولایت^۴ مراغه را در وجه مهاد و امیری تومان ایشان بولاد چینگسانک داد و امرها هزاره و صدی از مقرآن حضرت معین^۵ گردانید و قرب تومانی جمع شدند و ر قاعده چندتا که می آرند می خرید تا تمام تومانی و زیادت شود^۶ و جمله کیتول و ایجوی^۷ خاص گفته ملازم باشد در هیچ عهدی لشگری چنین آراسته و مرتب نبوده که این زمان است و تمام را اقطاع^۸ معین و حله مرحدها هر یک لشگری علی حده که معاوت غیری محتاج نیست محفوظ و مضبوط است و امور^۹ ملکی مستطعم و حلائق در رفاهیت و آسایش و امداد آن روز برور بر مزید ایزد تعالی سایه معدلت^۱ پادشاه^{۱۰} اسلام را ابدالدهر پاینده و مستدام^{۱۱} داراد همه و حی^{۱۲} لطفه^{۱۳}

حکایت

یست و ششم در مع فرمودن از زر سود دادن و معاملات بین^{۱۴} فاحش^{۱۵} چون پادشاه اسلام^{۱۶} حلد ملکه سایه معدلت نگسترده و در مصالح خاص و تام بظن بصیرت نامتی فرمود محقق داست^{۱۷} که ربا دادن و انواع معاملات نامشروع متضمن احتلال^{۱۸} حال جمهوریت خاصه^{۱۹} درین روزگار که بیکبارگی پای^{۲۰} از حادّه اصناف بیرون نهاده اند و دست معاملات^{۲۱} نامشروع رنگشاه و فرمود که تداوک آن از واجبات است^{۲۲} تا شومی نامشروع حلال انگیز^{۲۳} بهمة^{۲۴} و حوة تأثیر و سرایت نکند^{۲۵} و حکم برلیع جهان مطاع را نافذ گردانید^{۲۶} تا هیچ^{۲۷} k. fol 330 v. آفریده بر آن حرکت مدموم نامشروع اقدام

— ولایات. ۳ T = P, S, L, W. — کیتولان ۲ P — ممولیکان ۱ P.

— این P. ms. ۶ — شود P — P om.

— W om. ۸ — باقی L, P, W. ۷

— ... همواره قواعد و موابط محمورا نمید می فرماید (بجای) L. P. Pub. ۱۰

— حلد ملکه et om خاراخیان W add. ۱۱ — P. om. ۱۰

— در همه P. ۱۴ — بی معامله: L, P, W ms. ۱۳ — احتلال W. ۱۲

— گردانید L, W ۱۶ — کند W ۱۵

حکایت بیست و ششم در مع مرموس از زر سود دادن و معاملات حین عاخص ۲۱۳

نماید و چگون فوائده^۱ معظم که در ضمن این حکم است بر عموم ابناء این زمان پوشیده^۲ است و اگر در کتاب آید جملهگان دانسد که محض صدقت و در عهد مستقل واقف شوید که حکم پادشاه اسلام^۳ حلد ملکه^۴ متضمن دفع چندین حلال کلی بوده از آن جهت چند نوع از آن حلالها شجر بر میومند تا علیان مناسد^۵ که از ارتکاب یک امر نامشروع چندین حلال و فساد و ناراضی متولد می شود اول آنکه در چاق^۶ اناخان^۷ که رد جمهور مشهورست که پادشاهی^۸ عادل بود و در ایام از حلائق ایمن^۹ و آسوده و ترتیب یاساق و عدل و سیاست^{۱۰} پدرش هولانگوخان که بحقیقت صاحب قران عهد بود بر قرار نایق و امرا و ارکان دولت^۱ و وزراء پندرش^۷ و محضی که در ایام دولت او در کار آمده^۵ بودند^۷ در آن زمان بعضی از ارتاقان^۸ چند دست سلاح از جوشن و برگستران و آلات حرب و محضی چند سر اسب^۹ نیکو از مال خود ساخته سدگی اناخان آوردند^۹ و بتوسط امراء قورچی و احتاجی بهای آن بر وجهی ستندند که^{۱۰} در آن مکسی بود و دیگران چون^{۱۰} صورت حصول آن مکسب مشاهده کردند بایشان اقتدا نمودند و بجائی رسید که^{۱۱} آنانکه سرمایه نداشتند زر^{۱۱} سود می گرفتند^{۱۲} و بر آن^{۱۳} صرف می کردند^{۱۴} بادیشه آنکه از مکسب قرص نگذارند و از سرمایه^{۱۵} سودها اندوزند و معهود چنان شد که آنچه سپارند یافته قورچیان و احتاجیان بدیوان برند و مرات ستاسد و وجوه^{۱۶} طلب دارند و سیار مردم فرومایه را^{۱۷} کسانی نیز^{۱۸} که فی عالم اله هیچ نداشتند بدین شیوه توفیرات تمام دست داد^{۱۹} و قرض گذارده از جمله منمولان شدید و ناگاه اسپان تازی و استرانی راهوار برشته و حامیهای ملوکانه^{۱۷} پوشیده^{۱۸} و غلامان ماه پیکر و سرهنگان^{۱۸} سیار بر خود جمع کرده با استرانی و شتران پران بر می نشستند و در راهها^{۱۹} و شهرها

۱ - پادشاه L ۴ - چاق L ۳ - خلد ملکه W om ۲ - قواعد W ۱

۵ - آمده T = L, B, P, W ۷ - رور اترون P add ۶ - L om ۸

۹ - ارتاقان W ماهان P اورمان L ارغان B ۸

۱۰ - سر B ۱۱ - و چون دیگران L ۱۰ - آورده بودند L ۹

۱۲ - می کرد W ۱۴ - بدان L, P ۱۳ - می صدقت W, P, L ۱۲

۱۵ - ملکه L, P ۱۷ - W om ۱۶ - مردم فرومایه L ۱۵

۱۸ - و خدمت کاران سیار L add ۱۸

و بازارها می‌گذاشتند^۱ و مردم از حال ایشان متعجب مانده^۲ می‌پرسیدند که اینها را بدان^۳ رودی چنین^۴ دست‌نگاه از کجا و چگونه دست داد^۵ چون در صورت حال وقوف می‌یافتند و دیگر گدایان و مفلسان را هوس^۶ آن کار برخواست و آن سودا در دماغ مستحکم گشت^۷ و چند هزار آدمی از^۸ مسلمان^۹ و جهود از پاره‌دوران و چرخیان^{۱۰} یعنی کسانی که چوال ریزه و کشنیز و حردها در گردن انداخته می‌فروختندی و حواله‌کان و آنانکه هرگز^{۱۱} داسکی زر محمود ندیده بلکه نان سیر نخورده بدان مشغول شدند که در^{۱۲} بقرض سنانند و آنچه قرض کردندی سلاح^{۱۳} و اسب می‌دادند^{۱۴} تمامت لباس و تزیین خویش صرف می‌کردند یا^{۱۵} خدمت^{۱۶} و رشوت با مراد مذکور میدادند و یافته^{۱۷} می‌ستدند که مثلاً یک هزار دست سلاح مکمل و چندین سر آخته داد و آن یافته پیش بیکجیان می‌پرد و هر چند ایشان^{۱۸} در صورت حال واقف بودند حق السکوت گرفته^{۱۹} برلیح و برات بر اموال نقد ولایات^{۲۰} می‌نوشتند و چون حصص از آن^{۲۱} جماعت را^{۲۲} آن کار میسر شد و منعم گشتند دیگر امرای قرض سود میدادند و بدان سبب بیشتر مردم آنها پشه ساختند و هر^{۲۳} درم و دینار و رزیه و آلات و تن‌ساجه^{۲۴} و انواع اموال از صامت و باطوق که مردمی بود بدان طمع^{۲۵} سود بان جماعت^{۲۶} دادند و آنچه پیش از آن گدایان بدنه تومان که صد هزار دینار باشد راضی بودند عسائی رسید که صد تومان راضی می‌شدند^{۲۷} و آن سیاه‌کاران که حدوداً بارگان^{۲۸} و مساسعی نام نهاده بودند چنان ساختند که هر آفریده که اندک حظ معمولی می‌داشت^{۲۹} او را در خانه می‌نشاندند و یافته‌ها چنانکه می‌خواستند^{۳۰} می‌نوشت و نشان هر امیری که می‌خواستند می‌کرد و پیش بیکجیان^{۳۱} می‌پرد و معین بود که هر يك تومان چند دینار در بدهد^{۳۲}

۱ - لندن L. P. W. ۳ - می‌مانند L. ۲ - می‌گذاشت ۱۸. L. W.

۴ - رودی چگونه این دستگاه دست داد L. P. phve

۵ - و تنها L. add. ۷ - W. om. ۶ - شد W.

۸ - تا W. ۱۰ - میدادند W. ۹ - و نقره A. P. add.

۱۱ - بر اموال ولایت L. ۱۲ - گرفته بودند L. ۱۲ - خدمتی P.

۱۳ - تمامت L. ms. ۱۶ - آلات‌ساجه L. phve. ۱۵ - S, W. om. ۱۴

۱۷ - میخواست L. ۱۸ - بازارگان W. ۱۷

حکایت بیست و هشتم در مع فرمودی از زر سود دانی و معاملات پس ملاحظه ۳۱۰

ایشان برلیع و برات سویسد و اسم تومان در نظر ایشان B. fol. 331 r.
چنان مستحق شد که نحودی^۱ اصطلاح کرده بودند و بعد از آن دعوی
بدیوان می بردند و در شدگی اباقاخان^۲ عرضه میداشتند^۳ و چندان بروات
و یادته داشتند که اگر تمامت زر و قفرا ممالک عالم جمع گرداند و آنچه در
کامها^۴ بر^۵ مکتوبست بدان مصمم شود بدان مقدار وفا نکند و عجب آنکه^۶
اگر عرض کنیم که یکپهرا مرد سلاح مکمل در^۷ صحرایی جمع کند بلندی
کوهی باشد و در صد اسلحه بگنجد و ده هزار اسب در صحرایی و مرعزاری
بگنجد^۸ فکیف دویمست و سیصد هزار مرده سلاح و صد و دویمست
هزار سر^۹ اسب و ایشان بعد چندین و ریادت دعوی^{۱۰} میکردند و برلیعها و
بروات در دست داشتند و از آنجا که علو همت و عظمت پادشاهان است
اباقاخان^{۱۱} اندیشه فرمود^{۱۲} که این همه اسب و سلاح بی اندازه کجا عرضه
داشتند و در کدام لشکر بخش کردند و در کدام جزایه^{۱۳} بهاده^{۱۴} و در کدام
مرعزار میکردند و امرا و ارکان دولت که^{۱۵} واقف بودند بحق السکرتی
مختصر راضی شدند و از جهت^{۱۶} تلوت عجال تدارک بداشتند و بزهر یک
از آن سیاه کاران نامیری و حاتونی تمسک بسته محقر خدمتی میدادند^{۱۷} و
نگوسفندی و صراحی شراب ایشانرا مرتی می ساختند^{۱۸} چون از حد و اندازه
گذشت صاحب سید حواحه شمس الدین^{۱۹} صاحب دیوان رحمه الله خواست
که تدارک کند آن سیاه کاران را جمع گردانید و گفت این اموال که شما می طلبید
^{۲۰} در عالم موجود نیست و من واقفم که شما زیادت از خدمتی شرح رفته^{۲۱}
این زمان^{۲۲} شریک شما شوم و بهر یکپهرا^{۲۳} دویمست دینار از پادشاه ستام
و میان ما مناصبتی باشد چون بهر هزار دینار بیم دینار حرج نکرده بودند جمله
راضی^{۲۴} شدند و امرایا رضا حاصل کرده عرضه داشت^{۲۵} که از هر ده تومان
که پادشاه اطلاق فرمود هشت تومان توفیر^{۲۶} میکنم و صدو تومان ر ولایت
رات میکنم^{۲۷} چنانکه نارتاقان^{۲۸} رسد^{۲۹} آن معنی پسندیده افتاد و صاحب

۱ P om. — ۲ B, W — ۳ P om. — ۴ P om. —

۵ L, P om. — ۶ W. — ۷ بهاده L. — ۸ P om. —

۹ M. — ۱۰ B. — ۱۱ L. — ۱۲ M. — ۱۳ L, B, P, W. — ۱۴ P. —

۱۵ P. — ۱۶ W. — ۱۷ B. — ۱۸ P. — ۱۹ L. —

۲۰ W. —

دیوان یرلعهای^{۱۸} ایشان می‌ستد و بهر ده تومان دو تومان^۱ برآورد و حوض
مرحوبه محصول می‌بوشند و چون یکسیمه از آن او بود حصه ایشانرا^۲ ۳۷ خنس
میداد که ربی نمی‌ارزید و حوض نقد می‌ستد و جماعتی که زر سود بآن
میآید کاران داده بودند مدتی تا^۳ هر چند^{۲۸} ایشان و حوضی^۴ دیگر میخواستند
که چون^۵ مال مستخلص کردند^۶ تمام^۷ نگذارید بواسطه آنکه از سود
و سرمایه مایوس گشته بودند^۸ ۱۸ می‌دادند درین وقت که این معامله با صاحب
دیوان نکردند و این^۹ آواره بر آمد که حوضه مساس می‌رسد غامت آن
معاملان^{۱۰} شاد شدند و هرچه داشتند از نقد و جس و مراحه ایشان دادند
و آن سیاهکاران از رعایت حرص و دلیری دیگران^{۱۰} در خانه حوض
می‌مشند و یا آنها می‌بوشند^{۱۱} و پیش بیکچیان مغول می‌روند و یا یرلیغ و
رات می‌کردند^{۱۲} صاحب دیوان^{۱۱} آن معنی دریافت و عاجز در
ماند و از جمله آن اقوام^{۱۳} یهودی پارادوز بود و در زمان هولاکوگان^{۱۴}
التهجا باوردها^{۱۵} کرده جمعی معولانرا^{۱۵} بر سر صاحب دیوان آورده
بود^{۱۶} و وجوه مساس میخواست^{۱۷} ابرو برسید که واحد تو چندست بقدر
پانصد^{۱۸} تومان یرلیغ و رات^{۱۸} بار نمود صاحب دیوان متعجب ماند و
سوال کرد که در تبریز خانه داری گفت دارم گفت زر گشت یا^{۱۹} کوچک
گفت کوچک گفت اگر پانصد تومان زر بر نام خانه تو برود و در آنجا
رزند در آن گنجبد یا نه او مقر شد که نگنجبد^{۲۰} حال^{۱۹} فیاضی آن
قوم بدین عبط بود^{۲۰} و در امتال آن قصایا صاحب دیوان نیز فرو ماند و
تدارک نتوانست و روز روز بدان^{۲۱} آواره حلق آنچه داشتند بدان کار صرف
میکردند و اگر نداشتند قرض می‌ستدند تا اکثر تهی دست شدند و^{۲۱} باید
حصول آن تومانات که نام آن در روات بود روزگار می‌نگریدند^{۲۱} در ار

۱ B om دو تومان — ۲ P ایشان — ۳ P om مدتی تا —
 ۴ P حوض — ۵ P چون — ۶ L, P. کرده — ۷ W تمام —
 ۸ ۲ ۱۴ — ۹ L om دیگران — ۱۰ L om نگذارید —
 ۱۱ B, W می‌بوشند — ۱۲ R می‌کردند — ۱۳ E قوم —
 ۱۴ L om, P loc معولان — ۱۵ L — ۱۶ — ۱۷ —
 ۱۸ P روات — ۱۹ P میخواستند — ۲۰ P آورده اند —
 ۲۱ P می‌نگراند — ۲۱ W — ۲۲ E ظاهر شد — ۲۳ P در حال

حکایت بیست و ششم در منع فرمودن از رد بسود دادن و معاملات بعین غاشش ۲۱۷

مذنی چون آن اموال بارتقان می‌رسید^{۱۰} معاملات ایشان ناآمید می‌شدند و قرض و وجه اخراجات ایشانرا مدد^۱ نمی‌کردهد سیاه‌کاران با معاملات گفته‌اند S. fol. 881 v.^۲ که ما را از شا چیزی پوشیده بیست و چون انواع حقوق بر ما دارید مضایقه مالی نمی‌کنیم ما را عوصب برلیغ تمام کرده و روات^۲ معاملات^۳ چندین مال ر وصالین ممالک حوالت رفته آرا شرکت در میان بهم^۳ و هر یک^۴ ایلچی از فلان جاتون و از فلان شهزاده می‌ستایم تا^۵ حاصل کنیم و نصیته شما رسام معاملات چون برلیغها و بروات ماطوق محکم می‌دیدند که باضعاف^۶ و حوه قرض می‌بود که با شرکت ایشان^۴ می‌بهادند^۶ حرص ر ایشان طالب می‌شد و مانجتاح آن قومها ترتیب می‌گردید و چون زیادت می‌بایست قرض می‌ستدند^۷ و املاک می‌فروختند^۷ و اکثر ما^۸ ایشان بولایات می‌رفتند و همان طریقه پیش گرفتند و عاقبة الامر بهیچ رسیدند^۸ و خان و مان در ناحیه مجلس و قرض دار تانندند و بعد از عهد پادشاه^۹ در عهد احمد و ارغون خان و گیخاتو^۷ آن حامت در پی آن^{۱۰} و حوه بودند و هر یک از حواتین و شهزادگان و امرا ایلچیان می‌ستدند و خدمتیهای میان نمی^۹ قبول کرده بولایات می‌رفتند و اموال قد ممالک بواسطه علوه و اخراجات ایشان مستهلك می‌شد^{۱۱} و بر حکام ولایات طمع^{۱۰} آنکه تا^{۱۲} حسنی که ده دیار ازرد بسی و چهل دیار مدهند و محرانه مقد باید داد کمرهای مرصع و مروارید و دیگر اجناس^{۱۰} نههای گران بایشان می‌دادند و ایشان نیز می‌ساختند چه اگر سنگ و معال در وجه آن معاملات می‌ستدند^{۱۳} رایگان^{۱۱} داشتندی و بدان سبب ایشان بر آن مرصعات را نههای^{۱۴} اندک می‌فروختند و محقر چیزی رهمن می‌بهادند^{۱۵} و بشوی^{۱۳} آن حرکت قیمت حواهر شکست و کلکی کاسد گشت^{۱۶} و مع غذا زیادت از آن حاصل نمی‌تواستند کرد که وجه اخراجات^{۱۲} و تمهد ایلچیان باشد و عاقبة الامر ارتقان

— آرم ۳ L. W — روات ۲ S. W — مد ۱ W

— می‌بهاد ۶ L. — اصناف ۵ W — W om ۴

— ایلخان ۹ so — W om ۸ — می‌فروخت ۷ S. W

— ۱۲ L. om — ۱۰-۱۱ — P om ۱۱ — L om ۱۰

— می‌بهاد ۱۵ g — شست ۱۴ L. P. W — می‌ستدند ۱۳ S. W

— گشت ۱۶ S. W om

سپه‌کار و معاملان ایشان گرسنه و برهنه می‌مانند و بدان سبب^{۱۴} از آمدن کار که کفاف بدان حاصل می‌کند ناز می‌مانند و اموال خزان تلف می‌شد و هیچکس تدارک نمی‌توانست^{۱۵} و چون نوبت جهانگیری پادشاه اسلام خازان خان^۱ حلد ملکه^۲ رسید و حکم فرمود که در بسود بدهد آن اقوام با^۳ دست از آن کوتاه شد و هیچ جار نداشتند و درین چند سال آن چندان مدعیان با آن همه یرلیغ و روات^۴ ناپدید شدند و آن معاملات که هرگز آرا اصلی بود ترك گرفتند و کس از آن یاد نمی‌کند و آن جماعت که آن^۵ همه بواسطه می‌کردند هر يك با سر پيشه^۶ اول^۳ خود^۴ رفتند و فرق میان مسلم و گدا و وضع و شریف نادید آمد و آن^۷ طوائف جماعت پیش گرفته دعای دولت پادشاه اسلام حلد ملکه^۸ می‌گویند یکی از خطلهای را دادن^۹ این بود^{۱۰} که شرح داده شد^۲ دیگر آنکه^۸ کسانی که درین مدتها زر سود میدادند اکثر مغول و اویمور بودند و هر آینه^{۱۱} مدثران چون^۹ در بسود گیرند مقل چگونگی تواند شد و عاقبت الامر از ادا تاجر می‌آمدند و با رن و بچه در ذل اسیری ایشان^{۱۲} گرفتار می‌مانند^{۱۰} و بمن معدلت پادشاه اسلام حلد ملکه^{۱۱} آن مذلت از اهل اسلام مدفع گشت دیگر^{۱۳} حطلی معظم آن بود که درین مدتها ملوک و متصرفان ولایات که مردم اصیل^{۱۲} مانوس بودند متعهد مال ولایت بموجب^{۱۳} ۱۳^{۱۳} مقرّر می‌توانستند شد و از آن کار احتساب می‌نمودند و گدایان سیاه‌کار چون ده ساله عمر مفلسانه بلا روزی تنعم^{۱۴} ملکانه بدل می‌توانستند در بسود می‌سندید^{۱۴} و بخند می‌میدادند^{۱۵} و حاکمی ولایت می‌سندید^{۱۶} و عناصر ملوک^{۱۶} و سلاطین معتبر می‌رسیدند^{۱۷} و ولایت بمقاطعه^{۱۷} گران ر خود می‌گرفتند^{۱۸} و چون ایشارا وجه احراجات آورد^{۱۷} و نهای غلامان و چهارپایان و ناسهای فاخر و تسبیات می‌بایست

۱ L., P. om. — خازان خان — ۲ W. om. حلد ملکه

۳ P. om. — ۴ L. om. — ۵ W. om. حلد ملکه

۶ L. — ۷ P. add. — ۸ P. om. — ۹ L. — ۱۰ P. om. — ۱۱ W. om. — ۱۲ P. om.

۱۳ L., P., W. om. — ۱۴ L. — ۱۵ L. — ۱۶ W. om. — ۱۷ P. om. — ۱۸ S., P., W. om.

۱۹ P. — ۲۰ P. — ۲۱ P. — ۲۲ P. — ۲۳ P. — ۲۴ P. — ۲۵ P. — ۲۶ P. — ۲۷ P. — ۲۸ P. — ۲۹ P. — ۳۰ P. — ۳۱ P. — ۳۲ P. — ۳۳ P. — ۳۴ P. — ۳۵ P. — ۳۶ P. — ۳۷ P. — ۳۸ P. — ۳۹ P. — ۴۰ P. — ۴۱ P. — ۴۲ P. — ۴۳ P. — ۴۴ P. — ۴۵ P. — ۴۶ P. — ۴۷ P. — ۴۸ P. — ۴۹ P. — ۵۰ P. — ۵۱ P. — ۵۲ P. — ۵۳ P. — ۵۴ P. — ۵۵ P. — ۵۶ P. — ۵۷ P. — ۵۸ P. — ۵۹ P. — ۶۰ P. — ۶۱ P. — ۶۲ P. — ۶۳ P. — ۶۴ P. — ۶۵ P. — ۶۶ P. — ۶۷ P. — ۶۸ P. — ۶۹ P. — ۷۰ P. — ۷۱ P. — ۷۲ P. — ۷۳ P. — ۷۴ P. — ۷۵ P. — ۷۶ P. — ۷۷ P. — ۷۸ P. — ۷۹ P. — ۸۰ P. — ۸۱ P. — ۸۲ P. — ۸۳ P. — ۸۴ P. — ۸۵ P. — ۸۶ P. — ۸۷ P. — ۸۸ P. — ۸۹ P. — ۹۰ P. — ۹۱ P. — ۹۲ P. — ۹۳ P. — ۹۴ P. — ۹۵ P. — ۹۶ P. — ۹۷ P. — ۹۸ P. — ۹۹ P. — ۱۰۰ P.

۱۱ S., W. — ۱۲ S., W. — ۱۳ S., W. — ۱۴ S., W. — ۱۵ S., W. — ۱۶ S., W. — ۱۷ S., W. — ۱۸ S., W. — ۱۹ S., W. — ۲۰ S., W. — ۲۱ S., W. — ۲۲ S., W. — ۲۳ S., W. — ۲۴ S., W. — ۲۵ S., W. — ۲۶ S., W. — ۲۷ S., W. — ۲۸ S., W. — ۲۹ S., W. — ۳۰ S., W. — ۳۱ S., W. — ۳۲ S., W. — ۳۳ S., W. — ۳۴ S., W. — ۳۵ S., W. — ۳۶ S., W. — ۳۷ S., W. — ۳۸ S., W. — ۳۹ S., W. — ۴۰ S., W. — ۴۱ S., W. — ۴۲ S., W. — ۴۳ S., W. — ۴۴ S., W. — ۴۵ S., W. — ۴۶ S., W. — ۴۷ S., W. — ۴۸ S., W. — ۴۹ S., W. — ۵۰ S., W. — ۵۱ S., W. — ۵۲ S., W. — ۵۳ S., W. — ۵۴ S., W. — ۵۵ S., W. — ۵۶ S., W. — ۵۷ S., W. — ۵۸ S., W. — ۵۹ S., W. — ۶۰ S., W. — ۶۱ S., W. — ۶۲ S., W. — ۶۳ S., W. — ۶۴ S., W. — ۶۵ S., W. — ۶۶ S., W. — ۶۷ S., W. — ۶۸ S., W. — ۶۹ S., W. — ۷۰ S., W. — ۷۱ S., W. — ۷۲ S., W. — ۷۳ S., W. — ۷۴ S., W. — ۷۵ S., W. — ۷۶ S., W. — ۷۷ S., W. — ۷۸ S., W. — ۷۹ S., W. — ۸۰ S., W. — ۸۱ S., W. — ۸۲ S., W. — ۸۳ S., W. — ۸۴ S., W. — ۸۵ S., W. — ۸۶ S., W. — ۸۷ S., W. — ۸۸ S., W. — ۸۹ S., W. — ۹۰ S., W. — ۹۱ S., W. — ۹۲ S., W. — ۹۳ S., W. — ۹۴ S., W. — ۹۵ S., W. — ۹۶ S., W. — ۹۷ S., W. — ۹۸ S., W. — ۹۹ S., W. — ۱۰۰ S., W.

۱۸ S., P., W. — می‌گرفت

حکایت چست و ششم در منع فرمودن ارز سود دادن و معاملات بین طاعش ۳۱۹
 ضرورت سود قرص میگرفتند و آنکه^۱ زر^۲ می داد چون می دانست که مال
 در معرض تلف می اندارد تا مکسبی هر چه تمامتر تصور می کرد می داد
 لاشک^۳ هر^۴ دیناری سه و چهار دینار می توانستند گرفت و چون بولایت
 می رفتند^۵ مجموع متوجهات دیوانی^۶ قروض ایشان B fol 332 r^۷ وها
 می کرد و ضرورت می شد باضعاف مقرر از رعایا ستدن و چندین هزار آدمی
 منده جدا و حراج گذار پادشاه^۸ در رحمت می افتادند و معذب می مایند^۹ و
 چون اصحاب دیواندار بر بیراهی آن جماعت^{۱۰} اطلاع می افتاد بواسطه آنکه
 اموال در ایست^{۱۱} می بود و این حاکم چنانه تلف کرده و ایشارا بخدمت ملوک
 گردایده می می توانستند و سیر او یک شخص مطلق^{۱۲} می بود^{۱۳} و رعایای
 بسیار ماچار رخصت داده اهل و تعادل می نمودند تا مال^{۱۴} زیادت می ستند^{۱۵}
 و اورا سیر^{۱۶} لارم می شد صحه و پشتکچیان^{۱۷} ولایت را^{۱۸} خدمتی دادن تا
 مانع نشوند و اگر نیز می ستند دفع میسر می شد و مع لهذا هرگز وجهی نقد
 بخرانه می رسیدی و اگر اعیان اجناسی چند بیاوردیدی برب قیمت وفا میکردی
 و از آن جهت همواره^{۱۹} کار لشکر از قی سرگی در خطر می بود و سال سال
 بدین شیوه ولایت^{۲۰} اریشان^{۲۱} می ستند و بزرگان^{۲۲} صاحب عرض با آنکه
 زبون آن منسدان بداصل می بودند هرگز اختیار^{۲۳} عمل^{۲۴} نمی کردند و بزرگان
 حکما^{۲۵} گفته اند که روال و حلال ملک وقتی باشد که کسان لایق اشغال را
 از کار دور کنند و بالاقویا کار فرمایند و^{۲۶} مدتی این طریق مسلوك بود و
 چون صدر جاوی ورر شد حال و کار قرض سود گرفتن بجائی رسید که
 اگر^{۲۷} شرح دهد محال نماید^{۲۸} لیکن چون ذکر آن می رود تقریر^{۲۹} شمه^{۳۰}
 ضرورست و چون عموم اهل زمان مشاهده کرده اند^{۳۱} گرامی توان گفت^{۳۲}
 و ازین جهت در زمان مستقل خوانندگانرا مستعد نماید و آن چنان بود که در

— دیوان P ۲ — L om ۲ — اطک L ۱
 — بر برای او B, L, W p. ۵۷۵ — می ماند B, L, W ۴
 — سال L ۷ — يك شخص نبود مطلق B, P, L ۶
 — ولایت L ۱۰ — W. om. ۹ — می شد L ۸
 — L, S, W om ۱۲ — همچنان W همیچین L, P las ۱۱
 — محال نماید L ۱۵ — عملی W ۱۴ — L om ۱۲
 — کرد L ۱۷ — B, P, W om. ۱۱

عهد او مقاطعان^۱ ولایات خسیس ترین ایام زمان^۱ بودند و چون عادت او داشتند که گاوی نگوشی می‌روشد مقاطع مبالغ^۲ و حووه^۳ سود گرفته تجدیدی دادی آنچه ده دیوار آریدی نیست دینار گرفته بسی دیوار بوی دادی و او قبول کردی و بعد از آن گفتی^۴ جهت مال دیوان و حقی مکار می‌باید مقاطع مطلق گفتی که ایضا^۵ رد سود میدهسد و آن مقدار که بخشمتی دادم بهزار^۶ جمله میسر شد او گفتی ترا^۷ زیانی^۸ باشد چنانچه ستانی بوجه بنا ده آن شخص^۹ چون عجزه قباله که نازمی داد و اصل و مراجحه^{۱۰} از مال محسوب می‌داشتند هر چه ده می‌ارزید روانی سبی می‌ستد و بجهل بوی میداد و فی الحال آن ده دیوار توفیر^{۱۱} حرج میکرد و صدراالدین چون متجیل وحه می‌خواست بواب او گفتند ده دیوار می‌ارزد لیکن شش دیوار^{۱۲} زیادت نمی‌هرید و چهار دیوار ایشان می‌مردند^{۱۳} فی الحمله از چهل دیوار اصل مان شش دیوار زیادت بوی می‌رسید^{۱۴} و آن نیز مال دیوان که او تلف میکرد^{۱۵} و از حمله مساملان شخصی بجهت حاصه او چند هزار گوسعد از نازرگانی ستند^{۱۶} یک سر بیح دیوار بیعت دو ماه بوقت مصاد و حووه سود و از آن گوسفندان اکثر مانده و لاعر شده^{۱۷} فرمود تا حمله را نهایی^{۱۸} اندک ضرر چند و سود دو ماهه دادند و قبالة اصل^{۱۹} ر قرار نگردانیدند^{۲۰} تا دو ماه دیگر لا حرم نسومی^{۲۱} چنین سود ستدن و دادن اموال مالک تلافی می‌شد و هیچ همزاه نمی‌آوردند و هر حوالتی که گنجانو^{۲۲} کرد^{۲۳} باسم حواهمردی هرگز از آن دانی نکس رسید و علوفات و مواجب و اجراجات مقرری همچنان^{۲۴} و بدان سبب لشکر^{۲۵} از گنجانو متفر گشتند و مع هذا صدراالدین همواره مجلس بود و چون بنامد مالاف و الوف مطلقه حلق در گردن داشت^{۲۶} و ای سا خاسهای پر مال و سعت که او نمی‌گردانیده و عموم ولایت داران از سلاطین و ملوک که آورده می‌آمدند مدین^{۲۷} شیوه قرض دار گشتند و از صد

۱ L om — ۲ L. — مالمی ۳ L. — امال نام S. W. اما ایام L. —
 ۴ P om — ۵ L. — ریادت ۶ P. — او ۷ P. — ۸ P. ph vs — نمی‌رسید و او مدین نوع مال دیوان تصرف می‌نمود و تلف می‌کرد
 ۹ P. — اصلی L. ۱۰ — اکثر لاعر شده و بعضی تلف گشته بود
 ۱۱ L. om — ۱۲ L. — نگردانید W. ر آن قرار نگردانید L.
 ۱۳ L. P. W. — همچنان

حکایت بیست و هشتم در مع فرمودن از زر بسود دادن و معاملات بی ماحض ۳۲۱

هر از مسلمان و مغول قرض بستند و مانگیهای ایشان جمله تلف شد و آن قوم بعضی بمردد^۱ مظلمه در گردن و بعضی را خان و مان و املاک و اصاب در سر آن کار شد چنانکه همگان^۲ برای العین دیدند و شنیدند و تمام واقف اند که هیچ مسالعه برفت مالک سبب واقع این گفتار عوداری S fol 332 v. و از صیلا اندکیست^۳ و تدارک چنین امور معظم که فرورد ایام در دماغهای حواص و عوام راجح گشته باشد و سبب^۴ اغراض مذکور تمامت شهرادگان و حواتین و امرا و وررا و شیکیان و اکابر و ملازمان با آن سیاهکاران رعایت^۵ و بعضی را قرض بریشان و بعضی را خدمتی قول کرده و بعضی با ایشان شریک شده و هر چند پادشاه عادل و با سیاست^۶ و صاحب شوکت باشد مشکل تواند کرد الا بحکمت و کفایت و عقل^۷ تمام پادشاهان حلد ملکه^۸ اندیشه مبارک فرمود^۹ و دانست که ماده مجموع این فسادها زر بسود دادن و ستدن است و چون از آن مع فرماید هم تقویت شرع نبوی کرده باشد و هم حلالق را از ورطه صلاحت با حادۀ هدایت آورده و بزرگان^{۱۰} مع ربا^{۱۱} چندین مظلم معظم منافع گردد و بعد از آن^{۱۲} اندیشه در شان سده^{۱۳} ثمان و تسخیر و ستانه حکم یرلیخ روانه فرمود که در تمامت ممالک هیچ آورنده ربا دهد و ستاند^{۱۴} و اکثر مردم که بدان معتاد بودند مگر شدید و بعضی اکار که مجال داشتند میگفتند که طریق معاملات بکنی مسنود^{۱۵} گردد پادشاه حلد ملکه^{۱۶} فرمود که جهت آن بیفرماییم تا راه معاملات با محمود مسنود گردد صبی حقال اصحاب العرص^{۱۷} ۹^{۱۸} قرار کرده که هر وقت جهت حزامه و حوه شد^{۱۹} بکار ماید و اگر بحکام ولایات بقرض^{۲۰} بدهند^{۲۱} از ادای مال عاجز آید پادشاه^{۲۲} اسلام^{۲۳} و ورراه او فرموده که اینجا از هیچ حاکم و متصرف زر^{۲۴} بیخواهیم و حکم حرم فرمود که هر آورنده^{۲۵} که زر بسود دهد^{۲۶} معامل دیوان^{۲۷} بکنیم که از اصل و مزایجه هیچ ستاند و بکرات

۱ L om. — ۲ L, P, W — مالک از سیاست

۳ L — برکت — ۴ W om — حلد ملکه

۵ W om — حلد ملکه — ۶ W, om — این — ۷ L — ربا

۸ L, P — قرض — ۹ L — صاحب عرص — ۱۰ W — قرار

۱۱ W om — حلد ملکه — ۱۲ L, P add — بدهند — ۱۳ W — بدهد

۱۴ W om — ۱۵ W — ۱۶ S — دهد

با سخواتین و^{۱۲} شهراذگان و امرا مقرر فرمود که قطعاً قرض بان جماعت
 ندهند و فرمود تا بدین موجب ندا زدند که هر آفریده که^{۱۳} در قرض
 مانجهت دهد نخواهم گذاشت که در حیات و عیالت ایشان و متروکات ایشان
 طلب دارد^{۱۴} چه^{۱۵} ما مال ایشان مقدمه^{۱۶} نمی‌خواهیم و اگر مالی^{۱۷}
 دیوانی تلف کند اسباب و املاک ایشان در وجه آن^{۱۸} باشد دیگر تضریر
 کردند که ارباب^{۱۹} حطرات را قروض ضروری بود تا مهمات مسازند فرمود
 که هر آفریده که اخراجات راه و مانجهت سفر نداشته باشد^{۲۰} چرا
 می‌آید و ما را از او و او را از ما چه فائده ناید که آسوده در خانه بشیند و
 یابد و چون از هر نوع دیگر تضریرات^{۲۱} میکردند فرمود که حدای تعالی
 و رسول علیه السلام مصالح عالم بهتر دانند^{۲۲} یا ما ضرورت می‌بایست^{۲۳}
 گفت که^{۲۴} ایشان فرمود که حدای تعالی^{۲۵} و رسول چنین فرموده اند و
 ر حلاف آن هیچ سخن نخواهم شنید و حکم همین است و از آن^{۲۶} تاریخ
 تا این زمان هر آفریده که سود زر خواست ندادند و اگر متعلی استیلا نمود
 از حکم ربیع ماب^{۲۷} شدند و این زمان محمد الله و مه^{۲۸} بواسطه آنکه
 هیچ آفریده زر سود نمی‌دهد تا نازند^{۲۹} تمامت حطها که واقع می‌شد
 مدوع گشت و معاملات راست^{۳۰} شد و انصاف میان مردم پیدا گشت و اکثر
 اموال بقدر مرغ بجزایه می‌رسد و یاساق بیست که احساس^{۳۱} آرد و قیمت
 حواهر و حرصعات با قوام^{۳۲} آمد و هر آفریده که مالی دارد بدست سیاهکاری^{۳۳}
 نمی‌دهد^{۳۴} تا بجهت برود^{۳۵} و اوراق خلق بیشتر حلال گشت و برکت
 ناپید^{۳۶} آمد و بیشتر مردم با رزاعت و تجارت و پیشهای نافع مشغول
 شدند و بدین واسطه کار عالم از بو نوائی و آیینی یافت و ذوق این حال
 اهل^{۳۷} این زمان دانند که آن مفسدتهارا^{۳۸} مشاهده کرده اند و کسانی که
 بعد ازین در وجود آید و آرا ندیده فائده این حکم را چنگسویه^{۳۹} تصور

۱ L om - ۲ L om - ۳ L phve - ما ایشان بده -
 ۴ L, P, W مال - ۵ L om - ۶ L داد -
 ۷ L او - ۸ L om - ۹ L, W om - ۱۰ W om -
 ۱۱ L, P om تا نازند - ۱۲ L قرار -
 ۱۳ L, P سیاهکار - ۱۴ L نمی‌دهد - ۱۵ P om تا صحبت برود -
 ۱۶ L چه - ۱۷ L om - ۱۸ L نازند -

تواند کرد^{۱۰} و در این مدت که این حکم نفاذ می‌گردد بعضی مردم که ذوق
 را در دل ایشان مانده بود احساسی چند نه‌های گران^{۱۱} تقرض می‌دادند
 بجهت آنکه معاملات و بیع است و صورت را بیست و عاقبة الامر آن^۱
 عربان با دیوان^۲ می‌آمدند و تقریر میکردند^۳ که احساس مرین موجب داده
 اند و زر طلب میدارند^۴ پادشاه حلد ملکه^۵ در غضب رفت و فرمود
 که اگر توک چنین حیل و تزویرات نگیری در میان فرمائیم تا هر آفریده که
 قرضی ستاند S fol 333 r اصلا و راسا^۶ را برائمال و ریح^۷ مار بدهد
 مردم را اگر در هست چه لازم که تقرض دهد باید که املاک بخرد^۸ و
 عمارت و زراعت و تجارت کنند مردم از آن هراسان گشتند و با معاملات
 مصفاه کمتر شد و بقیه حاصل که هر^۹ چه^{۱۰} بود و تکلی آن شیوه مراقت
 حق تعالی این پادشاه را توبیخ دهد تا همواره رسوم نامشروع می‌اندازد^{۱۱}

حکایت

بیست و هفتم در مع کردن^۱ از کاور کردن^۲ مال بی‌اندازه

پادشاه اسلام حلد ملکه^۱ فرمود که حکمت الهی در شرع ساختن
 آست^۲ که میان آدمیان تناسب و توازن باشد و این جهت^۳ فرموده
 شریعت آست^۴ که اگر کسی طلاق گوید حواه بحد و حواه بهرل حواه
 مرغت و حواه از سر غضب فی الحال واقع^۵ شود چه اگر میان زن و
 شوهر موافقت باشد اولی آنکه جدا شوند و الا آن موافقتی بحشم و غضب
 الحجامد^۶ و غضب زیستن عادت سماع است و هر آینه مؤدی تنفر باشد و ما
 وجود هرت حصول توازن و تناسب صورت^۷ بنده بدین سبب را طلاق
 گفتن بی هیچ مانی گشاده فرمود و وقتی که زنی^۸ نکاوین گران حواسته
 باشد^۹ هیچ آفریده^{۱۰} از بیم مال سبب گذاردن طلاق زن یابد گفت و

۱ - می‌طلبند L ۲ - می‌کرد W ۳ - L om ۴ -

۵ - و ایضا P add راسا L om ۶ - حلد ملکه W om ۷ -

۸ - و توازن شرع را می‌فهمد گزارد A W add ۹ - حلد L ۱۰ - هیچ L om ۱۱ -

۱۲ - حلد ملکه W om ۱۱ - کابین L, P ۱۰ - فرمود L, P ۱۳ -

۱۴ - S om ۱۳ - ۱۲ - P om ۱۳ - ۱۲ - ۱۲ -

۱۵ - باشد P, W ۱۶ - زن L, P ۱۵ -

هر چند ناموافق و نابسامان باشد سازگاری باید کرد و این معنی^{۲۰} خلاف مشروع و معقول باشد چه موجبی که تقدیر رفت حکمت شارع مقصی اینست^۱ که اگر کسی را در دوستی و موافقت^۲ زنی مژده باشد^۳ بی گشت و گوی و اندیشه و مانع ارو خدا تواند شد و بر مردم را فرودان باشد و مؤبت ایشان بر^۴ پندران بود و بهر وقت ایشان را قلان باید کشید و بعضی را بچهریک باید روت و چون مال بدر نکاوین^۵ رن مستهلك^۶ کرده و به برورش فرودان و مانجتاح قلان و کار ایشان از کجا باشد بنابرین مقدمات و محکم^۷ آنکه بیحاضر علیه الصلوة و السلم^۸ نکاح^۹ بکاوین^{۱۰} سگ مستحسن داشته باید که کاوین بعبایت سگ کند و چنانکه احتیاط کرده آمد تا زکاة لازم بیاید تمامست کاورها^{۱۱} بر بوده دیار و بم مقرر باشد چه در صداق آمدک هیچ بره نیست ولیکن^{۱۲} آنکس که در دوست دارد صد حیلست و اجبار^{۱۳} ایشانرا از هم جدا نتوان کرد و آثار^{۱۴} که موافقت نباشد اولی آنکه هر چه رودتر جدا شوند تا خلاص باشد و هر دورا^{۱۵} فائده باشد چه^{۱۶} تجربه معلوم شده که بعضی زمان باشد که شوهرشان دوست ندارد و چون طلاق دهد^{۱۷} دیگران^{۱۸} ایشانرا نخواهد^{۱۹} و دوست دارد^{۲۰} پس متصمن فائده حایلین است بدان سبب درین باب یرایغ روانه^{۲۱} فرمود و السلم^{۲۲}

حکایت

بیست و هشتم در ساحتی مساحت و حملات در تمامت دیبهاه ممالک^{۲۳} پوشیده بیست که احتیاج مردم بجهام و مسجد از ضروریات است و در بعضی ولایات ممالک در دیبها هیچ در مساحتی اند^{۲۴} پیش آریں پادشاهان اسلام^{۲۵} تدبیر آن نکرده و هر آسه در موضعی که اهل آنجا عمارت بجماعت

- حکم ۴ L - کاوین ۲ W - آست ۲ P - آست ۱ L, W
 - ۷ L, P om - کاوین ۶ P - ۵ B, P, W om
 - دهد ۱۰ L - چون ۹ W - و اجبار ۸ P om
 - دارد ۱۲ L, P - خواهد ۱۲ L, P - دیگری ۱۱ L, P
 - ۱۶ L om - واک اعلم بالصواب ۱۵ W - ۱۴ W om

نگذارند و غسل جنابت و^۱ تطهیر چنانکه شرطست ایشانرا دست دهند خلیلی در مسلمانی ایشان بود پادشاه^۱ فرمود و برلیخ همایون^۲ روانه داشت تا در تمامت ممالک در دیهها مسجد و حمام بسازد و آمانک سازد مجرم و گناهکار^۳ باشند و مقرب دو سال در تمامت ممالک هر کجا^۴ بود ساختند و این زمان از آن حمامات احرق^۵ تمام حاصل^۶ میشود و فرمود تا مفاع آن در وجه مایحتاج آنجا و مصالح مسجد از عمارت و فرش و زر^۷ و نفقه^۸ خانم مصروف^۹ دارد و مجرد آنکه این يك حسن التدبیر که فرمود در چندین بقعه از نفاع ممالک چین حیرتی جاری S. fol 333 v. گشت و شعار اسلام پیدا شد و مردم آسایش و راحت^{۱۰} یافتند حق تعالی رکات ثنونات آن پیام همایون در رساد^۱

حکایت

بیست و نهم در مع فرمودن حلق^۱ از شراب خوردن^۲
 چون در ممالک اکثر حلق^۳ شراب و تساول مسکرات اقدام می نمودند و همواره در بازارها و مجامع بسبب^۴ مستی مردم^۵ در عریزگی و گفست و گویی می بودند و بهلاک ضعیف مودتی می شد و بعضی مجرب و افکار می گشتند^۶ و یازغوی ایشان می بایست داشت^۷ و در همه مذاهب و ملل مسکرات مسمی^۸ و حرامست تقریر و مدست^۹ آن مجبور حلقهائی که نتیجه میدهد چه محتاج^{۱۰} این مقدار کافی است که هررا ام الحوائث خوانده اند پادشاه اسلام^{۱۱} در باب تدارک آن فرمود که چون شارع علیه^{۱۲} السلام و سایر امیاء آرا حرام فرموده اند و خصوص^{۱۳} در آن باب^{۱۴} باطنی و حلائق همچنان سرحر نمی شوند و ترك نمی گیرند^{۱۵} اگر ما^{۱۶} بر مطلقاً مع^{۱۶}

۱ مسجد و حمام L. ms ۲ — اسلام خلد ملک L. P. add ۱

۳ و حرام W. om. و زر W. om. ۴

۵ و راحت W. om. ۶ — مصالح مسجدان و نفقه P. phve ۷

۸ حلقه را W. ۹ — همه و حوده (نظمه) L. P. add ۱۰

۱۱ S. L. P. om. — از خوردن شراب و دیگر مسکرات L. P. phve ۱۲

۱۳ — خلد ملک P. add ۱۴ — ۱۱ — ۱۰ — P. om ۱۵

۱۶ — L. om ۱۷ — خاکید L. ms ۱۸

فرمانیم همانا منمشی بشود^۱ حالی این مقدار حکم کنیم که در شهرها و بازارها
هر آفریده را که مست بیاند بگیرند و او را برهه گردانیده^۲ در میانه
بازار بر درخت مدند^۳ تا حلق^۴ روی می گذرند و تومیخ می کنند
تا متنه^۵ و منزجر^۶ گردد و برین حله برلیغ باطراف بمالک توستقامیشی فرمود
و این زمان هیچ آفریده را^۷ یارا^۸ نیست که مست نکوچه آید تا سدستی
و هر بده کردن^۹ چه رسد و مساد طاهر شرب^{۱۰} و بچنگ^{۱۱} و حصومت
مستان در بازارها و مجامع مندمع^{۱۲} گشته و بیز فرمود که هیچ آفریده تقصص
در خانه مردم برود تا عبوانان^{۱۳} دراهی نکند و رحمت حلق نشاند
ایرد^{۱۴} تعالی این پادشاه^{۱۵} دین پرور را توفیق دهاند تا همواره^{۱۶} چنین احکام
میفرماید والسلام^{۱۷}

حکایت

سیام در تربیت فرمودن و حوه^{۱۱} آتش خاص و شراب جهت آوردوی معظم^{۱۲}
^{۱۳} همگارا معلومست که پیش ازین بواسطه تربیت و حوه آتش همواره
مفالت بودی و بستکچیان ایداجی همواره اثناعقی همدیگر^{۱۴} کردند و بر آن
کار مستزاد^{۱۵} و اکثر اوقات امر^{۱۶} بیارغوی ایشان مشغول بایستندی بود^{۱۷}
و حه آتش و شراب را^{۱۸} جعی در سته که مالمی ار آنچه^{۱۹} حرج می رفت^{۲۰}
و تکثیری چند بر کرده و مصی^{۲۱} اخراجات که آتش تعلق^{۲۲} می داشت
اصافت آن کرده^{۲۳} ماسد صدقات و مرسومات مردم و طعمه حاوران و یور
و تلعفه و شرمت ایلیچیان^{۲۴} و رانسه بعضی شهزادگان و حوانین و مانمحتاج
قراتو و آلات معطیح و ماسد آن و بدان واسطه جعی سنگین^{۲۵} شده^{۲۶} و

۱ - حلاق B ۲ - سرعت دارمند B, L, W ۳ - کرده W
۴ - بر L, ms ۵ - کردی L, om ۶ - L, om ۷ - آن L, ms
۸ - دادگستر L, P, W add ۹ - حق L, P, W
۱۰ - اعظم L ۱۱ - علی من اتبع الهدی P add ۱۲ - بایستی بود B, P, L, W ۱۳ - امرارا P ۱۴ - کردند L, ms
۱۵ - آن P ۱۶ - می رفت P ۱۷ - سنگین L, W ۱۸ - رده L, W

حکایت می‌ام در ترتیب فرمودن وجوه آتش خام و شراب جهت آوردن معطم ۳۲۶

مصلح طوبیها که اکثر حرج رفتی با آن معطم گردانیده و احسان را
مصری^۱ تمام معین کرده و وجه آن بر ولایات حوالت^۲ می‌رفت و چون کار
اموال دیوانی فی نفس الامر با مضبوط و مخبط بود^۳ و حکام و متصرفان را
اندیشه آن^۴ که هیچ^۵ با دیوان دهند^۶ مجموعی که اسباب آن حلالها
مشروح بر شمرده شد کار ولایت عظم نامرتب و وجوه آتش وقت نمی‌رسید
و ایلیچیان^۷ میر که تحصیل آن می‌رفتند و حتمی و مهلتنا میسر می‌شدند
مهمل می‌گذاشتند و دیگر باره بر ولایتی دیگر^۸ حوالت می‌رفت و ایلیچیان
همان طریقه پیش می‌گرفتند و در سالی چندان ایلیچی جهت آتش بولایات^۹
می‌رفتند که اغراض^{۱۰} و علوفه ایشان زیادت از اصل مال آتش می‌شد و
مال نیز نمی‌رسید و هر چند وجه آتش چندان معین بود که هر آفریده^{۱۱}
B fol. 334 z. که آن کار کند او را و چندین^{۱۲} کس دیگر را وجه کفاف
توفیر بودی ولیکن چون بهنگام نمی‌رسید ایلیچیان فرض می‌کردند^{۱۳} تراجمه
تمام و شراب که صد من نده دیار قیمت^{۱۴} کرده بودند و اگر ضعیف ترتیب
کند^{۱۵} صبح دیار حاصل شود^{۱۶} گلا می‌بود^{۱۷} که صد من بیست دیار تا چهل^{۱۸}
دیار می‌خریدند و ندان واسطه وقتی میر که مال تمام ایشان می‌رسید و
معالج^{۱۹} زیادت از وجه آتش بود و با نمی‌کرد فکیف که روایت^{۲۰} در ساله در
دست ایشان می‌بود و از آنجمله مالی^{۲۱} بر مواضع باقی و حلال معطم
آنکه حکام ولایات چون ایلیچی وجوه آتش برسیدی بهانه آنکه کار آتش نارکست
و بیشتر آن می‌ساریم مهم دیگر ایلیچیان^{۲۲} موقوف داشتندی و آرا میر
باساخته دیگر وجوه در پای افتادی و منکسر شدی و بواسطه موقوف داشتن
ایلیچیان^{۲۳} معالج^{۲۴} اغراض فی هائنه رفتی و اگر در آخر سال حکام معرول
شدی بهانه آوردی که بر ولایت است یا تلف شد^{۲۵} و اگر معرول نگشتی
بهانه حساب کردن و گفت و گوی و مهربانت کردن حکام دیوان جهت

۱ - چبری L ۴ - و مخبط بود L ۲ - کسیری L ۱
۲ - معین W ۶ - حد L ۵ - بولایت L ۴
۳ - مجهول W ۹ - شدی L ۸ - کردندی L ۷
۴ - B fol. 334 z. - روایت L ۱۱ - مالی L, P ۱۰
۵ - بیست W ۱۳ - مالی L, P ۱۴ - معطل W ۱۳

شرکت و خدمتی^۱ شدن روزگار گداشتی و اثر آن قضایا و سوهالندیرات بحال
 ایداحسبان راجع هندی و دائماً^۲ منارعت ایشان نادیوان می بود^۱ و حواله^۲
 گناه از طریق مہمدیگر و اتفاق آن جماعت در میان می بود^۳ و هرگز در روز
 متواتر آتش مرتب در میاوردندی و اگر با دفتر رجوع کرده احتیاط کند
 چندان مال برین طرفه تلف شده باشد که^۴ شرح نتوان داد و آشی که
 بدین شیوه ترتیب کند توان داست که چگونه باشد و همواره آتش و شراب
 بکراهیت نقل کردندی^۵ جهت آن بیز مقالات^۶ در میان می بود^۷ و چون
 باوردور رسیدی و باگلا کوچ در افتادی ر رمیں نامدی و بوقت عریضت بیایلاق
 و قشلاخ ساوریها زیادت از آتش می بھادند و در آن میاب و حه آتش صلح
 می ماند و می رزند و بھر وقت ایداحسبان^۸ از شراب داران شراب قرض
 می کردند و گویند از قصتان و بسیار افتادی که مہای آن مار می دادند و دائماً
 آن^۹ جماعت ر بی ایشان فریاد و صغان می داشتند و پیش امرا را می زدند^{۱۰}
 و هیچ فائده می داد و بسیاری از شرابداران^{۱۱} و قصانان بدان سبب از
 خانه افتادند^{۱۲} و امثال این سوهالندیرات زیادت از وصف است برین مقدار
 اختصار کرده^{۱۳} شد و تدارک این^{۱۴} معنی پادشاه^{۱۵} بر آن وجه فرمود که وجه^{۱۶}
 آتش ضروری هر روز شش ملا شش مله نقد از خزانه بقدومه^{۱۷} می دهد ما
 مایحتاج بچس می خرید و آنچه در ولایتی معدت باشد نقل می کنند و هر چند
 ارزان تر خرید تفاوت آن در^{۱۸} خزانه نماید و هیچ آفریده را تفاوت سحر^{۱۹} و
 توہیر^{۱۲} شراب و گویند و اجناس توہی نباشد و باید که چنان بخرند که
 از آنچه در^{۲۱} دفاتر تسعیر کرده اند ارزانتر باشد و آنچه بسش اریں ر
 اعتراضات غیر ضروری می مندند و طویہای بسیار که تمام^{۲۲} بشود و ماقی
 زوری که علیہ کتر باشد جمله^{۱۳} وجه حرابه باشد و از توہیر^{۱۴} آن^{۱۵} آتش
 در مدت دو سال چندان حاصل آمد که^{۲۳} پانصد سر شتر و پانصد سر اسب

۱ - می بود S, L, P, W om — ۲ L om — ۳ S - W om
 ۴ - می زد W. — ۵ L om — ۶ - در میان
 ۷ - اسلام حلد ملکہ L add. — ۸ L, P. — آن
 ۹ - توہیرات W. — ۱۲ W. — توہیر L. —
 ۱۰ - مایحتاج L om. — ۱۱ L. — توہیرات W. —
 ۱۲ B. om. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W om —

از آن مجریزند و بدست ساربانان و آخر سالاران مشفق^۱ سپردند تا همواره جهت^۲ بارگاه شراب و آتش مرتب باشند و آنچه هر سال نگرایه خرج میکردند و معضی وجه علیق و احراحات آن^۳ چهار پایان کند و شراب که صد من سی و چهل دیار خریدند بی کمتر از پنج دیار می خرید و پخته^۴ شراب و گوشت و حوائج و دیگر ما محتاج معتمد است و اگر باضاف مقرر خواهند فرگفت و گوی مرخود بود^۵ و پیش^۶ ازین واسطه شراب خریدن ایماجیان از شرابداران برخ^۷ آن معایت گران بودی و این زمان در بارها کاسد^۸ می باشد^۹ و هرگز هیچ ایلمچی و محصل^{۱۰} مطلقه وجوه آتش ولایت نمی رود و بدان سبب احراحات می افتد و^{۱۱} اموال مستهلك می گردد و نقد با حراه می آید و کار آتش و اساس^{۱۲} و ترتیب^{۱۳} و نقل آن بر وجهی مرتب و مضبوط^{۱۴} که همانا 8. fol. 834 v. در عهد هیچ سلطانی موده باشد و قطعاً زیادت از ربع آنکه پیش ازین تلف می شد حرج می شود و اگر احراحات^{۱۵} ایلمچیان را میر که بدان واسطه می افتاد در حساب آرند عشری از آن باشد و ترتیب این^{۱۶} کار باهتمام بواب و وزیر عمالک^{۱۷} حواجه^{۱۸} سعدالدین^{۱۹} مقرر است و او می گذارد که خدر دانگی از آن وجوه در معرض تلف^{۲۰} افتد^{۲۱} حق^{۲۲} تعالی سایه^{۲۳} این پادشاه کامل عقل ضائب رای را ابدالدهر مسوط داراد^{۲۴} و السلام

حکایت

سی و یکم در ترتیب فرمودن وجوه آتش خوانین و آوردوها
^۱ در حجاج هولانگوتان و اناطاطن وجه آتش آوردوها و خوانین بر شیوه و عادت معمول بود و زیادت حرجی^۲ و مقرری^۳ و^۴ و هر وقت که از ولایات پاهی عیلمتی آوردندی از آنجمله چیری ایشان میدادند و هر يك آوردنای

— ۱۲ ۲ — ۴ — تسعیر L. — ۳ — بود om. W. — ۲ — om. P. ۱

— ترتیب L. ۷ — و اساس L. om. ۶ — محاصل L. ۵

— صاحب اعظم L. ۱۰ — آن L. ۹ — داشته اند L. ms. ۸

— سینه و L. ms. ۱۲ — ۱۲-۴ — P. loc. ۱۲ — هر صبره L. add. ۱۱

صحن محمد W. بمعنی الهی و آله P. : بحق الله L. add. ۱۵ — om. L. ۱۱

— و آله الاعباد — ۱۶ W. om. —

چند داشت ^۱ و نام آسین زر چیزی آوردندی یا کسی پیشکش کردی
 و گاه چند داشتندی و تاج و مافع آن نیز بودی ^۲ و وجه آتش و مایحتاج
 ایشان از آن و بدان قانع ^۳ در آخر ایام اباقلخان اندک آشی میدا ^۴ شد و
 بعد از آن در عهد ^۵ ارغون خان جهت هر آوردویی و بعضی معین گردانیدند ^۶
 و ر ولایات اطلاق می کردند و چون ایلیچیان و ایواغلامان ^۷ ایشان تحصیل
 می رفتند حکام بیهابایی که چند جا شرح داده شد تمسک کرده و بعضی
 ادا نمی کردند ^۸ و ایشانرا ملوفه ستدن و تمهد و خدمتی گرفتن مشغول
 میداشتند ^۹ و اگر مختصری بگزاردندی ^{۱۰} در میانه تلف می کردند و
 منصفان اکثر آن وجوه می بردند و چون وجه آتش آوردوها بدین موجب
 رسد توان ^{۱۱} دانست که ترتیب آن چگونه باشد و در روزگار گنجاقو هم
 برین ^{۱۲} نخط بود و مبالغ ^{۱۳} مال بدین سبب ر ولایات و ایواغلامان ^{۱۴} مکسر
 شد و در عهد همایون پادشاه اسلام ^{۱۵} حلد سلطانه میان ایواغلامان آوردوها
 مختصم افتاد و بدین واسطه ^{۱۶} همدیگر را اتفاق کردند و در آن باب یارغوها
 داشتند و آن اموال بعضی ر ولایات مانده و بعضی ^{۱۷} میان ایواغلامان تلف
 گشته ^{۱۸} و بدان حرمت بعضی را تادیب می فرمود و بعضی را معرول گردانید
 و بعد از آن فرمود ^{۱۹} که برین وجه راست بیست که اموال تلف گردد یا
 حکام ولایات برند و به آتش آوردوها مرتب باشد و به وجوه ^{۲۰} محراب و لشکر
 رسد تدارک چنان فرمود که جهت هر آوردویی از مواضع ایجوی خاص
 ولایت معین ^{۲۱} ^{۲۲} گردانیده از دیوان معرور کنند و ما تصرف ایشان
 دهد ^{۲۳} و مال آنجا هم از دیوان مقرر گردانیده مواضع ^{۲۴} جهت هر یک
 می رسد و وجه آتش و تعار و مایحتاج ملبوس و مرکوب حیوانین مفصل ر آرد
 و وجه مصالح ^{۲۵} شرابخانه و احتیاجی خانه ^{۲۶} و شتران و استران و خانگی
 دحتران ^{۲۷} و فراشان و مطبخیان و ساربانان ^{۲۸} و حرمدگان و دیگر خدم و

— معین ^۱ L. P. W. — می بودند ^۲ W ms — داخند ^۳ L. P. W.
 — بدین ^۴ W — می داشت ^۵ S. L. W. — گردانید ^۶ S. P. W.
 — حلد سلطانه ^۷ W add. طاران خان — مبالغی ^۸ L. P.
 — یارعهد ^۹ W ^{۱۰} L — مقرر ^{۱۱} L — شده ^{۱۲} P.
 — و خواصگان ^{۱۳} S. L. ms — احتیاجی خانه ^{۱۴} W.

حشم و هر آنچه در ایست باشد تمامت همچنین بر آرد و از حذو اصل وجوه
 مجموع^{۱۰} بر آرد بدان موجب سویند و هر آنچه حاصل آمد فرمود که وجه
 حرانه آن حاتون باشد و مصوط می‌دارد و شمر^{۱۱} دو امیر که بر سر هر
 آورد و بی معین آمد و بی حکم بر لیب پادشاه حرج نکند تا همواره حواتین را
 بر خزانة باشد که^{۱۲} نگاه ضرورت بکار آید و فرمود که آن املاک ایچوی
 من بین صد ایچو و ملک فرزندان آن حاتون باشد و وقت^{۱۳} بر اولاد ذکور
 ایشان گردد^۱ دور الاث^۲ و اگر آن حاتون را پسر باشد از آن پسران
 دیگر حواتین بود^۳ و این زمان تمامت آن ولایات و املاک بموجب مؤامرات
 دیوان در دست بواب حواتین است و مصور گشته و اموال S fol. 886 r.
^۴ زیادت از ما تقدم حاصل می‌شود و وجه آتش آوردها و مصالح ما محتاج آن
 تمامت معدّ و مرتب و بهنگام می‌رسد^۵ و وجه حوائج حواتین معین^۳ و درین
 وقت^۴ که جهت مصالح لشکر زیادت و نحوه احتیاجی بود فرمود که از
 وجوه^۵ حرانه ایشان مبلغ هزار هزار دینار بشکر دهند برین^۶ موجب
 حواله فرمود و لشکرها مددی تمام^۷ بود و هرگز مانند این صفت در هیچ
 عهد^۸ سوه ان شاه الله تعالی^۹ ابدالله^۸ پائنده^۹ و آراسته باشد و انسلم^{۱۰}

حکایت

سی و دوم در صفت کار حرانه و ترتیب مهنتات و مصالح آن
^{۱۱} پیش ازین معناد بود که کسی حساب حرانه پادشاهان معول بومند^{۱۱}
 یا آرا حصی^{۱۲} و حرجی معین باشد چند حراتی را^{۱۳} صب فرمودندی تا^{۱۴}
 هر چه^{۱۴} بیارند مستامد و باتفاق بدهد و هر چه حرج رود باتفاق بدهد
 و چون نماند گویند^{۱۵} نماند و آن حواترا فرایشان نگلا می‌داشتند^{۱۵} و ایشان

۱-۳- P. om. ۲-۳- - کرد P ۱

۴- مهدی W دیگر P add ۶ - مدین W ۵ - هر وقت P ۴

۷- مرتب L ۹ - برین سق L ۸ - W. om ۷

۱۰- بومند W ۱۱ - W om, مع و حوته P, بحق الحق L add ۱۰

۱۲- آنچه L, P, W ۱۴ - که W ۱۳ - مع P, W ۱۲

۱۵- دارد W ۱۵

دار میکردند و فروگرفتند و تا غلغلی نامضوط بود که آرا حیمه^۱ نبودی و در محراب^۲ بهاده سمندی می پوشانیدند و اربین ضسط قیاس سائر احوال توان کرد و از جمله عادات آنکه^۳ بهر وقت که حرا به میاوردندی جماعت^۴ امرا و نویسندگان حرا به داران پش ایشان می رفتند و بارقو می خواستند^۵ و ایشان^۶ قدر هر یک را چیزی میدادند^۷ و باورچیان و شرابداران و فرایشان و احتاجان هر یک چیزی از ما کول و مشروب و غیره^۸ می رده^۹ و چیزی می خواستند^{۱۰} و حراچیان^{۱۱} نام کسگاج کرده میدادند و همچنین فرایشان چون محافظت ایشان می کردند^{۱۲} ملتتمسات هر یک^{۱۳} قد دادندی و حراچیان نیز بارقو بهمدیگر میدادند و کنگاج کرده هر یک چیزی بجهاد می رده^{۱۴} و از آن^{۱۵} حزائن هر سال رین طریقه ده هشت تلف شدی و دو مصرفی^{۱۶} که پادشاه فرمودی رسیدی و حکام ولایات چون این^{۱۷} معانی^{۱۸} فهم کرده بودند اگر وقتی و حوهی سخزاه میدادند خلعتی داده یکی را دو یافته^{۱۹} می ستدی و چون^{۲۰} مال کمتر بجزراه آرد و آنچه آرد صسط^{۲۱} رین محط بود پیدا بود^{۲۲} که پادشاه از آن چه خرج تواند فرمود^{۲۳} و همواره رین^{۲۴} موجب بود و چون فرموده بودند که تو تعاون احتیاط کنی و اگر کسی طامه یا چیزی از حرا به بیرون رد بگیرد^{۲۵} بهر چند سال یکی را بگرفتندی و آن میر بواسطه عرصی منتهر فرصت شده بودندی تا او را در گناه آرد و این معنی^{۲۶} میر در همه عهدها^{۲۷} زیادت از دوسه بویست اتفاق نیفتاده باشد و بدان سبب ترك مرصعات و زر سرح بگیرد و شرح^{۲۸} آن احوال زیادت از حد بیان^{۲۹} است درین وقت پادشاه اسلام^{۳۰} ضسط آن چنان فرمود که حرا بها جدا باشد هر آنچه^{۳۱} مرصعات بود تمامت^{۳۲} بدست مبارک در صدوق بهد چنانکه اگر تصرفی رود فی الحال معلوم گردد

۱ - ایشانرا W. ۲ - می خواست W. ۳ - طاعتی P.
 ۴ - می خواست W. و چیزی می خواستند P om. ۵ - می داد W.
 ۶ - یکی W. بهر کس P. ۷ - محافظ ایشان بودند W. ۸ - حراچی P.
 ۹ - معنی W. ۱۰ - در مصرفی P. ۱۱ - می رده L, P.
 ۱۲ - باشد L, P, W. ۱۳ - آن L. add. ۱۴ - معنی P.
 ۱۵ - بیرون P. ۱۶ - عهد P. ۱۷ - بدی W. ۱۸ - کرد P.
 ۱۹ - تمام P. ۲۰ - طاران جان W. add. جمله ملکه L, P. ۲۱

حکایت سی و دوم در صحت کار خزانه و ترتیب مهمات و مصالح آن ۳۳۳

و بتقییر و قطعیر^{۱۱} بقلم وزیر^۱ در دفتر مشیت^۲ باشد و پادشاه آرا قفل بر زده مهر خویش محتوم گردانیده يك كس از خزانه داران با اتفاق^۳ حواجه سرایی معین محافظت میکنند و در عهده ایشان باشد و هیچ آفریده دیگر از حازن و فرایش بدان تعلق ندارد^۴ و هر آنچه در سرخ بود و جامهای خاص که در کارخانها مسازند یا از ولایات^۵ دور^۶ تسکسوق^۷ آرند و قاعده وزیر مفصل^۸ میسود و م در عهده آن دو شخص مذکور باشد و تا پادشاه اسلام^۹ پروانه مطلق هر باید قطماً هیچ از آن خرج نکنند^{۱۰} و هر آنچه زر سفید و انواع جامها بود^{۱۱} که پیوسته خرج کنند خزانه داری و حواجه سرایی دیگر را نصب فرموده و در عهده^{۱۲} ایشان^{۱۳} باشد و وزیر آرا جمع کرده^{۱۴} بر دفتر ثبت کرده و فرموده تا آنچه از آن خرج رود وزیر^{۱۵} پروانه میسود^{۱۶} و عرضه^{۱۷} میدارد^{۱۸} تا بقلم مبارک نشان میفرماید و نام وزیر در دفتر ثبت می کند^{۱۹} و می دهد^{۲۰} و تا آن نشان^{۲۱} S 60 336 باشد هیچ^{۲۲} هیچ آفریده نهد و خزانه اول را^{۲۳} درین^{۲۴} و دوم را^{۲۵} بدون^{۲۶} میگویند و سبب آنکه تا هر لحظه پروانه را نشان^{۲۷} نباید کرد هر ملا^{۲۸} آنچه خرج میفرماید^{۲۹} وزیر بر وفق فرموده پروانه میسود مسستی و مفصل و نگاه حاکم و فرصت^{۳۰} يك يکرا^{۳۱} عرضه میدارد^{۳۲} تا نشان میفرماید^{۳۳} و هر شش ماه یا یکسال وزیر عرص^{۳۴} خزانه نار می خواهد تا آنچه تحویل

- ۱ W — ۲ P — ۳ L. ولایت — ۴ L om —
— باشد ۷ L — اسلام L om جمله ملکه ۶ P add — تسوق P
• وزیر آرا (آرا) ۹ B, L, P phve (L) — باشد A S, P, L, W, om
سود ۱۱ L — ۱۰ L om — — حج ایشان کرد
— ۱۲ Hae W unscriptura originalem sua et copia incipit —
— می دهد ۱۵ L — می کند ۱۴ L — می دارد ۱۳ L, W —
— میگویند ۱۶ om ازین W, P, درین P, درین I, — ۱۷ I, — ۱۶ I, om —
— می شود ۲۰ P — سر ماه ۱۹ P — بدون L, P بدون ۱۸ B —
— يك يك نگاه می دارد و عرضه میکند ۲۲ W phve — يك يك W, L, — ۲۱ L, W —
و ممکن که آنچه بدو سال پیش ازین (پیش ازین) بنامه سال (W) ۲۳ L, W om —
حواله فرموده باشد فراموش کند تکلیف آنکه یکماه بود و چون همه بر خاطر سارکش
— (خاطرش ۲۷) بود آن معتدلاً مطالبه فرموده نشان فرماید
— ۲۴ L om — گذر و

شده ۱ در حزنانه ۳ موجود است یا به احتراز از آنکه مسادا که معلق ۲ از
 عمل بسیار وجه حزنانه نموده باشد ۲ و پیش ازین بعضی بزرگان و دوستان
 التماس نمودندی ۳ تا ۴ از حراجه قرصی ایشان دهند چون ۵ برلیح رفته
 که بی پروانه مبارک ۶ تصرف نکند آن التماس ۷ نیز مسدفع شد و فرموده
 تا مهتری معین ۸ ساخته اند و هر حایه ۸ که بجزایه می آرند فی الحال آن
 مهر بر آن می رسد تا بدل بتواند کرد و فرمود تا فراشان بسیار که پیش
 ۹ ازین در میان ۹ کار حزنانه ۱۰ شروع میکردند ۱۱ بجزایه فراشی مشغول
 باشد و بجزایه تعلق سازند چه بعهده این چهار کس است و رفع حساب
 ۱۲ موجب پروانه ایشانرا باز باید داد و فرمود که قطعاً درین خزان ۱۲ سنگ
 الورن ۱۳ باشد بهمان ۱۴ سنگ عدلی مهر کرده که ۱۵ شناسند عرج
 کند و هیچ آفریدند را بجان ۱۶ که قدر گری ۱۶ کریاس معوض در صاحب
 حوائج دهد یا یک لحظه ۱۷ مداومت ۱۸ و مطلق ۱۸ دهد ۱۹ بنیکه فی الحال زر
 قد یا حایه که حوائج رفته باشد همان حسن شغلی حراجه تسلیم باید کرد
 ۲۰ و چیزی از کس توقع ندارد و مهر صد دینار وجوه ۲۰ که از ولایات ۲۱
 آرد دو دینار رسم الحراجه معین است و ریاضتی از آن هیچ ۲۱ شناسند و
 حراجه دیگر وضع فرموده و حواجه سرایی مصوب است که از هر ده دینار
 وجوه که حراجه آرد یک ۲۲ دینار و از هر ده حایه حایه ۲۴ جدا کرده بوی ۲۳
 سپارد تا در آن حزیه می نهد ۲۴ و وجه صدقات بر آن حوائج میفرماید تا
 حاضر ۲۴ میگردد آمد تا بدست مبارک یا ۲۵ بمجصور حصرت ۲۶ مستحق می رسد
 و وسط آن بر همان ترتیب که شرح داده شد ۲۷ و حراجه ۲۸ برادگاه میر

۱ بود - ۳ W - معلق ۲ W - . رفه ۱ L. P. W

۴ - حالی ۱ L. W - ۵ - P. om - ۶ - که ۴ L. W

۷ - W. om - ۸ - حایه ۸ L - ۹ - التماسات ۷ L. W

۱۰ - می عودد ۱۱ L. P. W - ۱۲ - کار حایه ۱۰ W

۱۳ - سنگ الورن ۱۳ L - ۱۴ - ۱۲-۱۴ W om

۱۵ - ۱۶ L. W om - ۱۶ - کری ۱۶ L. W - بهمان ۱۵ L

۱۷ - وجه ۲۰ L - ۱۸ - عابد ۱۸ L. W - و مطلق ۱۸ L. W om

۱۹ - ۲۳ W om - ۲۴ - یک حایه ۲۴ P. W - ولایات ۲۱ L

۲۵ - بدست مبارک یا ۲۵ P. W om - می نهد ۲۴ P. W

۲۶ - میکند ۲۷ L om - بدست مبارک ۲۶ L. W om

سکابت سی و دوم در مسط کنار خرامه و ترتیب مهنتات و مصالح آن ۳۳۵

۱ همین ۲ مسق مذکور مضبوط است و هرگز اموال هیچ کدخدائی و صراف و خواجه بزرگانی که ۳۰ محافظت مال مشهور باشد چنین محفوظ و مضبوط تواند بود فکیف حرائن پادشاهان و قطعاً متصور به ۳۷ داسکی زر خیامت توان کرد و بوقت توحه بیابلاغ و قشلاخ چند روز بنفس خویش با آن رسد ۳ و آنچه خواهد که ۳۸ نقل کند جدا گرداند و اقبال را شخط وزیر ۴ مفصل نوشته در تبریر بگدارد هقل و مهر و مهر وقت که خواهد که حال ۳۹ حرامه ۵ از کیمت و کیفیت اصل یا خرج نداند از وریر سوال کند و او بگذرد رجوع کرده فی الحال عرضه دارد و چون ۳۰ پادشاه اسلام ۶ خلد ملکه نباید رتانی مؤیدست و امداد و مواهب الهی در ناره او هر چه تمامتر ۷ و وریر نیز ۸ چنان ۹ افتاده که با وجود کمال کفایت و کیاست و علم و هر ابرو مضعدتر کسی باشد لاجرم بقدر داسکی زر و گوی ۱۰ کرباس صالح تواند شد و هیچ آفریده را بحال خیامت ۱۱ و یمن رکعت این ضبط ۹ و راستی که پادشاه اسلام ۱۰ ۱۱ فرمود و امامت ۱۱ و دیانت چندان زر نقد ۱۲ از حرامه ۱۲ بیرون می آید که اگر بخری بودی تهی گشتی و در هیچ دفتر ۱۳ قدیم و حدیث ۱۴ که مطالعه ۱۵ رود ذکر ۱۶ چندین نقد ۱۷ و حامه که از آنها مینهد ۱۸ مود و از حرامه هیچ پادشاهی ۱۹ نکس ۱۹ نداده باشد حق جل و علا این برکات را روزگار همایون در رساند ۲۰

۱ رسید W. — ۲ همان L. W. — ۳ W. om —

۴ W. ins. — ۵ خرامه L. W. — ۶ نت گردانیده W. ins. —

۷ صطبی W. — ۸ L. om. — ۹ وافرتر L. W. —

۱۰ خلد ملکه L. W. add. — ۱۱ امامت W. om. —

۱۲ و حدیث W. om. — ۱۳ از حرامه W. om. — ۱۴ و حامه W. add. —

۱۵ مطالعه L. — ۱۶ W. om. — ۱۷ W. om. —

۱۸ مینهد L. W. — ۱۹ نکس W. —

۲۰ و ایام همایون رساند L. add. برکات را روز رود دیانت گرداند L. W. —

حکایت

سی و سوم در ترتیب فرمودن کار مساس و زرادخانه

۱۰ پیش ازین در هر شهری و ولایتی از ممالک اوزان^۱ بسیار از کسان گز
و تیر تراش^۲ و قربان ساز و شمشیرگر و غیرهم^۳ معین بودند و از^۴ اوزان^۵
معمول همچنان و هر يك از عمل خود يك دو آلت بازی نمودند و مراسم و
مواجب می ستدند و بزرگ^۶ B. fol. 896 r. قرار میگردید که هر سال چندین سلاح
بیارند^۷ و بوجه آن^۸ روات^۹ و ولایات می کردند^{۱۰} و در بعضی شهرها
کارخانه اوزان^{۱۱} سلاح بود و مسالغ^{۱۲} و جوه در وجه آن معین و نواب
امراء قورچی ر سر آن و هر وجوه که اطلاق رفتی عوض آن از بیست
یک^{۱۳} حاصل شدی^{۱۴} بعضی بجهت آنکه وجه روات هر چند صد اویزاقی
ایلی می تحصیل آرا^{۱۵} ولایات می رفتند و مقدار آن^{۱۶} و ریودت^{۱۷} بر معلوفه و
اخراجات و اولاد ایشان می رفت ر متصرفان ولایات^{۱۸} بواسطه انواع حیل
که گفته شد باقی ماندی و بعضی بواسطه^{۱۹} طمع و تصرفات نواب و بینهگیان
مساس و بعضی بجهت کثرت امراء که ر سر آن می بودند^{۲۰} و هر يك
تصرفی می نمودند^{۲۱} و چون^{۲۲} اوزان چنان می دیدند آنچه حق آن بود تمام
عیان می آور دند و روزگار ایشان که^{۲۳} می ایست^{۲۴} که مکار کردن مصروف
باشد مستغرق خصومت با یکدیگر و عوانی و اخاقی می بود و مارتعت ایشان عجائی
رسید که مشومی آن امراء باهم^{۲۵} در می افتادند و همواره یارغوی اوزان و گفت
و گوی ایشان^{۲۶} بودی و حلقها در امور ملکی پیدا می شد و چون ناسر حساب
رفتندی هیچ تر^{۲۷} میان سودی و همما هر سال سیصد چهار صد هزار دینار
باشد که در دفاتر بر مانی کشیده و مصرف دانگی از آن پیدا باشد و عاقه

۱ P om. — و حوشگر و کمر و تبرکش — ۲ L, W. om. — او W
— وجه آن — ۳ L, W om — سارند — ۴ L, W — آن W.
— ۱۰ W om — میگردند — ۹ L — از — ۸ P — ۷ P om —
— بود W. شدی — ۱۲ L om — ممالی — ۱۱ L, W —
— ولایت — ۱۴ L — از آن — ۱۳ P om., L, W. —
— می خورد — ۱۶ S — که در میان — ۱۵ L p h v e —
— ایشان — ۱۹ S, L, W om — می ماند — ۱۸ W

۲۰ الامر نواب و بیکچیان مساس بدان سبب گشته شدند و خان و مانهای ایشان در سر آن رفت و اکثر مقدمان آن کار مجلس^{۲۱} و سیاهکار بیرون آمدند و بام ایشان بد شد تدارک آن پادشاه اسلام^۱ حلد ملکه مر آن وجه فرمود که اهل^۲ هر حرفتی را از اوزان^۳ هر شهری با همدیگر^۴ ضم کردند^۵ و فرمود که با سه طلفه^۶ و حمامگی هیچ بایشان ندهند و معین گردانند که از هر^۷ سلاحی چندین دست از بات^۸ خاص و خرجی بجه مقدار قیمت رسانند و فرمود که با وجود آنکه ایشان اوزان و اسیران^۹ ما^{۱۰} اند عوجی که دیگران بنایه خود^{۱۱} ساخته در بازار^{۱۲} می فروشند ایشان بنایه دیوان ساخته^{۱۳} حساب کنند و از هر^{۱۴} طائفة امینی مستظهر نصب فرمود تا ضامن باشد و سال سال وجه می ستاند^{۱۵} و سلاح بموجب مقرر^{۱۶} مفضل می رساند و^{۱۷} یافته می گیرد^{۱۸} و در وجه تمامت آن سلاحها مال يك ولايت علی حده معین فرمود تا^{۱۹} حاجت باشد که تحصیل آوا اینچیان^{۲۰} همه ولايات^{۲۱} رود و اخراجات اندارد و بدین طریقه ده هزار مرده^{۲۲} سلاح مکمل مقرر شد که هر سال معدی می رساند^{۲۳} که پیش ازین هرگز کسی^{۲۴} دو هزار مرده سلاح^{۲۵} نمی دید و جهت خاصه پنجاه مرده^{۲۶} خاص الحاص معین فرمود و چندین^{۲۷} هزار پاره کمان و تیر و رره^{۲۸} زیادت از آن جهت حراة ترتیب فرمود تا نگاه احتیاج باشد و چون موازنه رفت^{۲۹} آنچه پیش ازین در وجه علفه و مرسموات آوردان خرج می شد این زمان يك بسمه^{۳۰} زیادت در وجه نهای سلاح معین شده^{۳۱} و اخراجات که در ولایت بدان مس می افتاد نکلی باطل شد ولیکن پیش ازین باوقات دیگر ازین اسلحه^{۳۲} هیچ سلاحی^{۳۳} ندادند می آمد این زمان^{۳۴} بدین حسن تدبیر هر سال بموجب

۱ W. om اسلام — ۲ W مردم — ۳ ۷ ۶ — ۴ P loc. —
 ۵ L ملوه — ۶ W pro ۳-۶ oxubet — ۷ چندین دست سلاح —
 ۷ W om — ۸ B. om — ۹ L, W بازارها — ۱۰ W om. —
 ۱۱ W — ۱۲ L om. — ۱۳ W — می کرد —
 ۱۴ I. — که نا W — ۱۵ W om — ۱۶ W — مرد را —
 ۱۷ W — سارند — ۱۸ L, W om — ۱۹ W — کسی —
 ۲۰ L, W, om — ۲۱ W — پنجه — ۲۲ L, W om. — باوقات دیگر
 — این زمان ۲۳ B om. — ازین اسلحه

مذکور ترتیب کرده می‌رسانیدند^۱ و یافته می‌شدند^۲ و جنگ و خصومت^۳ و یاروغوی اوزان مدفع گفته و آنکه^۴ یتکهچیان بدان واسطه کشته می‌شدند این زمان محترم و موقر اند^۵ و در آسایش^۶ و امرا که بشومی ایشان با همدیگر ماریعت میکردند تمامت^۷ مستفق و دوست اند و چون درین سالها بدین موجب مقرر گشت^۸ و نهایت مرتب و نیکو بود^۹ امراء سلاح عرضه داشتند که اکثر آلات که اوزان می‌سازند در بازارها موجودست^{۱۰} و موافق تر از آن می‌توان خرید و پیش ازین اوزان که^{۱۱} رسم ترتیب آلات معموله نامد نبوده^{۱۲} این زمان^{۱۳} اکثر پیشه‌وران بازارها^{۱۴} آموخته اند و نیز آن اوزان که همه روز محسودت و جنگ و خصومت مشغول بودند و مال و علفه می‌ستند و هیچ بار^{۱۵} نمی‌دادند این زمان چون معزول اند صورت بحرفت خویش مشغول شده اند و در بازارها آلات و سلاح عایه حدود B. fol. 338 v. می‌سازند و می‌فروشند و بدان واسطه انواع سلاح نیکوتر از آنچه این زمان می‌سازیم^{۱۶} در بازارها موجودست و چه^{۱۷} بهتر از آن باشد که وجوه مساس نقد بیارند^{۱۸} و آنچه سلاح ترتیب می‌کنیم و بشکر می‌دهیم در ریشاں قسمت کنیم تا سلاح^{۱۹} موافق طبع حدود و اوزان بخرید و هیچ تلف نگردد پادشاه اسلام^{۲۰} حلد ملکه بسدیبه داشت و فرمود تا چند نوع سلاح که در بازارها^{۲۱} کمتر یافت شود و مخصوص بود بچند روز معین که ایشان می‌سازند و قرار^{۲۲} سازند و باقی در نقد بیارند و بخرند و این معانی از مفاسد و خطرها که ذکر رفت در میان اوزان که رین و لگام و آلات احتیاجی ماه می‌ساختند^{۲۳} بود^{۲۴} همچین میان^{۲۵} اوزان که آلاتی چند می‌ساختند که تعلق^{۲۶} سکورچیان و ایدانچیان دارد و آنرا نیز^{۲۷} بموجب مذکور

— آن L ۳ — می‌ستند W. می‌سازید L ۲ — می‌رسانید L. W. ۱
 — بود L om ۶ — W om ۵ — L. W. om . اند ۴
 — بود L. W. ۸ — پیش از آن که اوزان L. W. ۷
 — می‌سازند L. W. ۱۰ — که W. om of این زمان L. W. om ۹
 — بازار W ۱۳ — پادشاه اسلام L. om ۱۲ — سازند W. ۱۱
 — W om ۱۶ — ۱۷-۱۵ — L om ۱۵ — W om ۱۴
 — و آنرا W om ۱۹ — ۱۸-۱۹ — L om ۱۸ — در میان W ۱۷

تدارك فرمود و این زمان تمامت آن^۱ کارها راست و مرتب شده و پیش
 ازین عادت چنان^۲ بود که اگر جهت خاصه پادشاه^۳ اندک آلتی یا
 محتاجی بایستی که قیمت آن از پنجاه دینار یا کمیش صد دینار بودی^۴ ایلیچی
 بدان مختصر مهم^۵ رفتی که وجه اولاغ و علوفه و اخراجات و تعهد او^۶
 پنجاه^۷ هزار دینار برآمدی این زمان چنان مقرر فرمود^۸ که هر
 چه^۹ سکار آید^{۱۰} خرابه داری بخرد و بیارد یا در نقد بدهد^{۱۱} که
 دیگری بخرد و تسلیم کند و بدین واسطه هر سال پانصد اویناق^{۱۲} ایلیچی
 و محصل^{۱۳} از ولایت مندرج شد و محای پانصد هزار دینار که^{۱۴} صد
 هزار زهت و پریشانی و خرابی^{۱۵} پریشان صرف^{۱۶} می شد همانا در وجه
 آن مصالح زیادت از پنج هزار دینار خرج نمی رود^{۱۷} و آن عادت^{۱۸} و
 رسوم^{۱۹} تکلی مرتفع گشت^{۲۰} و قوایم پسندیده^{۲۱} بخاری و مستعمل شد و
 فائده این معنی آنکه این طریقه^{۲۲} من بعد سالهای بسیار^{۲۳} مسلولک باشد^{۲۴}
 ان شاء الله العزیز

حکایت سی چهارم در ترتیب فرمودن کار چهارپایان قان^{۱۹}

پیش ازین شتران و گوسفندان قان در ممالک متحول قانچیان می بود
 و آرا حسانی و ضعیفی به و هر چه از روزگارهای^{۲۰} گذشته^{۲۱} بار بابشان
 سپرده بود^{۲۲} بایستی که بواسطه یورتهای بیکو که داشتند و کثرت محافظان و
 چوپانان^{۲۳} که بدان علت معاف و مسلم^{۲۴} اند هر یک زیادت از صد^{۲۵} شده
 بودی چون محصی کردند یکی در میان بود و بهانه آوردند که در سرماها

۱ L. W. om — ۲ L. W. om — ۳ L. W. om —
 ۴ L. W. om — ۵ T = L, W, B پنج — ۶ L. W. —
 ۷ L. W. — ۸ W. — ۹ L. om —
 ۱۰ L. om. — ۱۱ W. me — که — ۱۲ W. —
 ۱۳ L — ۱۴ W add. — ۱۵ L. —
 ۱۶ W. om — ۱۷ L. W. om — ۱۸ L. W. om verba
 — حق تعالی سایه مبارکتش مستدام دارد sequentia et add
 ۱۹ L — ۲۰ W. — روزگار — طی الامراء W add — آن L
 ۲۱ W om — ۲۲ W om. — و چوپانان — ۲۳ W om — ۲۴ W om

بمرد ۱^{۲۰} و تلف گشتند پادشاه اسلام خلد ملکه فرمود تا بسند که ایشانرا
 شتر و گوسفند خاصه هست یا به تخصّص کرده^{۲۱} عرضه داشتند که بسیار دارند
 فرمود که چهارپایان قان اضعاف چهارپایان ایشان^۲ بود چگونگی ایشان^۳
 در^۴ سرمای یورت^۵ سقط بشدند و از آن قان جمله سقط گشت^۶ محقق
 بود^۷ که دروغ بگویند همرا دزدیده اند و فروخته^۸ برلیخ شد تا
 تولا میشی کنند لیکن میسر شد و فرو گذاشتند حد از آن تجزیه کرده
 فرمود که شتران و گوسفندار^۹ محتمدان^{۱۰} مستطهر بسیارند و چون یورتهای
 بکو دارند و قالیچیان سده و مسلم و معاف چه بهانه توانند آورد و با ایشان
 مقرر کنند^{۱۱} که اصول آن قائم باشد و هر سال جهت نتاج چند پاره
 دهند روحی که حد از آن آنچه^{۱۲} سقط شود قالیچیارا هوز^{۱۳} در آن
 فائده و توفیر باشد و چایچه^{۱۴} کسانی که یورت ندارند^{۱۵} و سده بستند از آن
 دیگران قبول میکنند محقق تر^{۱۶} ایشان دهد^{۱۷} تا بهیچ وجه بهانه نتواند
 آورد بدین^{۱۸} موجب مقرر گردانیده حاجتها ایشان بستند و سال سال
 نتاج آن زیادت^{۱۹} می گردد و می رساند و شتران نارگیر را علی حد معین
 فرموده و جهت نقل حراهِ و رحمتها و حاجتجا آوردوها^{۲۰} حداگاه محتمدان
 سپرده جهت شراجهای^{۲۱} و حوائج عامه همچنین و ضبط و ترتیب این کار
 محمدالله و مه بجائی رسیده که در عهد^{۲۲} هیچ يك از پادشاهان^{۲۳} معلول و
 مسلمان بدان^{۲۴} آرامتگی سوده و این مقدار شتر جهت نقل بارخانها دست
 داده و زیادت از آنکه^{۲۵} محتاج است^{۲۶} سبیری در گله^{۲۷} میگردد^{۲۸} که
 نار می کنند و روز در زیادت است و ترتیب پالانها و آلات نغایت پاکیزه
 و بکوان شاه الله همواره^{۲۹} امداد این دولت متواصل باشد^{۳۰}

- آنها : W ۳ — L om ۴ — می قوت W ، موت شدند L ۱
 — شد W ۶ — شدید W ۵ — موت و W ، سرمای یورت L ۴
 — L, W om ۹ — کردند L, W ۸ — محتمدان W ۷
 — شخص به W ۱۲ — ندارند W ۱۱ — چنانکه W ۱۰
 — پادشاه L ۱۰ — همچنین L, W om ۱۴ — بدین W ۱۳
 — گلهها W ۱۸ — زیادت از آنها L, W ۱۷ — بدین L, W ۱۶
 — در W ۲۱ — جهت W ۲۰ — می گردد L, W ۱۹

حکایت

سی و پنجم در ترتیب فرمودن کار قوشچیان و پارسچیان

S. fol. 387 r. بیش ازین قوشچیان و پارسچیان در ولایات جانور می‌گرفتند و معین بود که هر ۱ سال یکبار روند^۲ و در چه^۳ موضع بگیرند و آنچه بگیرند اینجا^۴ آرند و اتفاق امراء قوشچی و پارسچی سپارند و ایشانرا در هر ولایتی و جوی با سم علفه و علوفه و جامگی مقرر بود و هر^۵ سال آرد^۶ از راتج تر و جوی^۷ برجم چوب و اخراجات رواند از علفه و علوفه بوقت^۸ تحصیل آن و تمهیدات می‌شدند و مختصر^۹ جانوری چند باولان^{۱۰} می‌آوردند و در راه بهر شهر و یام^{۱۱} و حیل‌جابه و دبه که می‌رسیدند اولان^{۱۲} می‌گرفتند و بعضی را^{۱۳} بر^{۱۴} می‌بستند و بعضی را^{۱۵} رختهای خاصه بار می‌کردند^{۱۶} و سهرامان می‌دادند^{۱۷} و بسیاری از آن جانوران نیز که می‌آوردندی بدوستان و آشایان و هر کس^{۱۸} می‌بمشیدند و بواسطه^{۱۹} دوسه شکره و بور دوسه چندان که اصل و حوله و ما یحتاج در ولایت^{۲۰} می‌گرفتند^{۲۱} و اولان^{۲۲} علفه و طعمه آن^{۲۳} جانوران در راه اخراجات می‌امداحتند و آنچه باسبلا و زور اردیها و راه‌گذریان ستندندی خود^{۲۴} نهایت نداشت و وجوه بحسب عدد جانور^{۲۵} شمار خود ستندندی و معین^{۲۶} که چگونه و چدست و چه مقرر گشته بدان واسطه ریادت^{۲۷} جانور^{۲۸} و یور می‌رسایدند و بر صبط بکرده که چند^{۲۹} جانور دارند و در هر ولایت که سرگشته در هراتی^{۳۰} جانوری مگرفتی یا بجزرندی و خواستی که بدان بهانه^{۳۱} یزینی ستاند^{۳۲} که^{۳۳} جانور دارست یا^{۳۴} ترخان باشد و بر مردم زور^{۳۵} و زیادتی کند و مواجب و علفه و علوفه^{۳۶} گیرد بیاوردی^{۳۷} و هر سال چندین قوم بیامدندی و دوسه جانور که

۱ L, W ms يك - ۲ S ms روند - ۳ W کام -
 ۴ L, W. آجا - ۵ W ms د-۶ - ۷ W وقت -
 ۸ W om - ۹ W om و یام - ۱۰ W معنی -
 ۱۱ S - ۱۲ W بر معنی - ۱۳ S می‌کرد -
 ۱۴ S می‌داد - ۱۵ W ms که - ۱۶ W. ولایات -
 ۱۷ W om - ۱۸ W جانوران - ۱۹ W جانوران - ۲۰ W ۲۱ -
 ۲۱ L. ستاند - ۲۲ W, loc ۲۰-۲۲ - ۲۳ W, ۲۴ -
 ۲۴ W. om. و علوفه - ۲۵ L, W. om. -

۱۸ یاور دینی برلیغ می‌ستند که جانوردار باشند و مواجب و علوفه و علفه معین کرده بازگشتندی و کدام آدمی ۱۹ باشد که چنین شغل اختیار نکند و سال بسال این شیوه ۱ زیادت می‌دهد و هر يك از آن قوم صد رعیت را حایت کردی ۲ و هزار را برنجایدی و قوشچیان و امراء ایشان که ملایم او رده بودند و شکر نگاه ۳ می‌داشتند و بعضی در بدگی حضرت طابور ۴ می‌انداختند ۱ چندین امیر و چندین قوم و چندین ۵ اویماق بودند و چندین خلق از کوتلجی ۶ و خرسند و ساریان و روستائیان دیهها ۷ ۱۸ بایشان پیوسنه و هر يك از آن جماعت پری چند در میان سسته و کوراسی ۸ آهین میان فرو رده و هر کس که رسیدی ۹ تا قی چند ۹ کوراسی تقدمه بر سر وی رددی ۱۰ و بعد از آن سخن گفتندی و دستار و کلاهش بر بودندی و بعضی گفتندی ۱۱ که یاساق بیست که هر کس بر نوم در کلاه ۱۱ آورد و بدان بهانه کلاه بردندی و بعضی بی‌بهاه هر چه میخواستند میگردید و ۱۲ اگر کسی بجلود خیمه و خانه جانورداران نگذشتی دبدی آنچه دبدی بلکه اگر در حدود دیهی که خانه قوش ۱۲ و قوشچیان ۱۳ آنجا بودی از کاروایان و خواجگان و غیرهم یکی گذشتی حالی روی گذشتی که از ناراح کتر بودی و بهره ۱۴ که می‌رسیدند جهت خورش خود و طعمه طابور ۱۳ علی حده ۱۴ گوسفند و مرغ می‌ستند و جهت چهارپایان که ۱۵ و جو و بوقت ۱۵ رفتن بیابان و قتلای آن قدر راضی می‌شدند و از رؤساء ۱۶ سر راه بیرون از علوفه و علفه گوسفند ۱۷ و آرد و جو و ماچیناخ و دیهها تخصیص کرده می‌ستند و اولای مردم بیورنها روانه می‌گردانیدند ۱۷ و واسطه اولای ۱۸ بسیار گرفتند و از فروختن مبالغ ۱۸ زر می‌گرفتند و طمع در درازگوشان بیکو کرده باز می‌دادند و در راه هر کوا ۱۹ می‌دیدند ۱۹ می‌عزیدند و جهت آنکه تا هم

۱ L. — ۲ L. W — ۳ T = L. W, B om. —

۴ S — ۵ W om — ۶ L. W. — ۷ W. — ۸ S — ۹ W om — ۱۰ W —

۱۱ L. W — ۱۲ W om — ۱۳ L. W — ۱۴ L. W. om — ۱۵ W. — ۱۶ L. W — ۱۷ L. W. — ۱۸ L. W. — ۱۹ L. W. —

۱۰ W — ۱۱ L. W — ۱۲ W om — ۱۳ L. W — ۱۴ L. W. om — ۱۵ W. — ۱۶ L. W — ۱۷ L. W. — ۱۸ L. W. — ۱۹ L. W. —

۱۰ W — ۱۱ L. W — ۱۲ W om — ۱۳ L. W — ۱۴ L. W. om — ۱۵ W. — ۱۶ L. W — ۱۷ L. W. — ۱۸ L. W. — ۱۹ L. W. —

۱۰ W — ۱۱ L. W — ۱۲ W om — ۱۳ L. W — ۱۴ L. W. om — ۱۵ W. — ۱۶ L. W — ۱۷ L. W. — ۱۸ L. W. — ۱۹ L. W. —

۱۰ W — ۱۱ L. W — ۱۲ W om — ۱۳ L. W — ۱۴ L. W. om — ۱۵ W. — ۱۶ L. W — ۱۷ L. W. — ۱۸ L. W. — ۱۹ L. W. —

ایشان برآید و مردم بهر اسند بعضی رؤسا و کسجدایان ولایت را^۱ بهر بهانه مختص^۲ ریش می تراشیدند و هر کجا فتای مود عجمیت^۳ ایشان می رفت و هر کار که راه یا^۴ فی راه با حکام و ارباب و رعایا می خواست^۴ رحم^۵ چوب بدهد ایشان^۵ می ساخت و اگر احیاناً از نامتقان و حکام کوتالمی ار آن ایشانرا^۶ نارحواستی کرده بدی B. fol 337 v. در شب جانوری را بر می شکستند و عرضه میداشتند^۷ که غوغا کرده جانور را مجروح کردند و از برای همدیگر گواهی^۸ دادندی و هر آینه چون پادشاهان شنود که کسی غوغا کرد و بال جانور شکست غصب فرماید^۸ و نیز بهانه^۹ بر باسقاق^۹ و نواب و حکام کرده بدی که فلان موضع را عروق^{۱۰} کرده بودیم و آنجا شکار کرده یا آنجا نگذشتند^{۱۱} و مرغان بر جسدید و اگر کسی در حوالی آن عروق دور یا نزدیک نگذشتی بلا کلام اسپ و طامه یا مالع^{۱۱} در مجدمتی^{۱۲} ارو مستدندی و بهر ار خلافت و رحمت از دست ایشان خلاص یافتی و ارین شیوه حکایات چندانست^{۱۳} که شرح^{۱۴} آن اطباب الحجامد پادشاه اسلام حگند ملکه^{۱۴} تدارك این معانی^{۱۵} چنان امیدیشید که اول فرمود که یکم هزار حاور و سیصد^{۱۶} قلاده یوز کماست که از ولایات بیارند و امراء قوشچی و پارسچی را فرمود تا^{۱۶} در ولایات کسانی را^{۱۷} که لائق داند معین^{۱۸} کند و مفصل ننویسد و در ولایات بیرون از آن^{۱۸} جماعت هیچ قوشچی دیگر باشد و رجوه ایشان حاور آموخته و^{۱۹} مآموخته را که بیارند سست مقرر فرمود چنانکه^{۱۹} ما بحتاج و طعمه در مقام و راه و اولایح داخل آن باشد و نمانت^{۲۰} مفصل شده در وجهی که هیچ بهانه نماند و هر کس را بمقدار آنکه از این یکم هزار حاور و سیصد^{۲۰} قلاده نور^{۲۱} در عهد^{۲۲} اوست و رجوه^{۲۲} مقرر گردایده و

۱ W. om. در حایت ۲ — کسجدایان مواصب را ۱ M. W.

۳ L. W — رحم چوب ۵ L. W ma — می داشت ۴ L. — و ۳ L. W

۶ L. W — فرماید ۸ B. L. — عرضه میداشت ۷ L. — ایشان ۶ L. W

۹ W. om — غوغا کرده ۱۰ W — بر نامتقان ۹ W.

۱۱ W — چندانست ۱۳ L. — ۱۲ W om — مآلمتی ۱۱ W

۱۴ W — که ۱۶ L. W — معنی ۱۵ M. W. — سلطانیه ۱۴ W

۱۷ W — در ولایت (ولایات W) کسانی (را L) L. W (ولایات و کسان ۱۷ W

۲۰ L om — و سیصد ۲۰ L. — چاهه ۱۹ L. — این ۱۸ W.

۲۱ W — و چون ۲۲ L. — که ۲۱ W ma

رلیخ بالتون تما و مؤامره داد^۱ و شرائط آنکه^۲ در راه اولاغ و علوفه و علفه بگیرد در آن^۳ نوشته و همه ممالک حکم روانه فرمود تا بنا زدند^۴ و چون حساب کردند آنچه جهت این مقدار از جانور و یوز مقرر شده^۵ و علوفه و علفه آن جماعت و طعمه و اولاغ و ما یحتاج داخل آن نیمة^۶ آنچه پیش ازین مجبوری بود و نلت این جانور می^۷ آورده می رسید^۸ و اولاغ و علوفه و طعمه^۹ راه^{۱۰} دوسه چندان می بود و بی راهی و زیادتی برصیت که بدان واسطه^{۱۱} می رفت خود کجا در حد^{۱۲} حصر توان آورد و این زمان بی رحمت هر سال یکبار از جانور و سپید قلاده یوز می آورد و می سپارد B. fol. 888 r. و چون در ممالک منتشر شد که ایشان را راه اولاغ و علفه و طعمه^{۱۳} گرفتن نیست اگر پنهان^{۱۴} یا بتغلب^{۱۵} حواستند که ستانند^{۱۶} بنادند و کسی را که راه گرفتن ایها باشد زواند چگونه خواهد و اگر خواهد هر آینه دهد و ضرورتست که هر سال^{۱۷} این مقدار معین سپارد و الا ر باقی ایشان کشند و بار گیرند و قوشچیان و صیادان ریادت خود^{۱۸} باطل شدند و از تاریخ^{۱۹} این حکم بار کسی هرگز^{۲۰} جهت قوشچی و صیادی^{۲۱} ریادت در یامد و هیچ التماس^{۲۲} متواستند کرد چه همه داخل مقرر شده اند^{۲۳} و آنان که در حیات ایشان بودند داخل قتلان شده اند و اگر کسی التمه خواهد که او^{۲۴} غاید^{۲۵} متوجهات آنکس توجه ایشان می راند^{۲۶} و قطعاً هیچ استیلا و رحمت نیست و آن طائفه آن شیوه را فراموش کرده اند و از جمله آدمیان باطل و مصف گشته^{۲۷} اما تدارک حال قوشچیان که ملزم اند چنان فرمود که مواجب ایشان و طعمه جانورانی^{۲۸} که در اهتمام هر یک است^{۲۹} مفضل ر آورده اند و وجه آن در نقد از حرازه عقدم ایشان می دهد سال سال بنام و کمال بدان صفت ایشان را^{۳۰} هیچ بهانه عاقله و هر

— W om^۵ — یعه — W^۴ — رسد — L^۲ — om — L^۲ — دادند — L^۱
 — و طعمه — L, W om^۸ — صعد — W^۷ — و طعمه راه — W. om^۶
 — هرگز — L, W. om^{۱۲} — — W om^{۱۱} — — W^{۱۰} — پنهان — W^۹
 — — L om^{۱۵} — ریادت — W om^{۱۴} — — صیاد — W. om^{۱۳}
 — می راند — L^{۱۷} — بدان که — W^{۱۶} بنادند — L^{۱۸}
 — یکبیت — L^{۱۹} — (جانوران) — W. om^{۲۰} چند — L, W. om^{۲۱}

وقت که ایشانرا جهت قوشلامیشی متفرق^۱ کرده بطرفی^۲ روانه فرماید^۳ عند قوشچی^۴ و شکره^۵ معین گردانیده و احتگان خاص فرماید^۶ تا ایشان دهند محبت بارکی^۷ تا بدو اصد و بیازماید و حجام و خام تمامد^۸ و قیاس زمان رفتن و آمدن کرده^۹ در پاییز و زمستان راء علفه بالتون تمغا ر متوجهات آن مواضع بویسد^{۱۰} و چون مغیر از طعمه جهت ماولی و رنجوری جانور بکسوز و مرغ احتیاج می باشد آرا میر فرموده تا از برای جانوران خاصه^{۱۱} مرغ و کبوتر بقدر حاجت برات می آرد و در قفس می دارند و جهت آنها که بجاتی برید همچنین مرات بعدد معین^{۱۲} می بویسد و چون چنین است بهیچ علت راه بی راهی نمانده و بیز چون این احکام در^{۱۳} مالکک منتشر گشت^{۱۴} و آواره شایع^{۱۵} که^{۱۶} بوسه و حوه وجه^{۱۷} ما محتاج ایشان معین و مقرر شده و نقد از حراه می دهند یا^{۱۸} مرات بالتون تمغا می بویستند ایشان^{۱۹} بیز مزیداتی چیزی از مواضع می توامد خواست و اگر خواهند مردم چون واقف اند می دهند و در اوائل حال يك^{۲۰} دو صوت اتفاق افتاد که بعضی امراء قوشچی که بولایت می رفتند با وجود آنکه علوه^{۲۱} و علفه و قسیم بسیار ایشانرا^{۲۲} معین کرده^{۲۳} راء بالتون تمغا بوشته بودند^{۲۴} و حجت^{۲۵} بار گرفته که مزیداتی چیزی دستامد خبر بار رسید که زیادت^{۲۶} گرفته اند ایلهچی معتبر روانه فرمود تا هم آنجا در میان ولایت گناه برایشان مشاهده هر يك را هفتاد و هفت چوب^{۲۷} ردید و هنگامان اغتار گرفته ترك آن شیوه^{۲۸} کرده و این زمان مادر قوشچی یا پارسچی^{۲۹} براهی میکند و هر چند^{۳۰} از گرگ گوسفندی بیاید لیکن ظلم ایشان عظیم کم شده و هر این معدلت وثوق تمام است که هر چند رودتر^{۳۱} عموم عالمیان معی ظلم و تعدی بکلی فراموش کنند آن شاه اله و حده^{۳۲}

۱ L. om. — ۲ W. — ۳ W. فرماید — ۴ L. om. —
 ۵ W. om. — ۶ W. — ۷ L. — ۸ W. حاضر فرماید — ۹ L. —
 — ولایت و ۹ L. — ۱۰ L. om. — ۱۱ L. — و حجام تمامد
 ۱۲ L. W. — ۱۳ L. add. — ۱۴ L. — ۱۵ L. —
 — ۱۶ L. W. — ۱۷ W. — ۱۸ L. —
 — ۱۹ L. W. — ۲۰ L. —
 — ۲۱ L. W. — ۲۲ L. —
 — ۲۳ L. — ۲۴ L. —
 — ۲۵ L. — ۲۶ L. —
 — ۲۷ L. — ۲۸ L. —
 — ۲۹ L. — ۳۰ L. —
 — ۳۱ L. — ۳۲ L. —

حکایت

می و ششم در ترتیب فرمودن عوامل در تمامت ۲ ممالک ۳

۳۰ پیش ازین منصورخان ولایات همواره تقریر می کردند که بیشتر ولایات خرابست و رطایا درویش و استظهار ندارد ۴ که بگفتی ۵ گاو ۶ و تخم خود زراعت کسند و آب و زمین فراوان مهمل ۷ مانده و کس بسخن ایشان التفات ننمودی ۸ و تدارک نکردی و بیز شخصی چند که در ارمان ۹ متقدم معین گردانیده ۱۰ از دیوان داده بودند جمله بوقت ۱۱ گزالی ۱۲ غله حصر کردید و دیوان رعیت را موجب ضرر بود تدارک آن حال پادشاه اسلام ۱۳ حله ملکه ر آن وجهه ۱۴ فرمود که از هر حاکی و مقاطعی مقداری ۱۵ معین جهت بهای ۱۶ عوامل و تخم و ما محتاج زراعت از مجموع او برانند S. fol 938 v. و حجت بار مستد ۱۷ تا در آن ولایات ۱۸ عوامل بر کار کسند و زراعت در آفرایند و فرمود که ما لا کلام ۱۹ مزارع را یکی در دو و در سه ۲۰ فائده ریح ۲۱ باشد تخصیص چون حاکم و متصرف بود چه ۲۲ مواضع بکوتر مرزوع گردانید و اسباب زراعت ۲۳ و عمارت ۲۴ او را ۲۵ بیشتر دست دهد لیکن رغبت مردم را و جهت آنکه تا حاکم را اضافت ۲۶ خرجی باشد سبک مقرر گردانیم ۲۷ تا ثلث یا ربع می رساند ۲۸ و هر چه ریادت حاصل شود از آن ۲۹ ایشان باشد از سر هوس و طمع آنکه مکسی ۳۰ تمام حاصل می شود در ناب عمارت اجتهاد تمام ۳۱ نماید و چون دو سه سال زراعت میسر گردد و مستقیم شود آنگاه چون ۳۲ ربع موجب محصول در حرانه ۳۳ آید بدین موجب در مؤامرات ایشان نعت گشت و وجوه نقد رانده شد از

— بالترتیب ۳ W add. — تمام ۲ W — دسان ۱ W.
 — ۶ W om. — گاو ۵ S — ۴ L, W om.
 — در وقت ۹ W — کرده ۸ W — در (آن) زمان ۷ L, W
 — ۱۲ W. om. — مقدار ۱۱ W — پادشاه اسلام ۱۰ L. om.
 — و در سه ۱۵ W om — ولایت ۱۴ W — مستند ۱۳ W.
 — ۱۸ L, W om — جهت ۱۷ W — و ریح ۱۶ W om.
 — گردانیدیم ۲۱ W. — ریادت ۲۰ W. — او ۱۹ L, W
 — ۲۴ W. om. — ۲۳ W. om. — تا ثلث باسم ربع می رساند ۲۲ L, W.
 — حرانه ۲۶ W. — وجه ۲۵ L. om.

الجملة^۱ بعضی منصرفان^۱ که همان اقوام پیشینه بودند و بشیوه‌های چمد^۲ که چمد جا ذکر رفت معتاد شده و قطعاً اندیشه^۳ آن می کردند که اسوال دیوار را باز باید داد مطلقاً از آن خود می دانستند در اول سال آن وصول تلف کردند و در^۴ آخر چون مطالبه می رفت از ربیع^۳ و اصل هیچ در میانه بود و فکر ایشان چنان که چه^۴ لازم باشد که چون اسمی بر آن نهاد^۵ که گاو و تخم است^۵ چه لازم باشد که موجود بود فی الجملة بهانه نقصان و حسران از آلت^۶ سیاوی و ارضی^۷ می آوردند و اکثر ایشان مسروع بیفتاد^۸ و آناسکه^۹ ملک و اسماط داشتند از ایشان بوجه ستمه شد و طائفة در توکیل^{۱۰} نمایند و بعضی دیگر^{۱۰} عوامل و تخم قائم داشتند و هم جهت دیوان و هم برای خویش ربح و فائده حاصل کردند و این زمان^{۱۱} قائم است و بسیاری حلق از رعایا و غیرهم^{۱۱} از آن در آسایش آمد و مهارت و رراعت مشغول و از آن مواصی که تخم^{۱۲} دادن آن مهم بود و منصرفان^{۱۲} شجرت یا سوءالتدبیر آرا تلف^{۱۲} کرده بودند و فروخته و پیش آرین کسی تدارک آن نکرده^{۱۳} فرمود تا تمامت را بتحدید تخم^{۱۳} بدادند و بدان واسطه در تعداد و شیراز ریادت از پاصد هزار دیار^{۱۴} بر مال مقس^{۱۴} افزوده گشت^{۱۵} و آن تخم^{۱۶} دیگر باز قائم گشت و رعایا^{۱۷} بر باضعاف آن^{۱۸} قائده می رسد و بدان مستطهر گشتند^{۱۹} و آبادانی پیدا شده و آریانی پدید آمده و چون اقطاع لشکر معین می فرمود بسیاری از مواضع که بدین عوامل آبادان^{۲۰} کرده اند در وجه ایشان بنشست که اگر سودی ولایت سیار و امالک^{۲۰} نمیس بنایسق داد و هور سیار در^{۲۱} تصرف دیوان^{۲۰} هاق است و ربح آن می رسد و در هیچ عهدی که دیده ام رشیده هرگز کسی چنین حسن التدبیر نکرده و هوس^{۲۲} و اندیشه این عمارت و حیر نداشته و دواب و طیور میر

۱ W. om. — ۲ W. om. — ۳ ربیع — ۴ W. om. —
 ۵ L. 724 r 4 — 725 r. 13 et W 327 v 11 — 329 r 4 — B 314 v 13 — 318 v 24 —
 ۶ W. om. — ۷ L. W. add و میره — ۸ W. اماد —
 ۹ W. — ۱۰ L. W. دیگر را — ۱۱ W. om. —
 ۱۲ L. W. نحو — ۱۳ W. om. — ۱۴ L. W. om. —
 ۱۵ L. W. شده — ۱۶ W. حکم — ۱۷ W. رعایا —
 ۱۸ L. W. از آن — ۱۹ L. گشته اند — ۲۰ L. W. دیوان —

که بهر کسی فرمود سپردن هم بدین موجب مقرر بیاچ^۱ سبک فرمود تا
ایشانرا^۲ از آن فائده باشد و سرمایه اندوخت و دواب و طیور عموم مردم در
حایت آن دواب و طیور خاص میباشند و هرگز^۳ بدان دست درازی نتواند
کرد^۴ و در یوزنها کسی مانع نتواند شد و مع هدای دیوانرا^۵ نیز از آن
فائده بود و یوز بوقی که ریات^۶ همایون بولایتی رسد و جهت قوشچیان و
غیرهم^۷ چهارپائی چند باید اولاخ^۸ از رعایا نماید ستم و همچنین اگر مرغ
و کبوتر^۹ جهت جانور و مطبخ نثار آید^{۱۰} از آن خاصه دیوان معده باشد
و حال این قضیه مامد قضیه^{۱۱} عوامل بود و حالی بدین^{۱۲} واسطه اولاخ
درازگوش گرفتن مدفع شده و پیش آرین هر که حواسی بی محابا گرفتگی و
اگر ضرورتی هست از^{۱۳} دیوان^{۱۴} آرین معاملات تدارک می کنند و شرح
بتوان داد که هر سال بچند اولاخ درازگوش از رعایا و تجار و غیرهم
^{۱۵} می گرفتند و چند هزار رعیت را سر و دست و پای می شکستند^{۱۶} و همواره
رعایا در پی اولاخ^{۱۷} سرگردان و حیران بودند^{۱۸} و بعضی اولاخ را سگلی
می بردند و باز می دادند^{۱۹} و بعضی در راه می ماند و سقط می شد و رعایا از
برزیگری و کلا کردن^{۲۰} باز می ماندند^{۲۱} و پادشاه اسلام^{۲۲} چون قوشچیان را
از گرفتن کبوتر و مرغ مردم منع فرمود و آرا از وجه طیور خاصه معین
گردانید S. fol. 839 r. فرمود که حکم و یاساق را در امور مختصر روانه باید
داشت^{۲۳} که بون^{۲۴} میسر و متمشی گردد و کارهای بزرگ بر^{۲۵} بالضروره
^{۲۶} روان شود و ما اگر مع کبوتر گرفتن نتوانیم منع گوسفند گرفتن بحال باشد
و دفع گاو گرفتن معتدتر و علی هدای^{۲۷} و بر حکم برلیغ روانه فرمود تا هر
کجا که سرح کبوتر باشد صیادان^{۲۸} البته دام ببندند و از امتثال آن^{۲۹} تدبیرات
نیکو^{۳۰} و وفور اشفاق که در حق حلائق دارد و اهتمام فرمودن مدفع شر

— دیوان ۳ S. om. — ۴ S. om. — سبک ot om تاح W ۱
— باید L ۶ — L. om ۵ — آنچه باید habeb ۵ — W D v qn. s ۴
— ۷ L. W om مامد قضیه ۸ L. la ۸ — ۹ —
— می داد B. L. ۱۲ — اولاخ W ۱۱ — می شکست S. L. W ۱۰
— کرد W. ۱۵ — حلد ملکه L. W add ۱۴ — از می ماند B. L. ۱۳
— صیادان را L. ۱۸ — L. W. om ۱۷ — B. om ۱۶
— آرین W. ۱۹

ظلمتان و فساد مفسدان و محاضرات چنین نکتهای دقیق خرد^۱ و^۲ کمال حسن اخلاق و سیرت پسندیده و عدل و نصفت این پادشاه عادل پرور که ابدالدهر پاینده^۳ باد^۴ محقق و روشن میگردد^۵ و فبا بعد طالبان آرین حالات تمعجب نماید و دعائی^۶ که عموم خلق^۷ فبانری^۸ زی^۹ جهت^{۱۰} دولت او میگویند^{۱۱} مستجاب باد

حکایت

سی و هفتم در ترتیب فرمودن کار آبادان کردن بائرات
^۱ از راه تشیح تواریخ و راه قیاس^{۱۰} معقول پرشیده نماید که هرگز مالک خرابتر از آنکه درین سالها بوده خصوصاً مواضعی که^{۱۱} لشکر معمول آنها رسیده چه^{۱۲} از امتداه ظهور بی^{۱۳} آدم باز هیچ پادشاهها چندان مملکت که چینگیرخان و اوروغ از^{۱۴} مسخر کرده اند و در تحت تصرف آورده میسر نگشته و چندان خلق^{۱۵} که ایشان کشته اند کس نگشته و آنچه میگویند که اسکندر^{۱۶} مملکت سیار مسخر گردانید چاست که او^{۱۷} ولایات^{۱۸} میسند و میرفت و حاقی مقام نمی کرد و هر کجا آواره^{۱۹} وصول او می رسید^{۲۰} زود امل و مطیع می شدند از هیت و صلاحات او و مدت عمر او سی و شش سال بوده و در سال بیست و چهارم مملکت ایران^{۲۱} سست و دارا را نکشت و بعد از آن مدت دوازده سال^{۲۲} جهانگیری کرد و چون مراجعت نمود در حدود نابل وفات یافت^{۲۳} و در آن دوازده سال^{۲۴} مملکت بسیار مگرمت لیکن چون همواره رگندر بود و توقف نمی نمود^{۲۵} بعد از غیبت او دیگر بار^{۲۶} یانگی می شدند و بجهت آنکه فرزند و ذریت نداشت مملکت در حادان او نهاد و ملوک طوائف معوض کرد چنانکه^{۲۷} آن حکایت^{۲۸} در تاریخ او مشروح بیاید و از آن چینگیرخان هند^{۲۹} بود^{۳۰} چه^{۳۱} او تسانی مسخر کرد و جمله بر قرار

- و دعائی ۴ W om — باشد ۳ W. — ۲ W ool — ۱ W oou —
 — دوام ۸ W. — ۷ L om — ۶ W — شارور ۷ W — حلاق ۵ W —
 — ۱۲ S om — ۱۱ L om — ۱۰ W om — ۹ L om —
 — ولایات را ۱۵ L. W. — ۱۴ L. om — ۱۳ L. W om —
 — نمود ۱۸ L — ۱۷—۱۶ — ۱۷ W lre — ۱۶ + ۱۷ —
 — آن ۲۰ S, L, W hoo m — حکایات ۱۹ T = L, W, H —
 — بیاید که چون بود چه ۲۷ S om, W — بیاید ۲۱ W —

مطیع^{۲۸} و ایل او بنامید و فرزندان و اوروغ نگاه داشتند و در ضبط آوردند و سی مملکت دیگر چنانکه معلومست ریادت از آن^{۲۷} مستخر گردانیده اند^۱ و وقت استخلاص ولایتهما^۲ و^۳ شهرهای معظم سیار خلق^۴ ولایات ماطول و عرض را چنان قتل کردند^{۲۸} که نادر کسی نماند مانند بلخ و شیورخان و طالقان و مرو^۵ و سرخس و هراة و ترکستان^۶ و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه^{۱۰} و اردبیل و رودح و گنجه و زنداد و موصل و اربیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات^۷ بواسطه^{۲۹} آنکه سر حد بود و عبور^۸ لشکر سیار بکلی خلق آنها کشته شدید^۹ یا^{۱۰} بگریختند^{۱۱} و اثر ماند چون ولایات ایبورستان^{۱۲} و دیگر ولایات که میان قآن و قایدو^{۱۲} سر حد شده و بعضی ولایات که میان دریند و سرواست و بعضی ایبستان^{۱۳} دیاربکر^{۲۹} مانند حران و روحه و سروح و رقه و شهرهای بسیار اربین طرف و آن طرف فرات که تمامت مائر و معطلست و آنچه در میان^{۳۰} ولایات دیگر حراب گشته^{۱۴} بواسطه کشش چون ناشات معداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها^{۱۵} و دیهباد حراب که خلق مشاهده میکنند ریادت از آنست که حصر توان کرد در جمله^{۱۵} اگر^{۱۶} از راه مست قیاس^{۳۱} کنند بمالکک از ده یکی آبادان نباشد و ماقی تمامت حراب و درین عهدها هرگز کسی درسد آبادان کردن آن سوده^{۳۲} و اگر مادر^{۱۷} از روی هوس آثار عمارت موسی کردند مانند آنکه هولانگوشان و اماقاسان و ارضونجان^{۳۳} و گنجاتو خواستند که سرائی چند در الانام و ارمیه و سفورلوق و سجاس حوچان و رنجان و سرای^{۳۴} S. fol. 939 v. منصوریه از آن^{۱۸} سازید و محمود کنند یا^{۱۹} ماراری و شهری بنا کنند^{۲۰} و آبادان گردانند یا حوی^{۲۱} آب رواه گردانند^{۲۲}

۱ L, S om — ولایت T = L, W, S — گرداب W, ۱ —
 ۲ L, W om — و مرو L, W om — و S, L, W measure —
 ۳ L, W om — ولایاتی L — و نحوایرم L, W ins —
 ۴ W, ins — آجا W, ins — و W — شد L —
 ۵ S ma. — و L, W ins — و قایدو L, W, om —
 ۶ L, om — آنکه L, S, W ins — و الحله W, ۱۵ —
 ۷ L, W, — شد L, W, ۲۰ — W, ۱۹ — از آن L, ۱۸ —
 ۸ و W, ins — کند L, W, ۲۲ — حویهای W, ۲۱ —

بسیار^۱ ولایات^۲ بدان واسطه خراب تر شد و اموال بی حساب خرج^۳ رفت و
 یکبار رطایبی بسیار از دیگر ولایات باطرح بیرون^۴ آوردند و یکی از آن مواضع
 آبادان^۵ شد و بجائی رسید چنانکه مشاهده میکنیم و پیدا باشد که اگر آن^۶
 عمارات تمام^۷ شدی مست حرابی ولایات^۸ چه مقدار بودی و حق تعالی چنان
 خواسته بود که احمیای ملک و تقویت دین اسلام^۹ بواسطه وجود مبارک پادشاه
 اسلام غازان خان^{۱۰} حلد ملکه باشد و در اول حق تعالی این چنین^{۱۱} خیر جعلی
 و کار بزرگ^{۱۲} بدو حواله فرمود و بحمد الله^{۱۳} و سه کار تقویت اسلام
 بجائی رسید^{۱۴} که شرح آن داده شد^{۱۵} و کار عمارات و حیرات^{۱۶} خاصه
 بر نعلی که طی حده نوشته شد و حال صعد امور مملکت و رعیت داری و
 بشر عدل و اصاف بموجبی که^{۱۷} تفریر رفت و هر آینه سب معظم آبادانی
 ولایات^{۱۸} آن معانی^{۱۹} تواند بود چنانکه معاینه و مشاهده می کنیم در شهرها
^{۲۰} که خراب^{۲۱} بود و ارده حاه پنج مسکون به و آرا با وجود آنکه معمور
 بود خراب میکردند این زمان بیس عدل شامل او هر سال^{۲۲} در هر^{۲۳}
 شهری زیادت از هزار حاه می سارند و حاضران^{۲۴} که قیمت سد دیار بود
 این زمان هزار دیار می ارزد و زیادت^{۲۵} و این معانی در حصول مقدم شرح
 داده شد اما حال^{۲۶} آنچه^{۲۷} بائر بود و کس عمارت آن مائل به و ممکن بود
 که هیچکس^{۲۸} از هزار یکی مال خود آبادان تواند کرد برای صاف و حسن
 تدبیر آسرا تدارک چنان فرمود که امرا و وزرا و ارکان^{۲۹} دولت را حاضر
 گردانید فرمود که این ولایات خراب و دیبهای نایر که ملک پدران ما بوده
 و از آن ماست و سمع^{۳۰} دیوانی و ایچو دارد و بعضی بی ملک مردم است
 و از عهد هولانگوسان^{۳۱} تا غایت یکمن نار و دانسی^{۳۲} در آن آن کس
^{۳۳} مرسیده و اگر^{۳۴} کسی خواهد که آبادان کند از بیم آسکه چون دیوانی یا

۱ L. W. om — ۲ L. W. om — ۳ L. W. om —
 ۴ B. om — ۵ L. W. om — ۶ L. W. om —
 ۷ L. W. om — ۸ L. W. om — ۹ L. W. om —
 ۱۰ L. W. om — ۱۱ L. W. om — ۱۲ L. W. om —
 ۱۳ L. W. om — ۱۴ L. W. om — ۱۵ L. W. om —
 ۱۶ L. W. om — ۱۷ L. W. om — ۱۸ L. W. om —
 ۱۹ L. W. om — ۲۰ L. W. om — ۲۱ L. W. om —
 ۲۲ L. W. om — ۲۳ L. W. om — ۲۴ L. W. om —
 ۲۵ L. W. om — ۲۶ L. W. om — ۲۷ L. W. om —
 ۲۸ L. W. om — ۲۹ L. W. om — ۳۰ L. W. om —
 ۳۱ L. W. om — ۳۲ L. W. om — ۳۳ L. W. om —
 ۳۴ L. W. om —

ملک مردم است و اگر بی اجازت عمارتی ^۱ رود صد از محتمل رحمت ^۲ و اخراجات وافر معمور ^۳ گردد بار گیرد در عمارت ^۴ آن شروع می نمایند * اگر موی ^۵ سازیم که آن باثرات آبادان گردد و از آنچه ^۶ هیرانی و اینجو باشد حصه معین بدیوان رسد و از آنچه ^۷ ملکی بود حصه ^۸ مالک رسد و حصه بدیوان و کسانی که آبادان ^۹ کنند بچنان بایشان دهیم که ایشانرا مؤتد استظهاری ^{۱۰} باشد و جهت ^{۱۱} اولاد و احفاد ^{۱۲} ابدوحته بیکو دانند و ایشانرا در آن مکسی وافر بود تا مهتر رعیت نمایند و چون فائده بسیار رسد ^{۱۳} از تجارت و تحمل مشاق سفر و دیگر معاملات احتساب جسته بیکارگی ^{۱۴} میل بهارت و زراعت کنند چه جهور ^{۱۵} حلقی آری دفع و مکسب رود چون چین باشد باندک ^{۱۶} زمان ^{۱۷} اکثر حراها آبادان گردد و آبادانی چنان حراها ^{۱۸} تقوت و مال و اتفاق همه عالمیان ^{۱۹} میسر گردد و بعیر آرین طریقی ^{۲۰} محال است و چون آن ^{۲۱} باثرات معمور شود غله ^{۲۲} ارزان گردد و نوقت رشمتی لشکر عهسمات ضروری در حدود سرحداتها تفرار بسیار آسان دست دهد ^{۲۳} و مال حزاه نیز دست دهد و ^{۲۴} ریادت شود و ارباب و ملاک را ^{۲۵} از او ارتفاع ^{۲۶} و استظهاری پدید آید رعایا ^{۲۷} مستظهر و متعمم شوند و مارا ^{۲۸} احسر و ثواب تمام ^{۲۹} حاصل شود ^{۳۰} و نام بیکو مؤتد ^{۳۱} و محلد ماند تلمت حاصران آرین فکر ^{۳۲} صائب و سخنان لطیف مستحجب و متحجیر همانند و جمله بعد از ما و آفرین گفتند که ^{۳۳} مهتر آرین ابدیشه و معیدتر آرین ^{۳۴} فکر در عالم کس نکرده و پدران تو حرابی کردند و تو آبادانی کنی آرین مرسته تا آن مرسته عقلاً و عرفاً ^{۳۵} و شرعاً ^{۳۶} فرق ^{۳۷} معلوم و محقق است و مطلقاً آنچه دیگران مرده گردابند

- ۱ - معلوم W ۳ - مشقت W ۲ - عمارت W ۱
 - از آنکه W. از B om ۶ - نایب L. W. ۵ - عمارات L ۴
 - استظهار تمام W. استظهار L ۹ - آبادانی L ۸ - ملک L ۷
 - باندک زمان W om ۱۲ - بیکار L ۱۱ - احسار W ۱۰
 - L om. ۱۵ - طریقی L. W. ۱۴ - عالم L. ۱۳
 - و ملاک L. W ۱۷ - دست دهد و L. W om ۱۶
 - ثواب و امر تمام L. ۲۰ - ما L ۱۹ - ارتفاع L. W ۱۸
 - L. W om ۲۳ - مدید L ۲۲ - آید L ۲۱
 - فرق را L. W ۲۵ - و شرعاً W om ۲۴

حکایت سی و هفتم در زیر فرمودن کار اعداد کردن باقرات ۳۰۳

اند توزده می کنی این قدر که متن ^{۱۵} کصایت است ریادت ۱ چه گوئیم ۲
 بعد از آن در آن با ۳ شرط نامها و برلیع ۴ نوشته فرمود برین ۶ موص
 که مواضع ۵. ۴۶۱. ۴۶۱. ۴۶۱ دیوانی آنچه قدیم النوار باشد و آنچه نوشت حلوس
 سارک مزروع نبوده ۷ از دهنها و مراوع جمله از قسم ناله باشد و
 شرطنامه ۸ بالنون تمام فرمود نوشتن که ۹ هر آفرینش که واجب شود و
 آرا آذان گوید مانند ۱۰ و بر سه قسم باشد قسم اول ۱۱ آنکه آب و جوی
 آن ۱۱ موجود باشد و آرا ریادت حرجی و می بکار یابد تا ناک آندان ۱۲
 کارند و حاجت کهریز و مهر ۱۳ و سد باشد و چون آثار شماری کنند ۱۳
 در سال اول که مزروع شود هیچ مدیوان نهدد و سال دوم از آنچه ۱۴
 مقرر شود ۱۵ از حقوق دیوانی ۱۶ دو دانگ نهدد و چهار دانگ از ۱۶ حقوق
 دیوانی در وجه حق ۱۷ السی او باشد ۱۸ و سال سوم از حقوق دیوانی بموجبی
 که عادت هر ولایت باشد چهار دانگ و هم مدیوان دهد و دانگی و می جهت
 حق السی او باشد ۱۹ و بیرون از آن حق مراوع ۲۰ و توفیری که در آن ۲۱
 باشد تکلیف از آن او باشد قسم دوم آنچه شماری آن متوسط باشد و عمارت حوی
 و استخراج آن کموت و شروط آن هم ۲۲ بموجب مذکورست الا آنکه از
 حقوق دیوان ۲۳ در سال سیوم ۲۴ چهار دانگ مدیوان دهد و دو دانگ حق
 السی او باشد قسم سوم آنکه عمارات آن دشوار باشد مهر آرا مد باید
 بست و کهریزش خراب بود و با حال عمارت باید ۲۵ آورد آن میرم ۲۶
 بشروط مذکورست لیکن از حقوق دیوانی یکسبه رساند و یک سبه در
 وجه حق السی او باشد ۲۷ و شرط فرمود که این حصه حقوق نامم خراج

- ۱ W. om
- ۲ L. om
- ۳ L. W. om
- ۴ L. W. om
- ۵ L. W. om
- ۶ H
- ۷ L. W. om
- ۸ L. W. om
- ۹ L. W. om
- ۱۰ L. W. om
- ۱۱ L. om
- ۱۲ L. W. om
- ۱۳ L. om
- ۱۴ L. W. om
- ۱۵ L. W. om
- ۱۶ L. om
- ۱۷ W. om
- ۱۸ L. W. om
- ۱۹ L. W. om
- ۲۰ W. om
- ۲۱ L. W. om
- ۲۲ L. W. om
- ۲۳ L. W. om
- ۲۴ L. W. om
- ۲۵ L. W. om
- ۲۶ L. W. om
- ۲۷ L. W. om

می‌رساند و هر کس آنچه آبادان کند ملک او باشد و مؤبداً برو و فرزندان او^۱ مقرر و مسلم باشد^۱ و اگر خواهد^۲ دیگری فروشد^۳ بیع آن جائزست و^۴ دیوان مقرر^۵ حراج آن^۶ خرید^۷ می‌ستاید و شرط^۸ فرمود که هر مائز که آب آن^۸ از جوی دینی عامر باشد مادام که مالک آن دین عامر خواهد^۹ دیگری بدهد تا^{۱۰} بدان واسطه^{۱۰} مارت بقتد حد از آن فرمود که چون در ممالک حرر و مقاسمه مطلق گردانیم^{۱۱} حصه^{۱۱} دیوانی مائزات بر عسجی که در^{۱۲} هر ولایت مسران قیاس تعیین کند مقدر و معین گردانید^{۱۲} تا بسم حراج می‌رساند^{۱۳} و عوانان و طالارا دست آویز حرر^{۱۴} و مقاسمه و تکثیر^{۱۴} رعایا باشد و آن زحمت بکنی مقطع گردد و چون هر صه ممالک پادشاه حلد ملکه عظیم عریص^{۱۵} و مسیح^{۱۵} است اندیشه^{۱۶} فرمود که اگر هر راغی را^{۱۷} آورد و باید آمدن تا شرطنامه ستاید بسیاری جهت بعد مسافت^{۱۷} و اخراجات راه اختیار نکنند^{۱۸} و حصی عدم قدرت را و حصی بواسطه آنکه کرامت مناسد فرمود تا در^{۱۹} هر ولایتی بک دو^{۲۰} زرگ معتدرا حسب کردید و اصل یولیع شرطنامه ایشان دادند و صورت مثالی و دستوری معین فرمود و ایشانرا^{۲۰} مرخص گردانید تا بهر راغی مثالی^{۲۱} چنان بدهند و سواد یولیع شرطنامه ر طهر آن می‌نویسد تا آن حکم مؤبد و محلد^{۲۲} شمردید و هیچ آفریندرا بر آن اعتراضی باشد تا در هر ولایتی آن کار باسانی دست دهد و چون بدین موجب پیش گرفتند^{۲۳} ابن قاعد مستحکم و آن کار متمشی شد^{۲۴} و استمرار یافت و آن دیوان را دیوان^{۲۴} حالصات نام نهاد و بواب آن دیوان تا این^{۲۵} عزیت^{۲۵} شروط بسیار مردم دادند و عمارت^{۲۵} وافر رفت و روز بروز در

۱ L. W. om - ۲ L. W. خواهد - ۳ L. W. فروشد -
 ۴ L. W. om - ۵ L. W. om - ۶ L. W. om -
 ۷ L. W. خواهد - ۸ L. W. ned - ۹ L. W. خواهد -
 ۱۰ L. W. om - ۱۱ L. W. om - ۱۲ L. W. om -
 ۱۳ L. W. om - ۱۴ L. W. om - ۱۵ L. W. om -
 ۱۶ L. W. om - ۱۷ L. W. om - ۱۸ L. W. om -
 ۱۹ L. W. om - ۲۰ L. W. om - ۲۱ L. W. om -
 ۲۲ L. W. om - ۲۳ L. W. om - ۲۴ L. W. om -
 ۲۵ L. W. عمارت -

ریختند اما آنچه املاک مردم است^۱ هر چه^۱ درین نزدیکی آبادان
 بوده فرمود تا هر کس که خواهد عمارت^۲ کند ما خداوندان مشورت کرده
^۳ معمور گرداند و آنچه قدیم السوارست بی مشورت هر کس که خواهد
 آبادان کند و چون مالک آن^۴ از راه شرع و شهرت تمام^۵ که
 ملکیت^۶ او معین بوده نادید آید و قرار و عامر مقرر باشد لیکن مقدار
 آنکه باز دهد^۷ همان بود که در قسم دیوان یاد کرده شد^۸ اما از آنجمله
 که باز می دهد^۹ یک سیمه مالک رسامد و یک سیمه دیوان^۹ و آن صاعه
 در ولایتی باشد که پیش ازین و اکنون حرر^{۱۰} ده یک دیوان میداده
 اند و از آن ولایتی که در اصل حرر بوده باشد و ر آن مال و حزر بوده
 تمامت^{۱۱} آن حصه مالک دهد^{۱۲} و مالک را^{۱۳} رسد که اعتراضی کند چه
 همان حکم دارد که آبادان^{۱۳} کنند دیوان مؤتداً و مخدداً^{۱۴} و اما آنچه^{۱۵}
 مواضع خراب که در^{۱۶} بورت های معلولان بوده^{۱۶} و ایشان آبادان کند همان
 حکم دارد که در دو قسم مالکی و دیوانی^{۱۷} شرح داده شد^{۱۷} R fol. 340
^۱ لیکن حکم فرمود که چون مغولان متعلق^{۱۸} اند قطعاً بر غایتی ولایت^{۱۹} اگر
 در شماره^{۲۰} موصی^{۲۰} دیگر^{۲۱} آمده و اگر^{۲۲} بیامنه^{۲۲} آبادان نکند و هیچ
 رعیت را مجبور راه ندهد و نامیران و سنگان خود آبادان کند^{۲۳} و تاریک
 بر^{۲۴} و عینی که در شماره^{۲۴} دیگر مواضع آمده^{۲۵} باشد^{۲۵} آبادان نکند^{۲۶}
 اگر رعایتی که در شماره^{۲۶} هیچ مواضع بیامنه باشد جمع گرداند شاید^{۲۷} بدین
 مواضع شرطهای مؤکد فرمود^{۲۷} و احتیاطات بلیع در شروط رفت

— گرداند R, L ۳ — آبادان R ۴ — آبادان آن P 100
 ۷ A — ملکیت W 6 — و شهرت تمام W om ۵ — L, P om ۴
 — و R, L, P, W om 10 — ۱۲ — ۹ — ۷ — ۸ — W lac A
 — ۱۳ — ۱۲ — ۹ — W lac ۱۲ — نام P 11 L
 — باشد L, W 16 — آن W, om, L 10 — ۱۴ — ۱۳ — W, om 14
 — ولایت L, W 19 — مظب W 18 — مالکی و دیوان W om 17
 — یا W 22 — L, W om 21 — موصی W 20
 — و تاریکی که P plus 24 — ۲۳ — ۲۲ — P lac A
 آمده باشد بدان باثبات فرمود P plus 26 — باشد P 28
 — ۲۷ — ۲۰ — ۲۷ — و مجبوری خود آبادان کند W. add.

که ۱ اکثر آن جهت اختصار درین تاریخ بیاوردیم * تمامت در شرطنامهها
 مسطورست ۲ و این زمان در تمامت بمالکک سیارات ۳ آن مشغولند ۴ و
 روز روز در زیادت است * و بسی مردم بدان مستظهر * و دیوان خلصات
 عظیم ۶ تا روستی ۷ و هر سال محصول آن ریادت میشود و رود باشد که
 حراه کم یاعت شود ۸ و سیر فرمود که نائرات هر ولایتی ۹ تمامت ۱۰ ر
 دفتر بومسند و بیدیوان آرند تا چون نائرات مردم * دهند هر دو سال عرض
 بازخواستند ۱۱ که تمامت معصور شده یا بعض مانده ۱۲ و اگر کسی از بواب ۱۳
 مختلطی کرده باشد * و ۱۴ بعضی ۱۵ نائرات پنهان ۱۶ جهت خود ر گرفته یا ما
 کسی شریک شده و حصه دیوانی او در دهان ۱۷ بیامده از آنجا معلوم گردد ۱۸
 ۲۰ حقی تعالی رکات چپس حیرات روزگار همایون پادشاه در رساناد نمته ۱۹

حکایت ۲۰ می و هشتم در فرمان دادن بساحت ایلیهایها در بمالکک و

مع شخصگان و حکام از فرو آمدن بجانه ۲۱ مردم

۲۱ پیش ازین همواره در هر شهری ریادت ۲۲ از صد و دوست ایلیهای در
 خانه رعایا و ارباب ۲۳ فرو آمده بودندی ۲۴ و بسیاری ۲۵ نیز غیر از ۲۸ ایلیچیان
 چون شهری می رسیدند شخصه و ملک از راه دوستی و آشنائی ایشانرا
 بجایهای مردم فرو می آوردند ۲۶ و جریانرا ۲۷ صحت ۲۸ آن بود که هر وقت
 که ایلیهای رسیدی پیشرو او را در پیش گرفته بدر حاجها می رفتند ۲۸ که اینجا
 فرو می آید ۲۹ و چیزی ۳۰ می ستند و در آن روز کمایش دوست خانه از

- ۱ - صارت P. ۲ - W. lac ۲۷, p. ۳۰۰-۲ - اگر بی ۱
 ۴ v. ۵ - W lac ۴-۵ - ۷ W. om - ۷ v. ۸ -
 ۸ W lac ۷-۸ - ۹ W - ولایتی را ۱۰ W, P - تمام
 ۱۱ L. W - سید - ۱۲ W. om - ۱۳ v. ۱۴ -
 ۱۴ W. lac ۱۳ - ۱۵ W. - از ۱۶ L. W. om. - ۱۷ L. - دفتر
 ۱۸ v. ۱۹ - ۱۹ L. P add. - و لعله. W om. ۱۸-۱۹ -
 ۲۰ W - داسل - ۲۱ L. P - حاجها - ۲۲ W om -
 ۲۳ W om - ارباب - ۲۴ W - فرو آمده - ۲۵ P - سیار -
 ۲۶ W - می بردند - ۲۷ P - جریان را - ۲۸ v. ۲۹ -
 ۲۹ W lac ۲۸-۲۹ -

حکایت می و هشتم در فرمان دادن بساعت ایلچیها در ممالک و مسع ۳۵۷
 شحگان و حکام از فرو آمدن سخنان مردم

می فریختند و قایقه الامرا در خانه یکی ۱ که ما وی رجیسی داشتندی ۲ برو
 آوردندی ۳ تا دیگر از ایشان برسند و زطرو و حاتم خواب و صرغان و دیگر
 آلات از خانه ۴ مردم جهت ایلچیان و گرفتندی ۵ و اکثر ایلچیان
 و کسان ایشان ۶ بردندی ۸ یا چریغان مهانه آنکه برودند بار بدادندی ۹
 و اگر بعضی ۱۰ نارسیدی چون مدتی ۱۰ ایلچیان استعمال کرده بودند چه
 ارزیدی ۱۱ و هر ۱۲ باساقی که بولای می رفت کینه ۱۳ صد خانه مردم ۱۳
 می برد و تمامت در جابه های ۱۴ ارباب و ۱۵ رعیت فرد می آمدند ۱۶ مینیس
 ابن کتاب مبارک ۱۷ واقف است ۱۸ که چون تعالی ۱۸ پسر بیسودرا ۱۹ از
 شحگی یزد معزول کردند ۲۰ و کسان او بیرون می رفتند ۲۱ احتیاط رفت و در
 هفتصد و اند ۲۰ خانه منعقدان ایشان نشسته بودند ۲۲ و بالضرورة بهترین خانه
 بیوسنه زول خانه ایلچیان و شحگان می بود ۲۳ و چنان شد که کس خانه
 نمی بارست ساخت ۲۴ و آنها که ساخته بودند گور خانه ۲۵ می کردند و اسم را ط
 و مدرسه ر آن می انداختند ۲۶ و مع خدا فائده نمی داد ۲۶ و مساری ۲۷ از مردم
 در خانه ها باطل کردند و در ر زمین درهای دشوار می ساختند ۲۸ تا ناهد
 ۲۹ که اختیار نکنند و همچنان دیوار می شکافتند و ۲۹ می می آمدند و ایلچیان
 چهار یا برآ پسر بیان سپردندی و ایشان کس ۳۰ می فرستادند تا دیوار باغات
 مردم حراب می کردند ۳۰ و چهار یا برآ در آنجا می کردند ۳۱ و همان روز ۳۲
 که ۳۳ ایلچی از خانه رشتی ۳۴ یکی دیگر را فرو آوردندی ۳۴ چه همواره

- خانه ۱، ۲ — ۲ W loc ۱-۲ -- ۳ v o — ۴ v ۱, ۲
 و آلات بسیار مانند دیلو و غیره از خانه جهت ایشان بر ۳ W per ۳-۵ exhibit
 — ۸ v ۹ — و کسان ایشان ۲ W om — آن ۱ L me — ۱ L me — کردند
 — پیچ بریدی ۱۱ W — ۱۰ P om — ۱ W loc ۸-۹ —
 — خانه ۱۴ L, P — اسود ۱۳ L, W add. — ۱۲ W — ۱۲ W om —
 — ۱۷ W. om. — می آورد ۱۶ W. — ارباب و ۱۵ W om —
 — ۲۰ v. ۲۱ — بیسودار W. : بیسودو ۱۹ L — طهای ۱۸ P, W —
 ۲۲-۲۳ — ۲۳ W. loc — ۲۳ v ۲۲ — ۲۱ W loc ۰ ۲۰-۲۱ —
 — ۲۴-۲۶ — ۲۶ W loc — گور خانه ۲۵ P — ۲۴ v ۲۶ —
 — زمین خانه می ساختند ۲۸ W photo — ۲۷ L, W — سیار
 — ۳۰-۳۱ — ۳۰ W. loc — دیوار شکافتند و ۲۹ W om —
 — در آنجا می کردند. W. me. و همان روز در آنجا می کردند آن چهار یا برآ ۳۲ L —
 — آن همان روز چه هم ۳۴ L ma ۰ — و چون ۳۳ L —

منوچهر می‌رسیدند^۱ و در هر محفل^۲ که اینجی مرو آمدنی خلق آملی
 بیکسارگی^۳ در زحمت^۴ و عذاب^۵ می‌افتادند چه غلامان و نوکران^۶
 ایشان ارجم و در خاها^۷ همسایگان در می‌رفتند و چیزها که^۸ میدیدند
 B. fol 541 r. بر می‌گرفتند و کتور و مرغان ایشانرا بتیر می‌زدند و بسیار
 بود^۹ که تیر را اطفال مردم آمدنی^{۱۰} و هر چه از ماکول و مشروب^{۱۱} و
 حسن علف چهارپای^{۱۲} یافتندی از آن^{۱۳} هر آورنده که جودی ربودندی^{۱۴}
 و حلائق در آن زحمت گرفتار و هر چند فریاد و معان^{۱۵} می‌داختند هیچ
 آمریده^{۱۶} از امر او و ویرا و حکام^{۱۷} هر یادی نمی‌رسید روزی مردی پیر
 از کدهدایان صاحب ناموس ندبوان آمد^{۱۸} و می‌گفت^{۱۹} ای^{۲۰} امر او و ویرا
 و حکام^{۲۱} روا می‌دارید که من مردی^{۲۲} پیرم و عورتی^{۲۳} جوان دارم و پسران
 من مسراند و هر یک عورتی^{۲۴} جوان در خانه^{۲۵} گذاشته^{۲۶} و دختران پیر
 دارم^{۲۷} و اینچیان بجان^{۲۸} من مرو آمده اند همه جوانان چاک^{۲۹} و خوب روی
 و مدتی شد^{۳۰} ما در خانه من اند^{۳۱} و آن زمان ایشانرا می‌بیند من و
 فریدان مسر رفته قناعت نتواند نمود^{۳۲} و چون با اینچیان در یک^{۳۳} خانه
 ایم^{۳۴} من شاوروری^{۳۵} ایشانرا نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردمرا همین
 حالت واقع است چنانکه^{۳۶} می‌بینم^{۳۷} چون تدبیر برین عطف است ما چند
 سال دیگر^{۳۸} درین شهر یک^{۳۹} بجهت حلال رانده بدست^{۴۰} بیاید و نماند

- آملی بیکسارگی ۲ W om — ۱-۲۰۶ p ۳۲۲ W lac
 — خانه^۳ I. W om — و نوکران ۴ W om — و عذاب ۵ W om
 — بودی ۷ W om بسیاری مردی ۷ J. — و هر چه ۶ W om
 — چهارپایان ۱۰ L. om — ۱۱ v ۱۱
 — کس ۱۲ W om — و معان ۱۲ W om — ۱۱-۸ W lac
 — ۱۶ v ۱۷ — آمده بود ۱۵ L. W om — ۱۴-۱۳ W lac
 — مرد ۱۸ L. om — ۱۶-۱۷ W lac — و حکام ۱۷ L. om
 — عورت ۲۰ L. W om — عورات ۱۹ L. W om
 — در خانه ۲۳ W om — ۲۲-۲۱ W om
 — ۲۶ v ۲۷ — ۲۵ B om — چاک و ۲۴ P. W om
 — ۲۸ L. om — ۲۷-۲۶ W. lac — است ۲۷ P
 — شاوروری ۳۰ L. W om — من با ایشان هم خانه ام ۲۹ W ph r o
 — ۳۲ v ۳۳ — ۳۱ L. W om
 — ۳۴ v ۱. p ۳۵۹ — مداری مدتی ۳۳ exhibit — ۳۲ W ph r o

حکایت سی و هشتم در فرود دادن ساجتن، ایلی خانها در ممالک و سع ۳۰۹
شکاکان و حکام از مرد آمدن محامه مردم

ترك زاده و يكندش باشند^۱ و بدین^۲ حال حکایتی چند^۳ قلیل^۴ تحریر
کرد که در عهد سلاطین سلجوق حدود نیشاپور سلطان مشین بود و امراء^۵
و ترکان در حادهای مردم فرو آمدند* و به بدین^{۱۰} علامت که این زمان
هست^۶ روزی ترکی در حاد^۷ نزول کرد و زن خاصخدا بوعروس^۷ و
پاکیره بود ترك طمع در وی^۸ کرد^{۱۱} و خواست که ببها^۸ مرد را بیرون
فرستد مرد واقف حال بود^۹ و بیرون نمی رفت ترك مرد را می زد که ا^{۱۲}
مرا بر و آب ده^{۱۰} و مرد زن را رها نمی کرد و چاره ننود ما زن گفت که
من در خانه باشم اسپ را سد و آب ده^{۱۱} آن^{۱۱} عورت اسپ را بر دست^{۱۲}
گرفته نیکار آب می برد چنانکه عادت عروسان باشد^{۱۳} حمامهای پاکیره پوشیده
بود^{۱۴} و خود را آراسته اثنا^{۱۵} سلطان می گذشت^{۱۵} و بطرش بر آن عورت
افتاد او را پیش خواند و از وی پرسید که چگونه است که تو روی^{۱۶} بوعروس
اسپ بر دست^{۱۷} گرفته^{۱۷} و می روی تا آب دهی^{۱۸} زن^{۱۹} گفت بواسطه ظلم تو
سلطان تحجب نمود و^{۲۰} از کیفیت حال پرسید^{۲۱} آن^{۲۲} قصه خود^{۲۳} شرح را
بار گفت^{۲۴} آن^{۲۴} سخن در سلطان اثر کرد^{۲۵} و او را از آن حال عبرت آمد^{۲۶}
و فرمود که من بعد^{۲۷} هیچ آفریده از حشمت در نیشاپور فرو یامد^{۲۸} و
تمامت امرا و اترک هر يك جهت حدود در حدود آنجا خانه سازند^{۲۹} و
شادیاچ نیشاپور که این زمان شهرت بدان سبب^{۳۰} ساختند آن مرد پیر
آن^{۳۰} حال^{۳۱} می گفت و می گریست و در آن امرا و وزرا^{۳۲} هیچ اثر

— جهت ۳ L. W. درین ۷ W. — ۱-۳۰۸-۳۴. p. ۱ W. ۱
— ۶-۷ * -- امرا. ترکیبی P. امرا و L. W. om ۴
-- بوعروس و ۷ W. om ۶ -- ۶-۷
— ۱۱-۱۰ -- واقف حال بود ۹ W. om ۸
— ۱۲-۱۳ ۱۲ W. loc. ۱۲ -- ۱۱-۱۰-۱۱-۱۱ -- L. W. T. B. loc ۱۱
آن زن را عید و او را مالک exhibit ۱۵ -- ۱۴-۱۵ W. pro ۱۴ -- ۱۴-۱۵
-- دست ۱۷ W. -- بدین ۱۶ L. W. -- کرد و گفت که
۱۸ W. ph. v. ۱۸ -- کرده تا آب می روی ۱۹ W. om ۱۹
— ۲۲ L. om ۲۲ -- زن ۲۱ W. om. ۲۱ -- تحجب نمود و ۲۰ W. om ۲۰
— ۲۵-۲۶ ۲۵ W. om ۲۵ -- این ۲۴ W. -- ۲۴ L. W. om ۲۴
— ۲۸-۲۹ ۲۸ W. loc. ۲۸ -- من بعد ۲۷ B. W. om ۲۷
— و وزرا ۳۲ W. om. ۳۲ -- ۲۱ W. om. ۲۱ -- این ۳۰ E. W. ۳۰

نکرد فی الحقیقه چون پادشاه اسلام^۱ حلد ملکه^۲ تدبیر ممالک مینمود
در باب ایلیچیان اول^۳ تدبیر چنان فرمود که^۴ از هر^۵ صد و دو بیست
ایلیچی بیهوده عوان که پیش^۶ ازین بهره بولایات می رهند این زمان یکی
تمی رود^۷ مگر^۸ جهت^۹ مصالح ضروری^{۱۰} ملک می فرستند و از^{۱۱}
آن ایلیچیان برالتو^{۱۲} و یامهای بنجیک می روند^{۱۳} که به دیه بسند و به شهر
و زول ایشان همان^{۱۴} قدر باشد که آشی تسعیل بچورند یا ما^{۱۵} اسی
دیگر^{۱۶} نشیند یا اراتقی کند^{۱۷} اگر سادر ایلیچی جهت مال می رود حکم
برلیغ^{۱۸} فرمود تا در شهرها ایلیچی خانهها ساختند^{۱۹} و مرش و حامة
خواب^{۲۰} و مایحتاج ترتیب کردند تا آنجا فرو می آید و وحی معین
کرد تا در عمارت ایلیچی خانه صرف کنند و فرمود که ماسقاقان جهت خود
و متعلقان خانهها سازند یا مکرابه بگیرند و بچند حددا و مه^{۲۱} آن رجعات
مدفع شد و حلق آسایش یافتند^{۲۲} و آن عداها فراموش کردند^{۲۳} و هیچ
چیزی رهم ندارد که نانی نان یا معنی کلاه از کسی نخواهد و نام چریان اصلا
نماند و مردم از سر فراغت و رفاهیت^{۲۴} خاطر سرایبانی خوب می سازند و
ایوانها بر می کشند^{۲۵} و عمارات مشغول اند^{۲۶} و باعهای نیکو می سازند^{۲۷} و
قطماً هیچ آفرینده را^{۲۸} رهم نیست که چهارپائی در باغ مردم کند و خانه
که پیش ازین صد دیار بود این زمان^{۲۹} بهر ار دیار می دهد^{۳۰} و جمهور
عائیان^{۳۱} که پنجاه سال و زیادت بود تا حلاله وطن گردلا بودند و آواره^{۳۲}
از شهر مشهر می گردیدند^{۳۳} قامت ناخوب خویش با شهرها و مقام قدیم^{۳۴}

۱ W om - ۲ W. int حلد ملکه - ۳ W om -

۴ v 6 - ۵ L om -

۶ از چندین ایلیچی که بیهوده بولایات میروند یکی نمی رود - ۷ W pro 4 - ۸ exhibit

۹ ضروری - ۱۰ جهت - ۱۱ W - ۱۲ الا آنکه - ۱۳ L

۱۴ و چون روند راهی روند - ۱۵ exhibit ۹-۱۱ - ۱۶ W. pro - ۱۷ L om -

۱۸ یا اراتقی کند - ۱۹ W om - ۲۰ ر - ۲۱ L om, W - ۲۲ این - ۲۳ W

۲۴ و حامة خواب - ۲۵ W om - ۲۶ سائرند - ۲۷ W - ۲۸ W om -

۲۹ در آسایش اصلا [ند] - ۳۰ L om W. - ۳۱ T 18-19 = L, W, B. loc - ۳۲

۳۳ می نشاند - ۳۴ W. - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ W. om - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰

۴۱ - ۴۲ - ۴۳ W om - ۴۴ است - ۴۵ L om, W - ۴۶ آکون - ۴۷ L, W

۴۸ - ۴۹ W. om - ۵۰ می کشند - ۵۱ L om W. - ۵۲ ر آواره - ۵۳ W om

حکایت سی و هم در منع فرمودن حرسندگان و شتربانان و پیکان از رحمت مردم دانش ۳۶۶
 ۳۲ حدود می روند و دلتای دولت پادشاه اسلام ۱ مخلص تمام از میان جان
 میگویند ۲ مستجاب باد ۳

حکایت ۴

سی و هم در منع فرمودن حرسندگان و شتربانان و پیکان از رحمت مردم دانش
 S. fol. 341 v. ۱ پیش ازین هر روز معتد صاحب ناموس و خواصه که
 در بازار رفتی بجهت معامله ۶ و استحمام ۷ چند حرسنده پیرامن او در ۲
 می آمدند ۳ و میگفتند ۴ که ما را چندین روز باید داد ۵ که امروز وجه ۱۰ شاهد
 و شراب و مطرب و نان و گوشت و حواصیح و دیگر ما محتاج ما باشد نکار
 می آید ۱۱ و ترا می باید داد و اگر ندادی یا عذر گفتی سعادت میگردید ۱۲ و
 نایقه الامرا یا در می شدند یا او را سیار ۱۳ می زدند ۱۴ و بسیار بودی که در
 بداشتی و قرص بایستی کرد و در ۱۵ عرض و ناموس رفته از بازار بیرون
 نتوانستی آمدن ۱۶ و در سر راهها ۱۷ حقوق ۱۸ حقوق ایستاده بودندی و هر که
 از دست حقوق بدین طریق که تقریر رفت خلاص یا حقوق ۱۸ دیگر
 رسیدی ۱۹ و همان شیوه ۲۰ بودی ۲۱ و چون بحقوق شتربانان رسیدی همان شیوه
 بودی ۲۱ و اگر بحقوق قاصدان و پیکان رسیدی از آن بتر بودی ۲۲ و سندان
 بود ۲۳ که یک کس ۲۴ در روزی ۲۵ بهمه آن اقوام ۲۶ در می افتاد چه آمارا
 پیشه ساخته بر سر همه راهها و بازارها شسته بوده ۲۶ و مترصد صید
 ایستاده ۲۷ و تمامت حیواناتی و شهزادگان و امرا تعلق میداشتند و اگر کسی ۲۸

- ۱ - ان شاه الله الرحمن و تعالی الله ۲ W add - حله ملک ۱ W add
- ۳ - و اعلم بالصواب الله و الله اعلم الله ما باشد ۳ L. W
- ۴ - و استحمام ۱ W om - یا ۵ L - داسان ۴ W
- ۶ - و میگفتند ۹ W om - ۸ H, L, W om - ۷ L, W om
- ۱۱ - نکار می آید ۱۱ W om - می باید ۱۱ L - چه ۱۰ W
- ۱۲ - دست سعادت و خیری و ناطلی بود ۱۲ W ph. v
- ۱۳ - و در ۱۳ S om - و حرمت می زدند ۱۴ L, W add
- ۱۶ - بایستی آمد ۱۶ L om - بایستی آمد ۱۷ L om
- ۱۸ - از آن شر ۱۸ L om - حیوانی ۱۸ L, W
- ۲۰ - ۲۰-۲۱ - ۲۰-۲۱ W om - بودی ۲۱ H, L, W om
- ۲۴ - روزی ۲۴ W - بودی ۲۴ L, W
- ۲۷ - شسته ۲۷ W - ایستاده بودی ۲۶ W

قوت مقاومت و دفع بیداشت مصلحت سازصت^۱ می دید^۲ که^۳ ایشان
 می رنجیدند و می پنداشتند^۴ که منعی باشد که سفرندگان و ساربانان و
 یگان ایشان چنان شیوها کنند و بر آن^۵ قادر باشند و در روز عیدها و
 نوررها^۶ و کویلابیشی و امثال آن^۷ چهارپایان می آراستند و حقوق حقوق
 بر در خانه های نزرگان^۸ می رهند اگر خداوند خانه روی نمود آنچه
 می خواستند بالحاج^۹ می ستند و صد هزار هرزه و هدیان می گفتند و دشنام
 می دادند^{۱۰} تا زیادت متانند و بالضروره هم عرض می مردند و هم چیزی^{۱۱}
 می ستند و اگر خداوند حابه حاضر بودی یا از میم ایشان^{۱۲} روی نمودی
 هر چه می یافتند نگرور می گرفتند و پیش خراشیان و شراب جروشانی نزر
 سیار^{۱۳} گرو^{۱۴} می کردند^{۱۵} و چون خداوندش^{۱۶} راستحلاص آن^{۱۷} می رفت دو
 هزار دشنام می شمید و حلافتها می کشید و دوسه چندان که در حساب
 داشت در می داد تا قیاش خود بار گیرد^{۱۸} و بسیار بود که جامهای پوشیدنی
 بر می گرفتند و خود می پوشیدند یا در زنان^{۱۹} می پوشایدند و قطعاً باز
 نمی دادند و هر سال پنج شش روز پیش^{۲۰} از آن روزهای معهود و پنج
 شش روز پس از آن هیچ آوریده در میان^{۲۱} راهها نیارستی^{۲۲} گذشت که
 او را در پیچیدندی و هر چه لائق چنان قوم باشد^{۲۳} با وی کردندی و بدین
 شیوها^{۲۴} بر در دکاها گردیدندی^{۲۵} و از دست نیراهی ایشان بازار^{۲۶} عاقل
 شدی و تماها شکستی و هیچ آوریده تدارک نمی کرد و اکار و ارها
 چاهرا^{۲۷} از آن^{۲۸} ذوق می بود که حسندگان و ساربانان ایشان استرآن و
 شترآن را^{۲۹} پلاراید و جامه چدر آن اندارید تا از مردم^{۳۰} چیزی تواند
 سند و پرسیدندی که شما که^{۳۱} چیزی داد^{۳۲} و که چیزی^{۳۳} بداد و ایشان

— می پنداشت ۳۰ — چه ۲۰ — W. om — ۲۷. p. ۳۶۱ — ۲۰ — W. om —
 — انواع ۴ — W. om — ۵ — et in — ۶ — روزهای عهد و نورر — T. = W. B —
 — نزر سیار ۸ — W. om — چیزی ۷ — W — ما بجا ۶ — W. —
 — ۱۱ — L. W. om — ۱۰ — L. W. om — نگرور ۹ — W —
 — بارست ۱۴ — W. — ۱۳ — W. om — کرف ۱۲ — W. —
 — شیوه ۱۶ — W. — هر چه از آن قوم آمد ۱۵ — W. p. h. r. s —
 — شترآن ایشان ۱۹ — W. — بازارها ۱۸ — W. — بازارها ۱۷ — W. —
 — داد ۲۱ — L. — ۲۲ — W. om — ۲۰ — W. om —

حکایت می و هم در مع مردمی سرسنگان و شترمانی و یکنان از زحمت مردم بدین ۳۶۳
 بدین سبب مستظهر و مستولی می شدند^۱ و معتضدترین رحمت و قلات و
 احرا حیات مردم ازین^۲ معنی بود و مردم چون می دیدند که بدان طریقه
 در و حومه بیایگانی^۳ برور و شعاعت و^۴ آرام که سحت تر از رور باشد
 همواره از مردم می توان ستد اکثر حلق طریق حرسنگان و شترمان و
 یکنان گرهند^۵ و با ایشان^۶ متفق شدند و بر^۷ هر حرسند ده بیکار و
 رد و آتش رانی^۸ جمع می گشتند و بجائی رسید که دفع و تدارک آن از^۹
 حمله مشکلات^{۱۰} بود پادشاه اسلام خالد ملکه^{۱۱} چون با سایشی ملک می نمود
 حکم کرد که هر حرسند^{۱۲} و شتران و یک که^{۱۳} از کسی چیری خواهد
 اورا^{۱۴} یا سا^{۱۵} رساند و در عیدها و روزها بهر وقت که آوار حرس و درای
 اشتران و^{۱۶} اشتران شیبید کریکتان را^{۱۷} می نمود که رحم چاق سر و
 دست و پای ایشان می شکستند و فرمود تا بذا ردد که^{۱۸} هیچ آفریند
 چیری حرسنگان و شترمان و یکنان نهد و هر کجا که اشتران و شتران
 گرداند^{۱۹} ایشان را ردد و یمن^{۲۰} معدلت^{۲۱} و از سیاست او^{۲۲} آن رحم
 و عذاب از حلق مکتی بقتاد و این دمان هیچ کدام از آن حماعت را یلرای
 آن نیست که تائی مان از کسی^{۲۳} خواهد^{۲۴} و این^{۲۵} سوداها از سر ایشان
 میرون رفت و نقش آن از خاطر^{۲۶} آن قوم محوشد و عالم از شر ایشان ایمن
 گشت ارد تعالی^{۲۷} F fol 342 z. سزیه معدلت^{۲۸} و انصاف پادشاه جهان^{۲۹}
 انداندر^{۳۰} بر سر عموم حلائق طاق و پاینده دارد^{۳۱} محرمه الی و آله^{۳۲}
 وسلم

- ۱ - بیش گرهند ۳ - حومه رایگانی ۲ T. W - ار H. L. om
 ۴ - و آتش رانی L. om ۵ - یا سا ۶ - L. om
 ۷ - حرسند و ۸ W om - سلطان ۹ W om
 ۱۰ - گرداند ۱۱ W om - یا ساولا ۱۲ L. om
 ۱۳ - رساند ۱۴ W om - یمن ۱۵ W om
 ۱۶ - خاطرها ۱۷ L. W - آن ۱۸ L. W
 ۱۹ - دارد ۲۰ L. W. om - اسلام ۲۱ L. W
 ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ W om ۲۵ - علی الصلوات والسلام ۲۶ L. om

حکایت ۱

چشم در منع فرمودن از مشادن گنیزکان رور در حرابات^۱
 همواره در شهرهای بزرگ رمان فاحشهها در پهلوی مساحد و حاققات
 و خانههای هر کس^۲ می‌شاندند و نیز کسیرکارا^۳ که از اطراف می‌آوردند
 چون جماعت حراباتیان مهایی موافقت از دیگران می‌خردند^۴ اکثر شمار در
 فروختن ایشان میل^۵ بمعامله آن جماعت میکردند و بعضی از کسیرکان که
 حیثی^۶ و قوی^۷ داشتند در نفس خود^۸ نمی‌خواستند^۹ که ایشانرا
 بخرابات^{۱۰} فروشد و باحار و آکراه می‌فروختند و بکار مد می‌مشاوند پادشاه
 اسلام خلفه مد که فرمود که خرابات^{۱۱} بهادن و رمان فاحشه مشادن اصلا کار
 محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم لیکن چون از قدیم
 الایام^{۱۲} از جهت^{۱۳} بعضی مصالح در آن باب افعال عوده آید و آن قاعده مستمر
 گشته دهه^{۱۴} واحده^{۱۵} مع آن منستی نگردد^{۱۶} متدرج سعی باید نمود تا
 بتائی^{۱۷} مرتفع گردد حالی عورتائی که ایشانرا میل^{۱۸} بآن کار باشد و لازم
 فرماید از آن ورطه^{۱۹} خلاص باید داد چه جهد بسیار باید کرد تا ناقصی را کامل
 گردانند آرا که بخصتی مد میل بود اورا تا کراه^{۲۰} بر آن داشتن ظلمی^{۲۱}
 صریح باشد^{۲۲} و عظیم^{۲۳} مد و بالایی است^{۲۴} بدان سبب برلیع اصدا را افتاد
 که هر کسیرک^{۲۵} که اورا میل بخرابات^{۲۶} باشد اورا^{۲۷} تا آن جماعت هروشد
 و آنچه در حرابات آید هر کدام که نخواهد بیرون آید اورا مانع مشوند و
 ایشانرا^{۲۸} در هر پایه و هر جس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشانرا^{۲۹}
 بخرند و از حرابات بیرون آرند و بشوهری که احتیاز کند^{۳۰} دهد^{۳۱}

۱ L. om. — ۲ L. کسی — ۳ L. کسیرکان — ۴ W. داستان — ۵ W. om. —

۶ W. حیثی — ۷ L. W. om. و قوی — ۸ W. داشتند — ۹ W. ار جهت — ۱۰ W. : —

۱۱ W. باسای — ۱۲ L. om. — ۱۳ L. ظلم — ۱۴ W. : —

۱۵ W. : — ۱۶ L. om. — ۱۷ W. : — ۱۸ L. : —

۱۹ W. : — ۲۰ L. : — ۲۱ W. : — ۲۲ W. : —

۲۳ W. : — ۲۴ W. : — ۲۵ W. : — ۲۶ W. : —

۲۷ W. : — ۲۸ W. : — ۲۹ W. : — ۳۰ W. : —

۳۱ W. : — والسلام و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین L. add — و سلم تبلیها

فہرست اسماء الرجال و القبائل و الأماكن

<p>ابو یزید شہزادہ ۱۵۰ ۱۵۴ . ابو سعید اموالخیر ترمذی شیعہ ۲۰۸ ابھر ۳۸: ۳۹: ۴ : ایتقا امیر ۲۰ ۲۰۰ ۱۰۵۰ ۱۷۸ . ایورد ۲۳ ۲۳ ۱۴۰۰۵۲ اتراک ۳۵۹۰ اتراک تولاریج ۱۷۱ . احو سکوری ۱۷۷ احمدخان سلطان ۱۱۰ ۵۹ . احمد کبیر سیسی ۱۴۶ احتاجی ۷ اغری کو ۹ ادرم ۷ اراکیور ۲۸ ارامہ ۱۲۸ آران فشلاخ ۱۱ ۸۷ ۸۸ ۹۸ ۱۰۰ ۱۱۷ ۱۲۱ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۵۱ ۳۵۰ اربل ۱۴۹ ۳۵۰ اردمل ۹۰ ۱۰۲ ۱۰۳ ۳۵۰ اردبیل قاصی ۲۳۶ اردشیر ۲۶۸ اردن الروم ۹۸ اربھان ۱۷۲ ارس ۸۴ ۹۲ ارسلان اصل ۶۰ ۶۱ ۶۵ ۹۷ ۹۹ ۱۰۰ ۱۹۲ ارشک ۸۴ ارغای یشکیجی ۸۳ ۹۷ ارغوی روح نرغوی خان ارغوی ذکا ۱۳ ۲۵ ۵۵</p>	<p>آب باریک ۱۷۱ . آسکون ۳۰ آحو سکوری روح نامو سکوری آندیسان ۱۱: ۱۵: ۱۶: ۲۳ ۲۶ . ۳۱ ۳۳ ۳۴ ۳۸ ۴۱ ۵۰ ۵۵ ۵۶ ۹۱ ۹۲ ۱۰۳ ۱۳۶ ۳۵۰ . آشوقا روح ناشی بوقا آبی باغ ۹۹ آبی خواجہ ۵۷ ۸۳ آفتخہ اردھان ۱۷۲ آموی ۲۶ ۴۱ ۶۱ ۸۵ ۸۵ ۷۷ ۲۵۷ : ۲۸۸ ۲۹۰ ۳۰۵ اناتای بویان ۱۴ ۲۸ ۱۲۳ انانار روح انانارخان انانارخان ۱ ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۷۰ ۷۲ ۷۷ ۸۳ ۱۰۵ ۱۲۸ ۱۶۵ ۱۶۶ ۲۴۱ ۳۱۳ ۳۱۵ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۵۰ انانار روح انانارخان انان ۱۰۷ ۱۰۹ ۱۱۰ ابرہیم بیر ۱۰۰ ابرہیم حلبی ۱۶۹ ۲۱۵ ابرہیم سکوری ۶۷ ۷۳ ابقاخان روح انانارخان ابوالحسن حرفانی تربت ۲۰۸ ابو الوطی: مرار شریک سیسی ۱۰۶ ابوبکر آمان ۸۸ ۹۹ ابوبکر عایشہ ۴۳ ابوبکر داد کماندی ۱۶۶ ابو حبیہ کوی ۱۰۷ ابو بیری ۱۳۲</p>
--	--

۴۶۶ قسم سوم داستان طرازخان از تاریخ قاریان و شهیدالدین

اصفهان ۲۹ ۴۰ ۱۰۶ ۱۹۰ ۲۵۰۰	ارغون حاجی: ۱۱۶
اصحاب ۲۰۴	ارغون خان ۱ ۴۰۲: ۶: ۷ ۰۹
اعترافی ترخان پسر حبیله ترخان ۱۴۹	۱۱ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰ ۱۳۰
انجمن: ۱۹	۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹
انقرامیاب لر - فانك - ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴	۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹
اربع ۲۰۶ ۲۰۷	۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹
اقبال: ۱۲۱	۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹
اقبال پسر ارفقو بیان بی اینکای بوبان	۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹
۱۲۳ ۹۸:	۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹
افوقا امیر ۱۳ ۶۳ ۷۰ ۸۶	۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹
اقبوقا پسر تایتاق ۱۵۴	۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹
آکاسر ۲۰۴	۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹
الاتع: پایلایع ۲۷ ۱۱۱ ۱۱۶ ۱۲۵	۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹
۳۵۰	۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹
الانو امیر ۲۰ ۲۱ ۲۴ ۲۷ ۲۸	۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹
۲۹ ۱۰۲	۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹
الامریک شهراده ۹۴ ۱۰۴ ۱۵۲	۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹
۱۵۳	۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹
البنکی امیر ۱۲۲	۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹
التاحو لقا: ۱۳۳	۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹
التیمیر پسر همدورد روح باختنور پسر همدورد	۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹
الچاینو سلطان روح باولچاینو سلطان	۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹
الغای قتلح روح باولچای قتلح	۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹
الچو شهراده ۱۳ ۱۴ ۱۱۸ ۱۲۱	۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹
الو برادر ایلیچیدای قوشچی ۱۱۲ ۱۲۳	۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹
الی: ۱۲۸	۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹
المنعاق امیر بورد ۱۱۶	۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹
امیر دباح پادشاه موس ۸۷	۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹
امیرالدین ایداحی ۱۳۵	۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹
انار ۱۰۶ ۱۴۵	۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹
اندارجی شهراده ۲۲ ۳۳ ۳۵ ۳۶	۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹
انجیل امیر ۱۱۰	۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹
انجیل پسر حارود جانر ۴۶ ۵۲	۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹
انسخری ۴۷	۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹
اندند ۳۲	۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹
اوشیر وای ۲۶۸	۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹
	۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹
	۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹
	۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹
	۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹
	۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹
	۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹
	۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹
	۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹
	۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹
	۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹
	۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹
	۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹
	۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹
	۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹
	۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹
	۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹
	۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹
	۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹
	۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹
	۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹
	۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹
	۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹
	۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹
	۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹
	۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹
	۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹
	۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹
	۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹
	۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹
	۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹
	۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹
	۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹
	۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹
	۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹
	۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹
	۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹
	۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹
	۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹
	۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹
	۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹
	۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹
	۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹
	۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹
	۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹
	۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹
	۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹
	۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹
	۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹
	۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹
	۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹
	۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹
	۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹
	۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹
	۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹
	۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹
	۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹
	۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹
	۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹
	۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹
	۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹
	۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹
	۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹
	۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹
	۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹
	۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹
	۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹

ایستور پسر قوتقوتای شهراده ۹۶: ۹۹:

ایضورتای قازان ۱۹: ۲۰ ۲۲ ۲۷:

ایضورتان رجوع باوجورستان
ایکو تیسور حاتین ۴۸:

ایل ناسپیش ۹۹: ۱۲۷
ایلیکی ۱۳۰:

ایل سوا ۱۱۹:

ایستور امیر ۲۷:

ایستور پسر مهدوقور ۸۴ ۹۱ ۹۲:

ایلتورمیش حاتین معطه ۱۰۰ ۱۰۴:

ایطجیدای قوشچی ۵۹: ۶۴ ۶۷ ۷۰:

۷۲ ۸۲ ۸۶ ۹۱ ۹۴ ۱۲۳:

ایلهار پسر قوتقوتای ۱۰۴:

ایلهار امیر ۱۱ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۴:

۸۰ ۹۳ ۹۷:

ایلهار شهراده ۸۴ ۹۲:

ایلسر رجوع ایلهار

ایلدور شاه ۳۰:

ایلقشاح سحر گمخالو ۱۳۴:

ایلیکای سوا ۶۸:

ایسکه سو ۱۹:

ایسه ملک پسر اشک توشی ۶۷ ۶۹:

ایواهلان ۱۲ ۶۲ ۷۰ ۸۱ ۱۲۷:

ایوگان فحول ۲۴ ۸۴ ۹۰:

باب نوما ۱۲۹:

باب سوا ۱۱۶:

بانکر امیر ۱۱۲:

بانحر ۸۵:

باجیس ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۶ ۲۹ ۳۴:

۴۹ ۱۴۰:

بارق (طوق باروق و باریق) عشی حنای

۸ ۱۰:

بارونی ۲۹:

بارولا پسر خواجه ی بسور سوا ۹۱:

۹۷ ۹۸ ۹۹:

امر: ۸۸:

اوتمان: ۶۴:

اودان شهر اسلام ۸۴: ۹۱: ۹۲: ۹۳:

۱۰۳ ۱۲۰ ۱۲۳ ۱۳۱ ۱۳۴:

۱۳۷ ۱۳۸ ۱۴۰ ۱۴۷ ۱۴۹:

۱۵۱ ۱۸۰:

اوزانبیر ایلسی ۵۰ ۵۰ ۵۶ ۵۷:

اورجوقا ۲۶ ۵۶ ۱۱۰:

اورجوقا ۵۷:

اورکس مالک ۱۷۶:

اوروک حاتون، اوروک حاتون ۶۴ ۹۰:

اوکتای ۳۱۱:

اوتورمیش رجوع نایلتورمیش

ایطیشور ۱۰۰:

اوبلیتور یوق ۱۵۸ ۲۶۷:

اوبلیتور سلطان ۲۰ ۱۶۰:

اوبلیتور قشع ۱۰۰ ۱۰۷ ۱۵۰:

اول سو امیر ۱۰۳:

اولقوتوب قیو ۹۷:

اونکوت قیو ۷:

اویرات قیو ۹۷:

اویراتای ۱۰۲:

اویراتای طاران قران ۱۵ ۱۱۲:

اویس ۷۶:

اویسور قیو ۳۱۸:

اویسور لاد ۱۶۷:

اویسورتان ۳۵۰:

اویسوری خط ۸:

ایسقول امیر ۲۷۹ ۲۸۰:

ایران ملک ۳۴۹:

ایران رحس مالک ۶۴ ۱۶۰ ۱۶۹:

۳۵۰:

ایسان سوا چنگچی ۵۹:

ایساورور ۲۴:

ایسن امیر ۱۲۳:

۳۶۸ قسم سوم داستان قارآن خان از تاریخ هارانی و شهیدالدین

۳۱۰	۳۰۸	۲۶۷	۲۶۴	۲۳۸	ماریم: ۱۰۰:
			۳۵۰	۳۴۷	امیش: ۱۳۴۰:
			مستور قصبه ۵۲۰		باغ اوخان: ۳۲۷۰.
			هدای اشکنی ۶۵		باغ حسینی: ۹۱
			مکور سین: ۱۷۸-		باغ عادل: ۱۱۷:
			بلخ: ۸۵: ۳۵۰:		باغ مبارک تبریز: ۱۰۴:
			لقان حاتون رجوع سولطان حاتون		ماشرد: ۱۲۳:
			مدیحین ۱۴۳		کاکو: ۱۱۸:
			موجهور امیر: ۱۲۱.	۱۰۵	۱۰۴
			بوراجر: امیر بودور: ۱۱۶	۱۲۱	۱۱۷
			بورالنسی: امیر: ۵۹	۵۲	۴۶
۷۱	۶۳	۵۹	۵۶	۱۳۳	مادحای امیر نورچیان: ۹۹۰
					بابسوخان: ۱۱
۲۸۰					۳۱
۲۸۱					۲۳
					۷۱
					۱۵
					۶۱
					۶۳
					۶۵
					۶۶
					۶۷
					۶۸
					۶۹
					۷۰
					۷۱
					۷۲
					۷۳
					۷۴
					۷۵
					۷۶
					۷۷
					۷۸
					۷۹
					۸۰
					۸۱
					۸۲
					۸۳
					۸۴
					۸۵
					۸۶
					۸۷
					۸۸
					۸۹
					۹۰
					۹۱
					۹۲
					۹۳
					۹۴
					۹۵
					۹۶
					۹۷
					۹۸
					۹۹
					۱۰۰
					۱۰۱
					۱۰۲
					۱۰۳
					۱۰۴
					۱۰۵
					۱۰۶
					۱۰۷
					۱۰۸
					۱۰۹
					۱۱۰
					۱۱۱
					۱۱۲
					۱۱۳
					۱۱۴
					۱۱۵
					۱۱۶
					۱۱۷
					۱۱۸
					۱۱۹
					۱۲۰
					۱۲۱
					۱۲۲
					۱۲۳
					۱۲۴
					۱۲۵
					۱۲۶
					۱۲۷
					۱۲۸
					۱۲۹
					۱۳۰
					۱۳۱
					۱۳۲
					۱۳۳
					۱۳۴
					۱۳۵
					۱۳۶
					۱۳۷
					۱۳۸
					۱۳۹
					۱۴۰
					۱۴۱
					۱۴۲
					۱۴۳
					۱۴۴
					۱۴۵
					۱۴۶
					۱۴۷
					۱۴۸
					۱۴۹
					۱۵۰
					۱۵۱
					۱۵۲
					۱۵۳
					۱۵۴
					۱۵۵
					۱۵۶
					۱۵۷
					۱۵۸
					۱۵۹
					۱۶۰
					۱۶۱
					۱۶۲
					۱۶۳
					۱۶۴
					۱۶۵
					۱۶۶
					۱۶۷
					۱۶۸
					۱۶۹
					۱۷۰
					۱۷۱
					۱۷۲
					۱۷۳
					۱۷۴
					۱۷۵
					۱۷۶
					۱۷۷
					۱۷۸
					۱۷۹
					۱۸۰
					۱۸۱
					۱۸۲
					۱۸۳
					۱۸۴
					۱۸۵
					۱۸۶
					۱۸۷
					۱۸۸
					۱۸۹
					۱۹۰
					۱۹۱
					۱۹۲
					۱۹۳
					۱۹۴
					۱۹۵
					۱۹۶
					۱۹۷
					۱۹۸
					۱۹۹
					۲۰۰

بہاولدین خراسانی : استاد : ۲۸۸-۲۹۱ : تاریخ : امیر ۹۹ ۱۴۸ ۱۴۹-۱۵۴

ہتان : ۹۲ : ہرام گور : ۱۳۳ : تاریخیت پسر شیرامون جوان پسر حوربامون (حورماخان) ۱-۴

پنکینور : ۱۳۰ : شہت - بلاد - ۱۸۸ : پٹن : لقت : ۱۷۱ : یگان : ۹۹

عین : ولایت : ۲۰-۲۳ : نمبر : دارالملک : ۳۱-۳۸ : ۳۹-۴۱

پارسی : لقت : ۱۷۱ : ۸۱ ۸۰ ۸۶ ۸۷ ۸۹ : ۹۲ : ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۱۰۲ : ۱۰۴

یل زرد : ۳۹ : یول خسرو : ۸۸ : ۱۱۱ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۲۰ ۱۲۴

یول سرخ سراہہ : ۱۴۹ : ۱۲۵ ۱۲۸ ۱۳۱ ۱۳۷ ۱۳۸ : ۱۴۰

یول سنگکو نیور : ۹۹ : ۱۴۰ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ : ۱۵۹

یولاد آقا : ۱۷۱ : یولاد چیکساک امیر : ۶۵ ۷۱ ۱۱۱ : ۱۴۲ ۱۴۳

یولاد آقا امیر : ۱۱۱ ۱۱۵ ۱۱۶ : ۱۴۸

چٹانہ : ۹۶ : ۷۸ ۷۹ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲

یشکہ : ۱۵۹ : یشکین : ۸۸ ۹۶ : ۱۳۰ ۱۳۶

یلسمار : ۹۹ ۱۰۲ : ۱۰۰ ۷۸ ۷۲ : ۱۰۶

تاج الدین ایلدور : ۵۶ : تارمدار امیر : ۹۰ : ۷۸ ۸۶ ۹۳ ۱۴۳ ۱۷۵

تاریک : ۲۰۰ ۲۰۱ : ۲۲۳ ۲۷۷ ۲۸۱ : ۳۳۱ ۳۵۵

تاریک : امراء : ۲۱۲ : تاریک : ینکچان : ۳۸۲

تاریک حکام و وزرا : ۲۳۸ : تاریک : رحبت : ۲۶۹

تاریک : شیوہ : ۱۷۲ : تاریک لشکرهای : ۳۱۰

تاریک وزرا : ۲۴۱ : تاریک : ۳۸ ۳۹ : ۳۲

تاریک : ۱۲۶ : تاریک : ۱۲۸ ۱۲۹ : ۱۰ ۱۶ ۱۷ ۲۲

تاریک : ۲۰ : تاریک : ۲۰

۳۲۰ قسم سوم داستان خانان خان از تألیف طراز رشیدالدین

جرمیان : ۳۶	قلعه : ۱۸۲ .
حصار . ۱۲۰ . ۱۳۰ . ۱۳۲ .	قلعه یسر یکپیسور : ۲۹۱
سنافور پختو : ۱۳۱	تخته . ۳۷ . ۳۸ . ۱۰۲ .
خانان باور و چنان باور : ۱۴۱	نوداسور . ۸۰ . ۸۶ . ۸۹
حصای . ۱۳۰ . ۱۱۱ .	نودای خانون : ۳۰۸ :
خفخور رجوع محضور	نورگان موران . ۶۳ . ۶۷ . ۹۸ .
حلاز . قبله : ۹۹	تورمیش خانون : ۲۸ . ۳۱
خانان ابراهیم سواملی : شیخ : ۱۰۶	نوری : ۱۰۰
خانان الدین اسکندری : ۱۴۶	نورهای : ۴۷ .
خانان الدین دستجردان : ۸۹ . ۸۱ . ۸۰	نورهای امیر : ۱۱۳
۱۰۸ . ۱۰۷ . ۱۰۶ : ۱۰۰ . ۱۰۰	نورهای احسانی : ۹۱ . ۹۲ .
: ۱۰۹	نورهای : ۹۲
حصای امیر : ۱۱۳	نورهای پادشاه اولوس تیباق : ۱۰۰ . ۱۳۶
حصال و چچمال : ۱۰۸ . ۱۴۱	نورهای خانون : ۱۰
حصه : ۲۷	نورهای یارمچی : ۱۰۴
حاشاک : ۳۲ .	نورهای خانون : ۱۴ .
حاصر : ۹۲	نورهای یسر و نورا یارمچی امیر نوران : ۱۳ .
حوظان : ۲	۳۸ : ۴۰ : ۶۳ : ۶۶ : ۶۷ : ۷۰ .
حوشی : ۱۳۳ . ۳۱۱	۷۲ : ۷۳ : ۷۴
حوشی قاسار و قسار : ۹۷ . ۱۲۰	نورکال امیر : ۶۱ . ۶۴ . ۷۱ . ۸۲ . ۸۴
حورید : ۲۸ . ۲۹	۹۱ : ۹۲ : ۹۳ : ۱۰۰
حورجانان : ۳۷	نورکالی : ۱۰ .
حورمانعون : ۱۰۴	نورکال قرا امیر نوروز : ۱۱۶ .
حورمانان رجوع نورمانان	نورکال پسرهم اوچان : ۹۹ . ۱۰۰
حورمانان : ۴۷ .	نورکالی جان : ۱۰ . ۱۲۸
حورمانان : ۵۴ .	نهران رجوع بطهران
حوشی : ۲۶ . ۵۷	ساحرم : ۲۹ .
حوق قلعه : ۱۰۸ .	حارنک : ۵۴
حوقخور : ۳۳	حام : ۲۹ . ۸۵ . ۱۱۲
حوقین : ۱۲۱ . ۱۲۲ . ۱۴۳	حام شیخ الاسلام : ۱۱۲ . ۱۱۵
حوق گورگان : ۱۰۱	حامع سوق السلطان : ۱۰۷
حوقین : ۱۹ . ۲۳ . ۲۷ . ۲۸ . ۳۲ . ۳۳	حرمجان : ۱۸۰ . ۳۱ . ۳۲ . ۳۳ . ۳۷
حوقین : ۸۴ . ۹۵	۴۰ : ۴۱ : ۴۴ . ۵۰ . ۵۰ . ۱۰۲
حوقین : ۹۵	حرمجان رجوع محرمجان
حوقین : ۳۷ . ۳۸	حرمجان رجوع محرمجان
حوقین : ۸۱	حرمجان : ۲۰ . ۲۱ .

- چرخدای روح بحیرقندی
 چرخدای روح بحیرقندی
 چرخس امیر: ۱۲۳
 چغان ناورد روح بجمان ناورد
 چچیمان روح بصمصال
 چنگرخان روح بچینگگیرخان
 چس خانین: ۱۰۰
 چویان امیر: ۸۱: ۸۳، ۸۹، ۹۹، ۱۱۱
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰
 ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۹
 چهارده: ۵۶
 چهارطاق: ۱۳۳، ۱۴۷
 چهارک روح بصیچک
 چهارک: امیر، ۵۹، ۸۶، ۹۱، ۹۵، ۹۹
 ۱۲۷، ۱۳۰
 چین: ۱۷۶
 چینگگیرسل: ۱، ۲، ۵۹، ۱۲۸، ۱۸۴
 ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۳۰۳، ۳۴۹
 حاجی بادر بورور: ۱۵، ۴۶، ۵۷
 ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰
 حاجی رمضان: ۱۱۳، ۱۱۵
 حاجی زری: ۹۷
 حاریک: ۴۸
 حل الصالحیه: ۱۲۹
 حول: ۱۳۲
 حبیب خلیفه رشید باناری شح: ۱۵۳
 حدیث: ۱۴۴
 حرای: ۱۴۵
 حسام‌الدین استاد الدار: ۱۴۷
 حسام‌الدین ابیک حنائی: ۴۲
 حسام‌الدین لاجی: ۱۴۶
 حسام‌الدین کر: ۱۰۴
 حسن: ۷، ۴
 حسین گورگان: ۱۱۱
 حلس: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۷
 حله: ۱۰۶، ۱۴۰، ۱۴۳
- جام: ۱۲۶
 جام: ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۷
 جیزد: ۳۶
 جاپور: ۱۴۷
 خالد بن الولید سبب الله: ۲۱۵
 حاقین: ۱۱۰
 خای احتاجی: ۱۵۲
 خاوران: ۵۲
 خبوشان: ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۰
 ۵۵، ۷۸، ۱۰۳، ۱۶۶
 ختای اطنای: ۱۵۰
 ختای طرازگان: ۲۷۲
 ختای بلاد: ۱۶۶
 ختای تواریخ: ۱۷۱
 ختای شیوة: ۱۷۲
 ختای شمالک، ولایت: ۱۰۱، ۱۴۳
 ۲۰۷، ۲۷۱
 ختای اعول: ۱۱۸
 ختای لست: ۱۷۱
 خراسان: ۷، ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۲۳
 ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷
 ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۱، ۵۶
 ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۶، ۹۵
 ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳
 ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۴
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۶۹
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶
 ۲۰۸، ۲۳۸، ۲۳۳، ۲۷۵، ۳۱۰
 خرمسند شهراده: ۶۴، ۸۴، ۹۱، ۹۲
 ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱
 ۱۴۰
 خرقان: ۹۸، ۱۵۸
 خرمابه (?): ۴۰، ۴۱
 خرمسجی (?): امر: ۱۰۶
 خرو (خسرو) دوق: ۴۹

۳۷۲ قسم سوم داستان گلزار خان از تاریخ گلزاران رشیدالدین

دردبان اقوم: ۲۰	خوشه شاه: ۹۵
دیوور خاتون: ۱۲۴: ۱۲۰	حطبه بنایور: ۳۲۰
دوی: ۱۳۵	خلیزی: ۱۳۶
دولادای رجوع مطولادای	خوار: ۱۱۲
دولت شاه پسر ابوبکر دافغانندی: ۱۴۱	خوارن شهر: ۲۰۶
دوقسی خاتون: ۱۰۴: ۱۰۴	خوارزمی ترخان: ۰۲۳
دمجوارخان، دمجوارگان: ۹۴- ۱۴۵	خواب: ولایت: ۰۲۶
دهستان: ۰۳۳	خوجان: ۰۳۵۰
دیار بکر: ۸۷- ۹۷- ۹۸- ۱۲۲: ۱۲۴	خوی: ۰۹۵
۱۳۵: ۱۴۵: ۳۱۰: ۳۵۰	خیار قلعه: ۱۹۴- ۲۴
دیار ربیع: ۸۷: ۱۴۷	خیل بزرگ: ۵۷ ۵۶: ۱۰۹
دیار شام: ۹۷: ۱۴۳	دلان قومیق: ۰۲ ۲۶
در مسیر: ۱۴۷	دلان بارود: ۱۱۹- ۱۱۸
دیو سار: ۶۷	دامغان: ۲۹- ۰۹: ۳۷- ۳۰: ۴۰: ۴۱
راندگان: ۱۹- ۱۸- ۱۶- ۹۰: ۲۲: ۲۰	۱۱۲: ۰۶
۱۰۳ ۵۵: ۱۵۰: ۴۹: ۲۷: ۲۳	داشتند: ۱۲۱
رأس المین: ۱۲۲- ۱۲۴- ۱۳۲	داشتند چهار: ۱۱۲- ۲۳۰
رباط سنگ بست: ۱۷: ۲۷	داود ملک: ۱۱۷
رباط وصی: ۱۳۲	دجله: ۱۳۰- ۱۳۴- ۱۴۷- ۲۰۳
رحمة القتام: ۱۴۵	دریغ: ۳۱۰- ۳۱۰- ۳۵۰
رشید طبیب: ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۴۵- ۳۵۷	دریغ ریگی: ۱۳۰- ۱۴۹
رقه: ۱۳۳- ۱۴۷- ۱۳۵	دوره خسرو: ۰۱۶
روحه: ۳۵۰	دورانه و روحیه: ۰۱۲۰
روم مالک: ۸۳- ۸۶- ۹۶- ۱۰۱	دشت قیجاق: ۱۷۶
۱۰۵- ۱۱۱- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳	دش کر بلا: ۲۰۳
۱۲۴- ۱۲۸- ۱۴۱: ۲۰۶: ۲۸۲	دقی خامون رجوع تنوقی خاتون
۳۱۰- ۳۵۰	دقوزخاتون رجوع مطوقرحامون
ری: ۳۳- ۳۷- ۳۹- ۸۲- ۸۹- ۹۸	دلان قدق رجوع مدالان حودوق
۱۱۱- ۱۱۲- ۱۵۸- ۳۵۰	دعاوند پایلایم: ۱۰- ۳۱- ۳۷- ۳۸- ۳۹
رنجان: ۶۷- ۳۵۰	۴۰- ۴۱- ۴۲- ۷۳- ۷۵- ۸۲
رید: ۹۳- ۲۳۱	دمشق: ۱۲۸- ۱۳۰- ۱۴۷- ۱۷۵
ریرآباد: ۱۹- ۲۰	۲۱۵
رین الدین سغد: ۱۲۹	دندی خاتون رجوع بدوقسی خامون
رین الدین قاسمی: ۱۲۰	دسرد: ۱۲۴
سابلش امیر: ۱۸- ۱۹- ۳۰- ۳۷- ۳۸	دوا شهراند: ۹۷- ۱۴۹
۴۴- ۴۵- ۴۶- ۵۱- ۵۲- ۵۳- ۹۷- ۹۹	دور (۱): ۵۰- ۵۰

- محمدالدين جشي ' ۱۳۵ : ۰۶
 محمدالدين ساويي ' صاحب ديوان : ۳۳
 ۱۴۵ ۱۳۴ ۱۲۰ ۴۲ : ۳۸ ۲۷
 . ۳۲۹ ۱۵۸ : ۱۵۵ : ۱۵۳
 سعورلوق رحوع سعورلوق
 سفيدرود . ۵۹ : ۶۲ . ۷۶ ۷۲ ۸۴
 ۹۷ . ۹۱ : ۹۰
 سفيدكوه . ۲۱۵
 سلجوق ' سلاطين ۳۵۹
 سلجوقي سلاطين ۲۳۰
 سلجوقي ' سلطان سنجار ۲۰۸ :
 سلطان : امير ' ۱۲۷ . ۱۴۵ ۱۹۳
 سلطان بايزيد : تومت ۲۰۸
 سلطان حومان ' امير ' ۱۲۷
 سلطان ۵۵۱۵ استرآباد ۳ ۳۲ . ۳۶ :
 ۰۵۶ ۵۵ . ۵۰ ۴۴ ۴۱ . ۳۷ ۳۶
 سلطان شاه پسر بوردور ۷۰ ۷۵ ۲۵۰
 سلطان کرمان ۱۴۰
 سلطان مسعود . ۱۲۶
 سلطان مصر ۱۹ ۲۸ ۳۰ ۴۱
 سلطان ميدان (كلندر) ۱۹ ۲۸ ۳۰
 ۴۱
 سلطان سب حانوي ست اتامك علاه الدين
 والديك ابن اتامك محمودشاه : ۷۵
 سلطان يساول ۱۳۰ ۱۳۳
 سلمان ۷۶
 سلميه ۱۲۶
 سليمان ۵۲ ۹۴ ۱۰۷ . ۱۰۹
 سليمانشاه ۹۱
 سناغار بويان ۱۰۵
 سلقان رحوع سلقان
 سنان ۹ ۱۱ ۲۱ ۳۰ ۳۲ ۲۹
 ۵۶ ۱۱۲
 سنان : قاضي ۱۷۹ :
 سنان : ۳۶ ۳۷ ۳۸
 سندان ' ديه : ۱۰۶
- ساملش پسر بوردور : اميرزاده ۱۲۷۰
 ۱۳۲
 ساملش رحوع ساملش
 ساملش كلخي : ۹۹
 ساملش . نامك بوردور ۱۱۰
 ساتي پسر لادي ' ۹۸ ۹۹
 ساداق . امير ۱۴۰
 ساداق ترخان ۱۶۰ ۱۷
 ساربان ' امير : ۱۱۲
 ساربان پسر سوحاق بويان ۹۱ ۱۲۰
 ساربان پسر فايدو . ۹۷
 ساربان پسر بيگي : ۱۶ ۲۴
 ساجوق حانوي ۱۰
 سايه ' ۹۸ : ۱۵۸
 سايقان ۱۴۷
 سايقان اقباسي ۳۱
 سايقان هولاحو امير هراوه ۹۹
 سروراد ۷۲
 سينرود رحوع سينرود
 سلسش رحوع ساملش و ساعش
 سحاس . ۹۰ ۹۲ ۳۵۰
 سده ' امير ۱۱۲
 سراپ ۹۰
 سراو . ۸۱ : ۱۰۲ :
 سراو ۱۰۳
 سراي حومه گورگان قتلخ ۱۵۱ ۱۵۵ .
 ۱۵۸
 سراي منصوريه ۹۹ ۳۵۰
 سرتاق : امير ۲
 سرحسن ۱۶ ۲۴ ۴۶ ۴۸ ۴۹ ۵۲
 ۵۴ : ۵۵ . ۱۴۰ ۳۵۰
 سركيس پسر نازين ۹۹ ۱۰۰
 سرميش واليه بوردور ۱۵
 سرميش : ۱۲۲ ۱۲۶
 سروخ ۱۴۵ ۳۵۰
 سعدالدين ۲۶ .

۳۷۴ قسم سوم داستان طراز خان از تاریخ طرازی رشیدالدین

۱۳۳. ۱۳۱. ۱۳۰. ۱۲۴: ۱۲۲	. ۱۴۴ ۱۳۳ ۱۳۲. ۱۳۰. ۱۲۴	سنگار
۱۴۷: ۱۴۵. ۱۴۳: ۱۴۰: ۱۳۴	: ۱۴۲ ۱۴۵	
۲۹۶: ۱۷۹. ۱۷۵. ۱۵۴. ۱۴۹	۲۰۸	سنگار. سلطان گنبد
: ۲۵۷		سنگ سواد: ۱۸
: ۲۳: شامکان		سهند: کوه: ۱۴۹
۱۲۴: ۱۲۳. ۱۲۲: شامی. شامیان		سوانو: ۲۹
. ۲۷۷: ۱۴۸ ۱۲۷		سولای احتاجی: ۹۳
عاما قلعه: ۱۸۲	۳۸. ۳۶ ۳۵ ۲۸ ۱۹	سولای امیر
تلختر ۳۸	۹۹. ۷۲ ۶۷. ۶۶ ۶۳. ۶۲ ۴۱	
شاه علی ۳۶. ۳۵	۱۴۵. ۱۳۲: ۱۳۰: ۱۱۳. ۱۱۱	
شاهوسی امیر: ۱۳۲		سورهای زبان: ۱۷۰
شیوردهان: ۲۶: ۲۶: ۴۶: ۴۷. ۴۸: ۵۴: ۵۷	۹۵ ۸۶ ۷۱ ۷۰ ۷۰	سوغورلوق
: ۳۵۰ ۲۳: ۵۴	۳۵۰. ۱۸۲. ۱۵۱. ۱۲۳	
شترکوه. باایلیخ: ۳۶. ۳۵: ۲۳.		سوقار ۲۹
شرفالدین. شیخ: ۱۴۶.		سوقرتوق رحوم سوغورلوق
شرفالدین سعدان ۱۵۸	۹۴ ۹۳. ۵۵ ۵۰	سوکا شهزاده
شرفالدین سمانی: ۹۶. ۱۰۵ ۱۸۳.	. ۱۹۲ ۹۹ ۹۸ ۹۷	
شرفالدین عبدالرحمن ۹۶ ۱۴۰	۱۲۱ ۱۱۱ ۱۰۵ ۹۹	سولامیش
شرویار ۶۴ ۱۰۳	۱۲۴ ۱۲۳. ۱۲۲	
شقان ۳۷		سولدرس قوم ۱۳. ۴
شم نسریر سرای سارک. گنبد عالی و		سومحانی ۹۱.
ابواب السرا ۸۵ ۹۴ ۱۰۲ ۱۱۶.		سهرورد ۹۰.
۱۲۰۶. ۱۶۰ ۱۳۱ ۱۱۷		سه گنبد. ۱۵۴ ۱۴۹.
شمس الدین صاحب سعید حواجه: ۳۱۵		سهند کوه ۱۴۹
شمس الدین کرک ۳۴ ۱۱۲. ۱۱۴.		سپاهکیو ۷۲. ۷۱
شب ۲۰۸ ۲۰۶	. ۱۵۲ ۱۲۱ ۱۰۶	سپه ۱۰۶ ۱۲۱ ۱۵۲.
شمسون. امیر هراوه: ۹۱		سپس ۱۲۸:
شوران مرعزار ۱۱۶		سیدالدین بیکیمور امیر ۱۲۲
شوریل ۳۸		سیدالدین بیجان. امیر ۱۲۲
شوکان ۲۴ ۴۹ ۵۵	۱۴۶	سیدالدین طبع سر مهتر غنمی ۱۴۶
شول ۲۷۷		شاج ۴۷
شهاب الدین سارانشاه مشی ممالک ۱۵۸		شادی پسر توغو: ۹۲
شهرک نو ۹ ۱۸. ۳۷. ۳۸ ۵۰ ۵۵.		شای پسر بوقور ۹۸
شیخ الاسلام حام رجوع صحام		شادی گورگان ۵۸ ۵۹ ۶۰
شدون ۱۱۱:		شادلیخ سناپور ۳۵۹
شیراز ۱۰۶ ۱۷۸ ۱۹۱ ۲۶۷: ۱۴۴۷	. ۱۲۱ ۱۰۹ ۱۰۷ ۹۷ ۹۵	شام ۹۵ ۹۷ ۱۰۷ ۱۰۹ ۱۲۱.

- شیرامون نوبان: ۱۰۴+
 شیرمیل: ۲۴۱.
 شیرکران: قره: ۶۴.
 شیروان: ۱۳۶: ۳۵۰.
 شیرین ایکاهی: ۲۸.
 شیکتور: امیر: ۲۳.
 شبقا (۹): ۱۳۲.
 صان: ۴۸، ۵۴.
 صابن: قاسی: ۱۳۴: ۱۳۵، ۱۳۹.
 صابن: سرمرار: ۱۰۲، ۱۰۳.
 صدالدین قاسی: ۴۲، ۴۴.
 صدوالدین حوی جوی شیخزاده: ۷۶.
 صدوالدین یسر شیخ الاسلام هرات: ۱۰۸.
 صدوالدین رحمانی حاوی: ۸۱، ۸۵: ۸۶.
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۰.
 ۱۰۲، ۱۰۹: ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷.
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۸۳، ۲۳۹.
 ۲۴۷، ۲۹۹، ۳۲۰.
 صغر چلوی: ۵۰، ۳۱۹.
 صمدین: ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳.
 صفقان: ۲۰.
 طارم: ۱۲۳.
 طاشتیور: ۱۲۱.
 طاشکوفوشمی: ۹۷، ۹۸.
 طالقان: ۳۵۰.
 طایحواهل: ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹.
 طایحویهدار: ۹۹: ۱۰۰.
 طایحوی: شهزاده: ۱۰۳، ۱۰۴.
 طماچار نوبان اسر: ۵۷، ۶۱، ۶۵، ۶۷.
 ۷۰، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵.
 ۸۶: ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵.
 ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵.
 طماصیق: ۵۴، ۱۱۱.
 طغان خانون رجوع بطوغان خانون:
- علمانشامخانون: ۱۳۲.
 طغریلیجا: امیر: ۹۹، ۱۰۰.
 طغریلیجه رجوع طغریلیجا.
 طغریلیجه یسر احو سکیزیچی: ۱۲۷.
 طوس: ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۳۵.
 ۱۰۳، ۱۱۳: ۱۴۰.
 طوغان حاشون: شهزاده: ۱۵، ۱۶، ۱۷.
 ۲۱: ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹.
 ۵۲، ۱۰۳، ۱۰۴: ۱۳۰.
 طوغان تینور: ۱۵۰.
 طوقای گوردگان امیر: ۹۲.
 طولادای امیر: ۲۲، ۲۷، ۲۹: ۶۴.
 ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۸۱، ۸۴، ۹۰.
 ۹۵، ۹۹.
 طولادای ایداهی: ۸۳.
 طهران: ۵۶، ۵۷.
 طاه: ۱۴۴.
 طشان مشکای: ۴۳.
 طجم: ۱۰۵.
 طجم ملوک: ۱۷۱.
 طراق: ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵.
 ۳۶، ۵۰، ۵۶، ۵۷: ۶۴، ۶۶.
 ۷۲، ۷۷، ۹۷: ۱۰۵، ۱۲۳، ۲۳۸.
 طراق طجم: ۲۴۳.
 طرب: اسم: ۲۱، ۲۰: ۱۰۵، ۱۱۱.
 طرب: قوم: ۱۲۷.
 طرشاه یسرزاده سلطان حطیح کرمان: ۱۴۱.
 طری عازت: ۱۴۶.
 طری لغت: ۱۷۱.
 طرار: امیر: ۱۲۲.
 طزالدین مظفر شیرازی: ۱۰۵، ۱۰۶.
 طلالدین: ۴۴.
 طلاله الدین مقدم اسراء شام: ۱۴۳.
 طلاله الدین ستانی: ۱۱۵.
 طلاله الدین کیتقاد: ۱۲۱.
 طلاله الدین صبی: ۱۴۵، ۱۴۶.

۳۷۶ قسم سوم داستان غاربان خان از تاریخ طارانی رشیدالدین

حرمه ۹۰ :	حلم‌الدین فیصل : ۱۰۷ : ۱۰۸ : ۱۰۹ .
عمران پسر طایبو بهادر ۹۹	۱۱۰
قره : ۱۳۰ .	علی : امیرالمؤمنین . ۲۳۲ :
عوز . ۲۲۹ :	علی خواص : ۱۳۶ :
عوری سیاهبان و سرهنگان : ۱۱۶ : ۱۱۴ :	علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی : ۲۵۹ :
عوری ملک . ۱۲۰ :	علی شیر : ۱۴۹ :
غارسه . ۷۲ : ۶۶ : ۱۰۰ : ۱۰۶ : ۱۴۰	طینتاق : امیر : ۸۳ : ۱۰۰ : ۱۳۷ :
۱۶۸۲ : ۳۱۰ :	عمادالدین : خطیب نساپور : ۳۷ :
غاریاب : ۴۷ : ۴۸ :	عقار بن یاسر : ۱۳۳ :
غاسلبوس پادشاه استنبول : ۱۴۳ :	عمر بهلولان : ۴۲ : ۴۴ :
غزالدین . استاد . ۲۸۸ : ۲۹۱ .	عمر اهل آنکو : ۴۷ : ۵۴ :
غزالدین ابن الشیرازی : ۱۲۹ :	عمر ۹۳۰ : ۲۳۱ :
غزالدین پسر شمس‌الدین کرت : ۱۱۲ : ۱۱۳ .	محمد طارس : ۱۰۶ :
۱۱۴ .	عیسی . ۴۰ :
غزالدین حسن . ۹۶ .	عیسی مها : ۱۲۷ .
غزالدین دومی : ۱۰۸	غاربان خان : ۱۰ : ۲ : ۳ : ۶ : ۵ : ۸ : ۹ : ۱۰
غزالدین رئیس : ۴۳	۱۷ : ۱۶ : ۱۵ : ۱۴ : ۱۳ : ۱۲ : ۱۱
غزالدین قاصی هرات : ۱۳۰ : ۲۲۲	۳۰ : ۲۹ : ۲۶ : ۲۳ : ۲۲ : ۲۱ : ۱۸
۲۴۲	۳۹ : ۳۸ : ۳۷ : ۳۶ : ۳۵ : ۳۲ : ۳۱
غزالدین والی ری . ۳۵ : ۳۷ : ۹۰ .	۵۷ : ۵۶ : ۴۹ : ۴۴ : ۴۲ : ۴۱ : ۴۰
غیر عیسی غزالان القیات . ۱۴۷	۵۹ : ۵۸ : ۵۷ : ۵۶ : ۵۵ : ۵۴ : ۵۳
غیرات : ۱۲۵ : ۱۳۰ : ۱۳۲ : ۱۴۲ .	۶۷ : ۶۶ : ۶۵ : ۶۳ : ۶۲ : ۶۱ : ۶۰
۳۵۰ : ۲۰۳ : ۱۴۷ : ۱۴۴	۷۵ : ۷۴ : ۷۳ : ۷۲ : ۷۰ : ۶۹ : ۶۸
غیرامیر : ۱۲۹ .	۸۵ : ۸۳ : ۸۲ : ۸۰ : ۷۹ : ۷۷ : ۷۶
غیرسرایان : ۲۹ : ۲۷	۹۳ : ۹۲ : ۹۱ : ۹۰ : ۸۹ : ۸۸ : ۸۷
غیرک : مالک : ۱۷۶ .	۱۱۳ : ۱۰۷ : ۹۷ : ۹۶ : ۹۵ : ۹۴
غیرکی لت : ۱۷۱ .	۱۲۴ : ۱۲۲ : ۱۱۶ : ۱۱۵ : ۱۱۴
غیر : ۲۲ .	۱۸۸ : ۱۷۴ : ۱۶۱ : ۱۳۵ : ۱۲۸
طوبه سکر : ۱۴۵	۲۶۸ : ۲۵۹ : ۲۴۱ : ۲۲۳ : ۲۰۹
طوشخ : ۳۵ : ۳۴	۳۵۱ : ۳۱۸
طورآباد : ۲۵۹ .	طاران تریاق : ۱۷۳
طورازان : ۱۰۶	طاران . بهر : ۲۰۴ .
طوروکود دماوند : ۳۱ : ۳۷ : ۳۸	غازان پسر اعلی : ۱۴۴ : ۲۱۳
۴۹ : ۴۰ : ۴۱ : ۵۶ : ۵۷	غازان . بهر سلی : ۲۰۳
۸۷	قارویه : ۳۰۶
	قرحسان : ۲۲

فاجير پس سرتان - ۲۹ :	فراگودری : ۱۱۸ .
غازاوه ؛ سحره : ۱۲۱ .	فرا هولاکو : ۱۳ :
قاصی مسان رجوع مسنان	فراولاس ، قروئاس ، فراو باد فراونه ۲۰ : ۹۰ :
قاضي صابن رجوع صابن	۴۷ - ۲۹ : ۲۸ - ۲۴ : ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ :
فایمخوان پسر کاشین بن اولای قان ۲۴ :	۴۸ - ۵۴ : ۶۴ : ۶۵ . ۷۰ . ۷۱ .
۲۵ . ۲۶ : ۱۴۶ : ۱۷۷ : ۳۵۰ :	۱۲۳ :
فچاق - ۷۱ . ۶۵ : ۱۰۰ : ۱۲۹ - ۱۲۶ :	قربان شیره - ۵۶ . ۷۱ : ۱۲۳ :
۱۳۰	فروی : ۵۸ . ۵۹ . ۸۱ . ۸۳ . ۱۰۹ .
غبطاق اهل : ۶۶ . ۹۳ :	همر شیرین ۱۱۱
غیرنو بهادر - ۲۶ . ۱۲۲ :	قطب الدین : ۱۱۹ . ۱۱۰ . ۱۰۹ . ۸۱ :
غلا خان - ۳۹ :	۱۲۰ .
غلقیمور - ۱۴ . ۲۲ . ۱۱۰ : ۱۲۳ :	قطب الدین ایجو شراری ' ۱۱۸ : ۱۳۴ :
غلق خواص : ۲۸ . ۳۲ :	۱۳۵ :
غلمشاه مویان - امیر - ۵۰ . ۴۰ . ۱۶ . ۱۷ :	قطب جهان قاصی القصاصه ۸۷ : ۲۳۹ .
۱۹ . ۲۶ . ۲۷ . ۲۸ . ۲۹ . ۳۱ . ۳۷ .	طناب خانوں رجوع بقولاق خانوں
۳۸ . ۳۹ . ۴۰ . ۴۱ . ۴۵ . ۴۸ . ۴۹	طجای . ۷
۵۱ . ۵۲ . ۵۹ . ۶۰ . ۶۲ . ۶۳ .	قم ۳۵۰ :
۶۶ . ۶۷ . ۷۱ . ۸۰ . ۸۲ . ۸۳ . ۸۴	قچمال رجوع بقونجهقال
۸۵ . ۸۸ . ۸۹ . ۹۲ . ۹۵ . ۹۹	قسرین ۱۲۲
۱۰۰ . ۱۰۴ . ۱۰۵ . ۱۱۱ . ۱۱۳ . ۱۱۲	قراولانک ، قراولانک ، قوراولانک رجوع
۱۱۳ . ۱۱۴ . ۱۱۶ . ۱۱۷	قورقوراولانک
۱۱۹ . ۱۲۰ . ۱۲۲ . ۱۲۴ . ۱۲۷	قوام المنک ۸۷ . ۱۲۰
۱۳۰ : ۱۳۱ . ۱۳۲ . ۱۳۳ . ۱۳۴	قوله قان . ۱۴۲
۱۳۵ : ۱۴۰ . ۱۴۳ . ۱۴۷ . ۱۴۸	قوحس رزک ۱۲۳
۱۴۹ . ۱۵۱	قودعمیش ۷
۱۱۱ . ۱۲۹ . ۱۲۷ :	قوریمور امیر ۱۳۱ :
قلع میدان ۱۱۱	قورچی حوتا ۹
قلغیا رجوع حلقیا	قورمشی کورکال ۸۳ . ۸۳ . ۸۹ . ۹۴
قراوغ ازان ۸۸ . ۱۲۶ :	۹۹ . ۱۰۰ . ۱۲۲
قراوما ۵۵ .	قوشمیون ۱۳۶
قرانیة مرجس ۱۶ . ۲۴ . ۲۶ . ۴۹	مولاق جانوں ۲ . ۳
۵۵ . ۸۶ . ۹۴ . ۹۵	قرمس ۲۳ . ۳۷ . ۳۹
قراغان رجوع جراتغان	قوصحقال امیر ۳۲ . ۳۲ . ۵۷ . ۶۱ . ۶۳
قراقرغان ۲۲ . ۳۶	۶۴ . ۶۷ . ۷۰ . ۷۲ . ۷۴ . ۷۵ . ۸۱
قراقرچی (۲) ۳۷	۸۳ . ۸۶ . ۸۷ . ۹۱ . ۹۵
قراوسون - ۱۲۷	قوشمی افشاهی ۱۴۷

۳۷۸ قسم سوم دامستان غازان خان اور تاریخ غازانی رشیدالدین

کوٹھور اولانک: ۶: ۶۰۰۵۸ ۶۷: ۶۷	کھتر بیتکچی: ۳:
نوقور تالی: ۹۹: ۱۰۴	کوبک: ۲۶۰:
قوهه: رودخانه: ۸۳: ۸۹	کوردیوفا بهادر: ۱۲۷:
قویق: آب: ۱۳۲:	کورتیور: امیر: ۱۸۰: ۶۷
قہستان: ۳۵: ۳۰: ۷۴:	کورداعی: ۱۸۰:
قیات: قوم: ۱۰۲:	کوردک: امیر: ۱۷۰:
قیصر رجوع علم الدین فیصر	کوشک بیرونی منشی: ۱۰۶:
کالیوش: ۲۰: ۳۲: ۳۳:	کوشک عادلایہ خان تیریز: ۹۴: ۲۱۴:
کال تیر: ۲۳:	کوشک مبارک تیریز: ۱۰۴:
کوسطه: ۲۸: ۳۱:	کوشک سراد: ۳۵: ۳۶:
کرامون ساتون: ۱۴: ۱۲۳: ۱۵۶:	کوشک ویر حسین: ۵۲:
کرده کردان: ۱۳۴: ۱۴۹: ۲۷۷:	کوسلوک: ۱۲۲:
کرده: امیر: ۱۲۳:	کوکا: ۱۷:
کرتک نیور: ۲۰:	کوکا تو بهادر: ۶۳۰:
کرمسان: ۶۶: ۱۲۳: ۱۳۰: ۱۴۰:	کوکاچی خانوں رجوع بکوکاجین خانوں
کرمان: سلطان: ۱۴۰:	کوکاجین خانوں: ۱۳: ۱۴: ۳۹: ۴۰:
کرمانشاهان: ۱۰۹: ۱۴۱:	کرک تالی بهادر: ۹۷:
کرموں خانوں رجوع نکرامون خانوں	کوسک: ۲۶: ۲۸:
کرورد: ۶۷: ۷۳: ۹۸: ۱۱۱:	کیا صلاح الدین: ۴۱:
کستور: ۹۳:	کیتوحام: ۹۰:
کسرخ: ۲۷:	کیلوبه رجوع نگیلوبه
گناہ: ۱۲۳: ۱۳۳: ۱۴۷: ۱۴۹:	کیشو: شہزادہ: ۱۶: ۲۰: ۲۲:
گنم رود: ۱۷: ۲۶:	گاویاری: ۱۳۲:
گشک: ۱۱۱:	کرح: لشکر: ۱۴۰:
گشیر بلاد: ولایت: ۱۶۶: ۱۷۶: ۱۸۸:	گرستان: ۷۱: ۹۱: ۹۷: ۱۱۷:
گشیر: تواریخ: ۱۷۱:	گرمیان: ۱۲۸: ۱۳۰:
گشیر: شبوہ: ۱۷۲:	گردکوبہ: قلمہ: ۵۶:
گشیر: ہشتی: (۶): ۷۳:	گلس: چشمہ: ۵۰:
گشیری: امت: ۱۷۱:	گند سلطان سحر: ۲۰۸:
گشیر: ہشتی: (۸): ۷۳:	گسہ: ۳۵۰:
گیلہ و دمہ: ۷۵:	گیہاوشان: ۸: ۱۱: ۳۱: ۳۲: ۳۴: ۳۵:
کمال الدین: ۱۵۳:	گدکوبہ: ۳۸: ۳۹: ۴۰: ۴۹: ۵۰: ۵۵:
کمال الدین موصلی حاسی: ۱۳۶: ۱۴۳:	گسہ: ۵۶: ۵۷: ۵۹: ۶۴: ۶۴: ۱۸۲:
کمال کوپک: ۱۱۱:	گسہ: ۲۲۹: ۲۴۱: ۲۸۲: ۳۱۷: ۳۲۰:
گسہ: ۳۸: ۳۹:	گسہ: ۳۳۰: ۳۵۰:

مرند ۱۲۷ :	کیلان ۸۷۰ : ۸۹ : ۱۲۰ :
مرج الصفر ۱۱۸ :	کیلوبه ۱۰۶ :
مرج راهط ۱۲۸ :	لاجین : حاکم مصر ۱۲۷ :
مردانیه ۱۰۶ :	لا ۳۲ :
مرغه (۲) ده ۲۴ :	لاودای ۶۸ :
مرکوبادی ۹۸ :	کر ۱۰۶ :
مرکیت : قوق ۱۴۱ :	لگرسنان ۱۳۶ :
مرند کوهها ۹۱ ۱۰۲ :	نکری برادر بوزور ۷۲۰ : ۱۰۹ : ۱۱۱ :
مرز ۱۵ ۱۶ ۲۴ ۴۶ ۵۲ ۲۰۸ :	۳۴۱ .
۳۵۰ :	مخار ۷۱ .
مروخونی ۴۷ : ۵۱ :	ماجین ۱۷۶ :
مرو شیرخان ۵۲ :	ماردین ۱۰۲ : ۱۲۴ : ۲۸۲ :
مردقان ۱۵۸ :	مارشزان ۳۰ : ۴ : ۹۰ : ۱۸ : ۲۰ : ۳۶ :
مردک شیوه ۱۵۳ :	۲۸ : ۳۳ : ۳۷ : ۳۸ : ۳۹ : ۴۱ : ۵۵ :
مسجد سلطان رجوع سلطان مسجد	۵۶ : ۶۶ : ۸۶ : ۹۷ : ۱۰۲ : ۱۱۴ :
مسلم و باط ۶۷ :	ماکبیر ۱۴۷ .
مشهد امیرالمؤمنین حسین ۱۴۴ ۱۹۱ :	مالان ریل ۳۴۰ .
۲۰۳ :	مالبه : صحراء ۱۰۵
مشهد امیرالمؤمنین طلی ۱۲۲ ۲۰۸ :	ماملان ۳۱ :
مشهد وصوی ۲۷ .	ماپان دبه ۳۰ .
مشهد سبلی اموالها ۱۴۳ ۲۰۳ ۲۰۴ :	مابدهشت : میدان ۱۱۶ .
مشهد مقدس طوس ۱۱۳ ۲۰۸ :	سارکناه پسر فراهولاگو ۱۲ ۲۸ : ۱۳۲ :
مشهد مقدس کاطلی ۱۰۷ :	عنه ۲۰ ۱۶۰ :
مصر ۹۵ : ۱۰۷ : ۱۰۹ : ۱۲۲ : ۱۲۴ .	محمد آیدامی . امیر ۳۸۰ : ۲۹
۱۲۸ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۵ ۱۳۶ :	محمد عبدالملک ۴۳ :
۱۴۳ : ۱۴۷ : ۱۷۶ : ۲۸۸ : ۲۹۰ :	محمد شیخ المشایخ ۸۰ : ۸۱ : ۸۲ : ۸۴ :
مصر امرا ۱۵۹ :	۸۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ : ۱۰۹ .
مصر . سلاطین ۲۱۶ :	۱۳۴ ۱۳۵ ۲۳۹ :
مصر سلطان رجوع سلطان مصر	محمد مرید ۱۵۲ :
مصر لشکر ۲۱۵ :	محمدشاه ۱۳۰ :
مصریان ۱۲۲ ۱۲۴ ۱۲۶ ۱۲۷ :	محمد طارای سلطان ۲۱۸ : ۲۲۱ : ۲۲۵ .
۱۴۸ ۱۴۸ :	۲۲۹ ۲۵۷ ۲۸۷ ۳۰۳ :
مبیین الدین خراسانی ۱۱۸ ۱۳۴ :	محمودالدین قاضی القضاة ۹۳ :
مبیین الدین مستوفی دیوان زرگ ۲۰ ۹۶ :	مراغه ۱۱ ۷۵ ۹۲ : ۹۳ : ۹۵ : ۱۰۲ :
معالجن رجوع عوطلجس	۱۰۵ ۱۲۵ : ۱۳۱ : ۱۳۲ :
منول و منولان ۲۱ : ۴ : ۴۷ : ۵۲ : ۶۷ :	۳۵۰

۲۸۰	قسم سوم داستان غاروں خان	۲۰۰۰۱۳۳۰۹۱ : ۸۴ : ۷۸ : ۷۳
۱۲۷	منگ کوشیور گورگان ۱۳ : ۱۳۶ : ۱۲۷	۲۴۰ ۲۳۹ : ۲۳۸ : ۲۱۹ ۰ ۷۰۹
	منگکی : ۸۱ :	
	منگکی تیگیی : ۱۳۰ .	۲۷۷ ۲۷۶ . ۲۷۰ ۰ ۲۶۸ ۰ ۲۴۹
	مواوگان ۱۳ :	۰ ۲۱۲ ۲۰۱ : ۲۸۰ ۰ ۲۸۱ . ۲۷۹
	مورخاماد ۳۷۰	۳۱۸ . ۳۱۶
	موسی ترخان ۹۹۰	مغول : آیین ۳۰ ۶۷
۱۴۷	موصل : ۱۳۰ ۱۳۱ . ۱۴۷	مغول : اقوام ۱۷۱ ۰ ۳۱۱ :
	۰ ۳۵۰	مغول : امراء ۲۱۲ :
	مورخانچین ۴۲	مغول : ایلیچیان ۰ ۲۸۷ :
۰ ۹۰	موغان : قشلاق ۴ ۶۲ ۷۰ ۸۸ ۰ ۹۰	مغول : پادشاهان ۲۰۱ ۲۳۱ . ۲۰۷
	: ۱۱۱ ۰ ۹۶ ۰ ۹۵	۰ ۳۴۰
	مولای : امیر ۱۸ ۲۳ ۲۶ ۰ ۳۰ ۰ ۳۱	مغول : بیکویان ۰ ۲۹۲ .
	۰ ۵۹ ۵۸ ۰ ۵۷ ۴۱ ۰ ۳۹ ۳۶ : ۳۵	مغول : تواریخ ۰ ۱۷۱ :
۰ ۹۹ ۰ ۹۷	۰ ۷۱ ۶۶ ۰ ۶۰ ۸۷ ۰ ۸۵	مغول : جریک ۰ ۹۹ ۰ ۳۰۵
	: ۱۲۷ ۱۴۰ ۱۳۲ ۰ ۱۳۰ ۰ ۱۲۷	مغول : حکایات ۰ ۱۷۱ :
	مؤیدی ۲۳ ۴۳ ۰ ۴۲ ۰ ۴۱	مغول : خاندان ۰ ۲۴۰ .
	میشان ۳۱۰	مغول : سخنران ۱۷۵
	باردو ۳۸ ۳۹	مغول : رسم ، رسوم ۷۶ ۹۳
	ماری ۱۵۰	مغول : سوار ۰ ۱۲۲ :
	ماری احمد ۰ ۹۹	مغول : شیو ۱۷۲
	ناصر سلطان مصر ۱۲۸	مغول : خدمت ۱۷ ۳۲۹
	ناصرالدین ایلیچی قان ۱۵۳	مغول : لشکر ۱۲۶ ۰ ۳۱۰ ۱۲۳ . ۱۵۵
	ناصرالدین یحیی ۱۳۰ ۱۴۸	۳۱۱ : ۳۱۰ ۳۴۹ ۰ ۳۰۳
	ناوری سلیمان شاه ۹۱	مغول : مثل ۱۰۰ ۷۷
	ناونداز ۶۰۰ ۵۸	مغولان ۳۵۵
	ناونداز امیر شجاع پنداد ۱۰۸	مغولان : اصطلاح ۱۷۶
	ناوورجول ۱۰۴	مغولان : آلات ۳۳۸
	نمکسو ۵۴	مغولان : ابداحی ۱۲۶
	نجم الدین سلطان نازدین	مغولستان ۱۳
	نجم الدین حاصی ۱۴۶	مغول : خط ۸ ۲۱۴
۱۵۹	نجم الدین قریش مهتر ۱۹	مغول : لغت ۱۷۱
	نجمپوان ۸۴۰ ۱۳۵	ملک سیستان رحوم نصیر الدین سیستان
	نسا ۳۳ ۵۲	ملکشاه سلطان ۲۳۵ ۲۳۷ ۲۳۸
	نشاہ رحوم نیشابور	۲۴۱
	نصیبین : ۱۲۵	ملوک طوایف ۰ ۳۴۹
	نصیر الدین تربری ۰ ۱۴۳	مسکویت : قوم ۰ ۱۵۰

۳۸۲ قسم سوم داستان غرآن خان در تاریخ غزالی رشیدالدین

۱۴۱	۹۲۰۸۴.۳۹.۳۸	یوز آفاج	هیت ۱۰۶:
	۱۵۱۰۱۴۹		باسر ۱۳۳
		یوز آفاج رحوم یوز آفاج	باغلاقر ۰۸۱
		یوسف ۲۵۶:	پام ۲۲۰
		یول قنلق ۰۱۱۱	بیش ۰۱۵۴
		یول قنلق دختر بایبو ۸۱	برد ۳۵۷۰۱۲۳۰۷۵
		ییدی قورنقه ۱۳۰:	یسور ۵۱.۲۶
۹۸۰۹۷		یسونای بن طاشسکو قوشچی	بغور باغالی پیر ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۵
		یسونولین ۰۱۳:	یلاقو سکورچی ۰۱۲۳
		یسور بوهان ۹۷	ییش ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷
		ییکلامبش ۱۶۰	یمن ۱۲۷

فہرست الکلمات التریکیۃ والمفولیۃ

<p>اورجو، اورجو، اورجوہا <i>pasirin</i> اوردوی معظم، ۱۷، ۳۸، ۱۶۴ : .. ۲۲۶</p> <p>اوروج، اوروق، اوروق، ۵۹، ۷۲ : ۱۲۰ اوروق، ۱۲۸، ۱۴۲، ۲۰۷، ۳۰۷ : ۳۱۱، ۳۴۹، ۳۵۱، ... اوروکلوٹک، اورکلک : ۵۷ اوران، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸ : اوق : ۱۱۸ اولاخ، ۸۹، ۱۰۸، ۱۶۳، ۲۱۸ ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴ ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۰۱ ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴ اولاضعی، اولاضعی، اولاضعیان ۲۷۵ اولاخ بامہا ۲۲۳ : اولجامبیتی، اولجامبیتی، کرس، یاض ۴۰، ۸۹، ... اولجای، اولجای، ۲۱، ۴۰، ۴۸، ۱۹۶ اولوس، الوس، ۵۲، ۵۸، ۷۳، ۸۳، ۸۷ ۹۵ : ۱۰۰، ۱۳۳، ۳۰۴، ۳۰۵ اویاق، ۲۴۶ : ۳۳۶، ۳۴۲ ای، آی، ۳، ۸۸ ایڈجی، ایڈجیل، ۴، ۲۷، ۳۰ ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۸ ایکامی : ۱۰، ... ایل، ایل شمس، کرس، ۳۷، ۱۲۸، ۱۹۶ .. ۳۴۹، ۳۶۸ ایلمی، ایلمی، ایلمی، ۲۴۳، ۲۴۴ ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱ ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲ ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲</p>	<p>اختہ، اختکان، ۶۱، ۳۴۵ اختامی، اختامی، اختامی، ۱۸، ۲۷۰ .. ۳۳۲، ۳۱۳ اختامی جان، ۳۳۰، ۳۳۸ ارووق، ارووق، ۳۴، ۱۹۵ اسرامبیتی کرس، ۳۰۷ اسبج، اسبج، ۳۳۰ اش، اش، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۳، ۱۶۳ ۲۳۲، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۲۶، ۳۲۷ .. ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸ اضروق، اضروقها، ۱۲، ۵۱، ۱۴۳ ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۱۱ اعل، اقل، اقل، ۱۳۷ اعلی، اعلی <i>pasirin</i> اق، اق، ۹۹، ۵۷، ۸۳ آقا، آقا، ۵، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۷ ۸۳، ۳۰۸ انجہ، انجہ، انجہا، ۲۴۸، سبب انجہ ۲۸۰، انجہ، ۲۸۲ ال، آل، ۲۹۲ : انسا، انسا، انسا، انسا، ۳۰، ۹۶ ۲۴۴، ۲۴۳ انور، انسا، انور، انسا، ۸۰، ۸۱، ۸۶ ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱ ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۳، ۳۴۴ ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۵ اعل نیکوی، ۹۶ ادا، ۸، ۳۰۸ اودای، ۴۷، ۵۳ اورفاق، اورفاق، ارتقان، ۲۷۰، ۳۱۳ ۳۲۹، ۳۱۷</p>
--	--

۲۸۴ قسم سوم داستان طاران خان از تخریخ طارانی و شهیدالین

۲۸۲. ۲۹۰. ۲۹۶. ۳۱۷. ۳۹۷	: پاره کرد ۲۹۰
۳۲۷. ۳۲۹. ۳۳۶. ۳۳۹. ۳۴۵	: عشی و عشیان ۷۷ ۷۸ ۸۵ ۱۶۵
۳۵۶. ۳۵۷. ۳۵۸. ۳۶۰	: ۱۸۹. ۱۸۸. ۱۶۶
۳۶۰. ۳۵۶. ۱۶۵	: جمشید گری ۷۸
۳۷۲	: سحاق و سحاق - اسبان : ۸۹. ۳۹
۲۷۳	: سحک یام ، بسجک ، بسجک یام ، بسجک یام : ۲۹۶
۲۷۴. ۲۷۵. ۲۷۶	: موکاول ، نکاول ، بگاوان : ۳۰۱
۲۷۴	: بولغان بولغانها ، بولغان بولغان اطلس ، کرف ،
۳۰۵	: بهاض ۱۷. ۲۲. ۳۲. ۵۸. ۸۰
۸۸. ۸۵. ۸۴	: ۹۴. ۹۹. ۱۲۰. ۱۹۳. ۲۹۹
۹۰. ۱۰۰. ۱۱۲. ۱۱۴. ۱۲۳	: بوروبق ۱۸
۱۴۶. ۱۴۵	: بهادر ۲۰۰. ۲۷۸
۱۹۳. ۷۲. ۲۵	: بهانوی ۴۶. ۷۴. ۲۰۰
۹۵	: بیتکی ، بیتکی ، بیتکی ، بیتکیان ۳۰
۸۴	: ۲۴۴. ۲۵۳. ۲۵۳. ۲۵۸
۲۰	: ۲۶۱. ۲۸۲. ۲۸۷. ۲۹۳. ۲۹۴
۲۵۳. ۲۶۹. ۲۶۶. ۲۷۰	: ۲۰۷. ۳۰۳. ۳۰۱. ۲۹۸. ۲۹۷
۳۳۱. ۳۳۰. ۳۱۲. ۳۰۵. ۲۷۰	: ۳۱۹. ۳۱۶. ۳۱۴. ۳۰۹. ۳۰۸
۳۵۲	: ۳۳۷. ۳۳۶. ۳۲۹
۸. ۵۰. ۵۰. ۵۸. ۵۹. ۶۷	: بیدون ۳۳۳
۸۲. ۳۰۸	: بیرالتو ۳۶۰
۸۱. ۳۰۸	: بیریکرمجو ۳
۳۴۳. ۳۴۵	: بیلک ۷۲. ۱۰۹
۳۳۲	: ناقور ۲۰۲
۳۱۸. ۲۲۵	: تاراج کردن ۱۷. ۴۳. ۹۷
۲۵۷. ۲۹۸. ۲۵۷. ۲۵۳. ۳۵۷	: تانسونق ، تانسونق ، تانسونق ، تانسونق
۳۶۰	: ۳۳۱. ۲۷۱. ۱۷۹. ۴۰. ۳۹
۵	: ترحان ۲۴. ۹۹. ۱۴۹. ۲۸۰. ۲۴۱
۱۸۲	: ترهامیشی ۱۴۰
۴۳۲. ۴	: ترهو ۳۰. ۷۱. ۲۵۵. ۳۰۷
۲۷۱. ۱۶۳. ۸۱	: ترک تار ، ترک تار ۱۲۸
۲۹۱. ۲۹۷. ۲۹۸. ۲۹۹. ۳۰۰	: تار ، تارها ۲۰. ۲۳. ۳۰. ۳۲. ۳۳
۲۹۵	: ۲۵۵. ۱۶۳. ۸۵. ۳۷. ۳۵. ۳۴
۲۹۵	: ۳۰۰. ۲۹۰. ۲۸۷. ۲۸۶. ۲۷۱
۲۹۵	: ۳۰۶. ۳۰۵. ۳۰۴. ۳۰۲. ۲۰۱
۲۹۶	: ۲۰۷

ایطعی خانه ، ایطعی خانه : ۱۶۵. ۳۵۶. ۳۶۰
 ایطعی گری ، ایطعی گری : ۳۷۲
 ایطعی یارالتو ، ایطعی ، ایطعیان یارالتو : ۲۷۳
 ایطعیان : ۲۷۴. ۲۷۵. ۲۷۶
 ایطعیبشی کردن : ۳۰۵
 ایسی ، ایلی در آسین : ۸۴. ۸۵. ۸۸
 ۹۰ : ۱۰۰. ۱۱۲. ۱۱۴. ۱۲۳
 ۱۴۶. ۱۴۵
 ایساق ، ایساق ، ایساقان : ۲۵. ۷۲. ۹۳
 ۹۵
 ایساق تر ، ایساق تر : ۸۴
 ایسجو ، ایسجو ، ایسجوی ، ایسجوها : ۲۰
 ۲۵۳. ۲۶۹. ۲۶۶. ۲۷۰
 ۳۳۱. ۳۳۰. ۳۱۲. ۳۰۵. ۲۷۰
 ۳۵۲
 ایسی : ۸. ۵۰. ۵۰. ۵۸. ۵۹. ۶۷
 ۸۲. ۳۰۸
 ایوانخان زبورج مهرست الاسماء
 نازسعی ، نازسعی ، نازسعیان : ۱۶۵. ۲۷۷
 ۳۴۳. ۳۴۵
 ناقور : ۳۳۲
 ناسفاق ، ناسفاقان : ۲۱۸. ۲۲۵
 ۲۵۷. ۲۹۸. ۲۵۷. ۲۵۳. ۳۵۷
 ۳۶۰
 ناشه انداختن : ۵
 دانش ، دانشها : ۱۸۲
 ناوری ، ناوری ، ناوری : ۴. ۳۳۲
 پاره ، پاره ، پاره ، پاره ها : ۸۱. ۱۶۳. ۲۷۱
 ۲۹۱. ۲۹۷. ۲۹۸. ۲۹۹. ۳۰۰
 قدس پاره دادن : ۲۹۵
 پاره مرک : ۲۹۵
 پاره تاراه : ۲۹۶

تکشیسی و تکشیشی و تکشیشی کردن ، یاغش و شرفت رسیدن ۴۰۰۱۹	حائون و حائونان ، حوائین <i>passim</i> حائ <i>passim</i> حائ ۰۰۰۰۸۸ دالای و دولای ۰۳۰۵۰
۴۶ ۵۴ ۵۸ ۶۰ ۶۵ ۷۱	ساوری ، ساورین ۳۰۰ ۲۷۱۰۲۵۵ : ۲۹۱۰۲۸۷ سمنق : ۱۲۲ :
کما ، کماها : ۲۴۳ ۲۴۶ ۲۶۲ ۲۶۴	سورامیشی کردن ۱۸۰۱۷ سوسون ۰۲۱۸۰ سوسه : ۳۱۰
۲۷۳ ۲۹۳ ۲۹۹ ۳۲۲ -	سوکورچی ، سوکورچی ، سوکورچی و سوکورچیان : ۳۳۸۰۰۰ ۹۸ ۷۳ : ۲۸ : ۲۷
تعمای بزرگ ۲۹۲ - : تعادین ۱۴۶ -	سپورهایمشی فرمون ، کسرن ، شرف سپورهایمشی مخصوص گردآیدن ۱۹۰۶ ۰۷۰۵۱ <i>et passim</i>
۲۶۱ ۲۹۳ ۳۱۷	سپورهایمشها ۸۳ شعه ، شهنگان ، شجانی ۲۱۹ ۲۴۴
تعمای ، تعامی ، تعامی ۲۰۶ ۲۴۶ ۲۷۳	۲۸۷ : ۲۹۵ ۳۰۱ ۳۰۶ ۳۵۷ . شحنگی : ۳۵۷ شبرالفرآوردن : ۵۰ شمرمائی انداختن . ۵۰ طوقسوج ۰۸۸ : طوی ، طویا کردن ، طوی مشمول شدن ۱ ۱۶ ۲۱ ۲۲ ۳۲ ۳۶ .
۲۸۹ ۲۹۳ :	عرخان ۲۵۰ ۳۵۷
تعمای آل ۱۳۴۰	عوروق ، موروق ، قوروق ۳۴۳
تعمای بزرگ ۲۹۳۰ -	عواکرس : ۱۰۶ ۱۲۰ ۱۴۳
تعمای بیک : ۲۷۵ :	قان ، قان ، قان ۳۹ ۴۰ ۱۴۲ ۱۵۳
تعمای سواری ۰ ۲۷۵ .	۱۶۴ ۳۱۶ ۳۴۰ ۳۵۰
تعمای شهر ۰ ۲۴۵ .	قاصی ، قاصی ۳۴۹ ۳۴۰
توتاول و تتاول و تتاولان ۰ ۲۸۰ ۲۷۹	قاصی قای ، قنتوقه ۷۲ ۱۰۹ ۲۴۴ ۲۴۴
۳۲۲	قرا روع بهرت الیسا قرا تها ۲۹۲
توتاولی : ۲۸۱	قراحو ، قراحو ۵۹ ۷۲ ۷۸
توسامیشی کردن ۲۰ ۱۰۵ : ۳۰۷ .	۳۲۶
توغلی ۰۰۰ ۹۸ : ۹۹	
توق : ۱۵۵ ۰۵۷	
تولعی ، تولعی <i>passim</i>	
تولامیشی کردن ۰ ۳۴۰	
توتکاهیشی و توتکاهیشی کردن ۰ ۳۲۹	
توت ۰ ۱۳۲	
تیرا ۰ ۳۵۷ ۳۵۶ ۳۶۰	
تیریک ، تیریک ۶۶ ۷۱ ۷۵ ۸۵ ۹۱ .	
۹۵ ۹۹ : ۱۸۳ ۱۹۱ ۲۹۰ ۳۰۵	
۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۲۴ .	
تیرکی ، تیرکی ، تیرکیان ۰ ۳۰۶	
تخان ناوور روع بهرت الیسا	
تخاق ، چساق ۰ ۸۲ ۱۷ ۸۹ ۱۱۰	
۲۶۸ ۲۹۳ ۳۲۳ .	
تیدامیشی کردن ۰ ۳۰۴	
تیرهایمشی و تیرهایمشی ۰ ۹	
۱۳۱	

۳۸۶	قسم سوم داستان غارن خان	از تاریخ غارانی رشیدالدین
۰۲۷۰۲۲:۷۰	کریکتان، کریکتانان	۰۳۷۵۰۱۵۲:۴۳
۰۲۹۳۰۶۲:۵۴	کوتالمی، کوتالچی، کوتالچیان، کوتالچی	۰۳۰۸۰۳۰۴:۲۷۲۰۱۲۸
۰۳۰۸۰۳۰۴:۲۷۲۰۱۲۸	کوتل، کوتلها	۰۳۴۳:۳۴۲۰۳۵۱
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کوتوال	۰۳۷۲
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کوج، کوچ دادن، در مودن، کردن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کوکلتاش	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کویکلایشی کردن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کویلامیشی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کویرکای، کویرکه، کویرکا	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کیناول، کینلی، کینولان	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کینطامیشی، کینطامیشی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	سیرگان، سیرگان	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	مفتلای، مفتلای	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	موصلکا، موصلکا	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	موران	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	مارین	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	ماور	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	بوکر، بوکران	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	بوکری	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	بویان، بوین	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	همچی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	یلادمیشی شدن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	یاراق، دحوع سراق	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	بارشمیشی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	یارعود، دحوع برسیدن، داشتن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کریک	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	فراول، فراولان	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غلان، غلاتان	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غلادور، غلاوران	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غلادوری، غلاوری	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوصور، غوصور	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غودا، غودی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غورچی، غورچی، غورچی، غورچی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غورطلسای	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوشی، غوشی، غوشی، غوشی	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوش قیون، دحوع خهرست الاسام	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوشلامیشی کردن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غول	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غویای	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوینول	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غوییشی کردن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غویس، غویس	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غیشلاق، غیشلاق، غیشلاق، غیشلاق	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	غیشلامیشی، غیشلامیشی کردن	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴
۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴	کیکه، کیکه، کیکه	۰۳۰۸۰۳۰۶:۲۰۴